

همه مردم دنیا منتظر ظهور منجر آخر الزمان علیہ السلام هستند.



زرتشت
یهودیت
مسیحیت
اهل سنت

محمد رضا ذاکر اصفهانی

www.ashraf.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	:	ذاکر اصفهانی، محمدرضا، ۱۳۵۳-
عنوان و نام پدیدآور	:	گام آخر/محمدرضا ذاکر اصفهانی
مشخصات ظاهری	:	قم عصرهای، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری	:	۲۰۰ص.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۷۶۰-۰۳۲-۹:ریال ۱۵۰۰۰
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. -
موضوع	:	مهدویت در ادیان.
رده بندی کنگره	:	BP ۳۲۴۳
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۱۰۸۰۰۰۷

نام کتاب: گام آخر

مؤلف: محمدرضا ذاکر اصفهانی

ناشر: عصرهای

شمارگان: ۶۰۰۰ نسخه

قطع: رقعی

نوبت و تاریخ چاپ: اول/تابستان ۸۶

چاپ: توحید

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۶۰-۰۳۲-۹

قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال

مرکز پخش:

مشهد مقدس، بلوار پیروزی، خیابان رودکی شمالی، رودکی ۱۱ پلاک ۱۰۰/۱

۰۵۱۱ - ۸۷ ۶۰ ۴۱۰

ہمہ مردم دنیا منتظر ظهور منجر آخر الزمان (علیہ السلام) ہستند.

کام آخر

محمد رضا ذاکر اصفہانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ وَعَلَى آلِهِ
أَنَّ اللَّهَ لَا سِبْطًا عَلَيَّ بِوَقْتِ اللَّهِ رَوْحِي وَأَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ
لِثَرَابِ مَقْبَرِهِ الْفَصِيحَاءِ وَاللَّعْنَةُ الْمُبَارَكَةُ عَلَيَّ أَعْبَادِهِمْ
أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَيَّ قِيَامِ يَوْمِ الْحِسَابِ.

پیشگفتار

ما انسانها با دو دسته اطلاعات روبرو هستیم: يك دسته آن اطلاعات و معلوماتی است که ما به دنبال دانستن آنها هستیم مانند سؤالاتی که در ذهن ما ایجاد می‌شود و با پرس و جو و تحقیق به جوابی برای آنها می‌رسیم. حال آن جوابی که می‌یابیم یا درست است و یا جواب نادرستی است که ما فکر می‌کنیم درست است ولی در حقیقت خطاست، در هر دو صورت این جواب ذخیره معلومات ما را تشکیل می‌دهد.

به عنوان مثال گاهی اوقات این سؤال به ذهن می‌رسد که چرا ما خلق شده‌ایم؟ جواب این سؤال را ممکن است يك فرد از منبع نادرستی بگیرد و غلط باشد در حالی که او فکر می‌کند که جواب درستی برای این سؤال پیدا کرده است و فرد دیگر جوابی

که دارد را از منبع درستی بدست آورده باشد و صحیح باشد. هر دو این افراد جوابی که برای آن سؤال می‌یابند در اندوخته معلوماتشان ذخیره می‌شود و این اطلاع حاصل سؤالی است که برای خود آنها پیش آمده بوده و آنها خودشان به دنبال آن بوده‌اند.

دسته دوم اطلاعاتی است که انسان اصلاً بدنبال آنها نبوده و حتی اگر فکر هم می‌کرد نمی‌توانست به وجود یک چنین معلوماتی پی ببرد.

مثال اینکه، ما روزنامه را ورق می‌زنیم و با مسئله مواد مخدر روبرو می‌شویم. اکثر خواننده‌ها وقتی این قبیل مطالب را می‌خوانند با خبر می‌شوند که یک چنین چیزی هم هست. اگر کسی در محیطی باشد که این مطالب اصلاً گفته نشود او هرگز نمی‌تواند با فکر خودش به وجود این چنین چیزی پی ببرد.

در موارد نیکو هم همین‌گونه است، اگر رفتن به حج را مسلمانی نداند هرگز او به خودی خود نمی‌تواند رفتن به حج و انجام آن آداب خاص و در آن ایام مشخص را بفهمد و بداند.

حال، در جوامع بشری بسیار هستند افرادی که امراض روحی بسیار خطرناکی دارند از جمله اینکه از انتشار آنچه که سبب ایجاد انحراف در دیگر افراد بشر می شود لذت می برند و حتی يك لحظه از به انحراف کشیدن دیگران آرام نمی نشینند و در این بین شیطان نیز با وحی و وسوسه بر این افراد آنها را در این راه کمک می نماید. این امور مطالبی هستند که انسانها هرگز بدنبال دانستن آنها نیستند.

از سوی دیگر نشر خوبی ها و افشاء حسنات و علوم الهی سبب می شود که ارواح انسانها تغذیه شود و ابناء بشر با برخورد با این نیکی ها به انجام آنها ترغیب شوند و از اینکه اعمال خیری هم هست غافل نباشند و بلکه انجام خوبی ها و با خوبی ها بودن آن چیزی است که تمام انسانها آنها فطرتاً می خواهند و به دنبال دانستن آن هستند. این اصل و اساس ذات انسان است.

یکی از مهمترین و حساس ترین و اثر گذارترین گروه های اجتماعی که به خوبی می توان این خوبی ها را به آنها رسانید نوجوانان و جوانان هستند و بهترین مکان مدرسه است کما این که مدرسه می تواند محیطی برای به انحراف کشیدن آنها هم باشد.

همانطور که در عبارتهای بالا بیان شد سؤالات بسیاری هست که تمامی انسانها با آن روبرو هستند. به خصوص جوانان و بسیار خوبی‌هایی هست که این قشر از جامعه آنرا نمی‌دانند و باید آنها را به آن مطالب آگاه کرد و یا در فطرت آنها نهفته است و باید آنها را به آن امور یادآوری نمود.

زمانی که در امارات متحده عربی تدریس می‌کردم با تعداد زیادی از این سؤالات که از طرف دانش‌آموزان مطرح می‌شد روبرو بودم. در فرصتهای مناسبی هم که دست می‌داد، مانند اوقات اضافه پایان زنگ درس، بین نمازهای جماعت و یا در مراسمی که در مدرسه برگزار می‌شد، سعی می‌کردم این نیازهای روحی آنها را پاسخ دهم و یا آنچه نیاز واقعی آنهاست ولی به آن توجه لازم را ندارند به آنها یادآوری کنم.

محتوی این صحبتها هم مطالبی بود که در ملاقات با اندیشمندان مختلف و یا در تحقیق و مطالعه در منابع فقهی و روایی شیعی بدست آورده بودم.

این کتاب بخشی از آن صحبت‌هایی است که با دانش‌آموزان داشته‌ام.

آنچه که مرا بر نوشتن این مجموعه راغب نمود تأثیر بسزایی بود که این مطالب بر دانش‌آموزان داشت از اینرو تصمیم گرفتم آنرا با نوشتن به تمامی جوانان برسانم و بلکه متن را به گونه‌ای تنظیم کنم که برای تمام افراد بشر در سنین و سطوح مختلف حتی با گرایشهای فکری متفاوت و حتی پیروان سایر ادیان مفید باشد.

آنقدر دانش‌آموزان از خود برای دانستن و فهمیدن و عمل کردن به این امور رغبت نشان می‌دادند که از من می‌خواستند درس را بدون فوت وقت شروع کنم و مبحث مورد نظر برای آن زنگ را زودتر تمام کنم تا آخر زنگ چند دقیقه‌ای فرصت پیدا شود که بتوانیم صحبت‌های خود را ادامه دهیم.

البته به نظر می‌آمد علت آن همه رغبت این بود که آنچه صحبت می‌شد واقعاً نیاز روحی و عملی آنها را برآورده می‌کرد، به دور از هرگونه اصطلاحات و پیچیدگی‌های فلسفی و به دور از فهم مخاطبین و خالی از هرگونه استفاده عملی برای آنها.

هرچند پایه تدریس من عربی بود ولی کم کم طوری شده بود که اواخر زنگها به پرسش و پاسخ می‌گذشت و الحمد لله خدای متعال آنقدر برکت می‌داد که دانش‌آموزان همه نه تنها با نمرات خوب درس را پشت سر می‌گذاشتند بلکه برای آن زنگ لحظه شماری می‌کردند و اگر روز تعطیلی با روزی که عربی می‌داشتند مصادف می‌شد به زبان می‌آوردند که ای کاش تعطیلی با روز دیگری یکی می‌شد و ما زنگ عربی را از دست نمی‌دادیم.

عامل دیگری که مرا بر انتشار این مجموعه ترغیب نمود این بود که، مشاهده می‌شود در جامعه امروز ما چه بسیارند کسانی که به نشر اکاذیب و خرافات مشغولند و چگونه است که در لباس علم، جهل را به خورد انسانها می‌دهند و انحرافات را چنان رنگ و روی می‌دهند که هر انسان غافلی به تصور اینکه غذای روح خود را یافته آنرا با اشتیاق می‌پذیرد و از آن پیروی می‌کند.^۱

(۱) در قرآن کریم آیات بسیاری در مورد کسانی که در اجتماع بشری دیگران را به گمراهی می‌کشند نازل شده است.

آیات ۶۶، ۶۷ و ۶۸ سوره مبارکه احزاب شرح حال کسانی است که در دنیا از غیر خدای تعالی و رسول او (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی کرده‌اند و به گمراهی کشیده شده‌اند و در قیامت، در حالی که در آتش گرفتارند افسوس می‌خورند که: ای کاش از خدا و

چنان تبلیغات می‌کنند که آنچه اصلاً نیاز ما انسانها نیست را نیاز اول و اساسی بشریت جلوه می‌دهند و با مشغول کردن انسانها به این امور آنها را به بردگی می‌کشانند و از توجه به نیازهای حیاتی و واقعی خود، آنها را باز می‌دارند.^۱

این در حالی است که علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که نیاز و غذای روح بشر است در کناری متروک و ابماند و ما که خود را سربازان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می‌دانیم چیزی از این خوبیها را از این معدن کمال به جامعه بشری عرضه نکنیم.

اینها همه مرا بر آن داشت تا بر خود انتشار آنها را تکلیف بدانم و امیدوارم پروردگار متعال مرا بر این امر یاری فرماید و

رسولش اطاعت می‌کردند. آنجاست که می‌فهمند و اعتراف می‌کنند که اطاعت از رهبران فاسد در دنیا آنها را از راه راست گمراه نمود و در آتش افکند.

خدای متعال در این آیات چنین می‌فرماید:

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولًا (٦٦) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا (٦٧) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (٦٨)

(۱) سخن در این باب بسیار است و بر شمردن امثال این انحرافات خود کتاب مستقلی را می‌طلبید.

قلم و نیات ما را در راه یاری حجّت خود، حضرت ولی عصر
روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء خالص نماید و قدمهای
ما را استوارتر فرماید.

محیط مدرسه:

مدرسه به این صورتی که در جامعه امروز ما برقرار است، مکانی است که هدف از ایجاد آن آموزش علوم مادی است،^۱ که از سنین کودکی شروع می‌شود و تا سطوح بالاتر ادامه می‌یابد و فرد در صورت موفقیت و ادامه تحصیل به مدارج عالی‌تر می‌رسد و در يك یا چند رشته از علوم مادی تخصص می‌گیرد.

اما اکثر دانش‌آموزان هرگز موفق به طی مراحل و سطوح بالا نمی‌شوند و بلکه همین سطوح دوران مدرسه را نیز به زحمت و با کارایی بسیار ضعیف می‌گذرانند.

(۱) خصوصاً چند سالی است همان اندک پرورشی هم که در سازمان آموزش و پرورش تعریف شده بود از حد معاونت برداشته شد و رسماً این محیط به يك مکان آموزشی صرف تبدیل شده است.

علت هم این است که اکثر والدین دانش‌آموزان شاغل هستند و گاهی از بامداد تا دیر وقت در شب هنگام به کار مشغولند و در این فاصله فرزندان خود را چگونه کنترل کنند؟ گاهی هم یکی از والدین در منزل هست ولی از پس فرزندان خود بر نمی‌آید و اگر آنها بخواهند در منزل بمانند با آنها چه کند؟ در این اوضاع و احوال بهترین انتخاب به مدرسه فرستادن فرزندان است! بلی، شرایط زندگی اجتماعی امروزه، چنان شده است که مدرسه در نظر بعضی از والدین مکانی است که در آن از فرزندان آنها نگهداری می‌شود.

البته چند نفری هم هستند که استعدادشان در تحصیل علوم مادی شکوفا شده است و به آن علاقه نشان می‌دهند و با وجود مزاحمت‌های زیاد از طرف سایر هم‌کلاسی‌هایی که برای وقت گذراندن به مدرسه فرستاده می‌شوند، این عده قلیل به موفقیت‌هایی دست می‌یابند.

این مدرسه رفتن به این ترتیب که در جامعه ما شکل گرفته است گویا يك برنامه اجتناب‌ناپذیر در طول زندگی انسانها در این دنیا است، بگونه‌ای که برای انسانی که هنوز متولد نشده است

می‌توان به راحتی روند زندگی‌اش را در این دنیا حدس زد. آری به هفت سالگی که رسید چه می‌شود؟ معلوم است به مدرسه می‌رود!! يك برنامه از پیش تعیین شده‌ای است که راه تخلف از آن وجود ندارد و فرد این راه را به هر قیمتی که شده باید برود.

اگر کسی این بخش مهم و حساس از دوران زندگی و فرصتی که در دنیا دارد را در مدرسه نگذرانده باشد به دید يك انسان خسارت دیده به او نگاه می‌شود. این نحو به مدرسه رفتن چنان در افکار بشر امروز فرورفته است که او هیچ انتخاب دیگری را برای خود نمی‌بیند، مدرسه یا فنا.

از این رو همه بدون اینکه کمی فکر کنند که آیا می‌شود این هدف را از راه دیگری هم بدست آورد یا نه! فرزندان خود را به این محیط می‌فرستند.

این جایگاه مدرسه در جامعه فعلی، اما بیایید مدرسه را از بُعد دیگر بنگریم. يك کلاس درس که واحد تشکیل دهنده مدرسه است را در نظر بگیرید. تعدادی از فرزندان ما انسانها در آن مکان دور هم جمع شده‌اند. بعضی از آنها برای تحصیل به آنجا آمده‌اند و برخی چون والدین‌شان نمی‌توانند از آنها نگهداری کنند

آنها را به مدرسه فرستاده‌اند و عده‌ای هم به تبعیت از اینکه چون دیگران فرزندان‌شان را به مدرسه می‌فرستند آنها هم همان کار را می‌کنند بدون اینکه هدف مشخصی داشته باشند. حال در این جمع یکی فقیر است، یکی در خانواده ثروتمند بزرگ شده، دیگری پدرش فوت کرده، آن یکی در خانواده مذهبی رشد یافته و در کنار او دانش آموزی است که اصلاً با دین رابطه‌ای ندارد، یکی مؤدب است و یکی پرخاشگر و ... يك گروه به شدت ناهماهنگ با اخلاق و روحیات بسیار متفاوت از یکدیگر، خصوصاً اینکه همه این ناسازگاری‌ها در جمعی است که قدرت تحلیل و تجزیه و بررسی مسائل را ندارند و قدرت فکر آنها در حدی نیست که بتوانند با مسائلی که روبرو می‌شوند درست یا نادرستی آنها را با تفکر و بررسی بدست آورند.

نتیجه قرارگرفتن در این محیط هم، آلوده شدن به انواع امراض روحی، پرورش افکار بسیار منحرف و نادرست در ذهن کودکان و معتقد شدن به اعتقادات و باورهایی است که با همان افکار تاریک و گمراه ساخته شده‌اند.

یکی از مهمترین علل رو به انحطاط رفتن مسایل اخلاقی در

جوامع ما همین محیط به شدت نابسامانی است که فرزندان ما در همان اوایل زندگی خود در آن قرار می‌گیرند.

در مجموع وقتی محیط مدرسه را در نظر می‌گیریم می‌بینیم، مدرسه بستر بسیار مناسبی برای به خواب رفتن و غافل شدن از حقایقی است که يك انسان باید آنها را بدست آورد. حقایقی که ما در فرصت بسیار کوتاه خود در این دنیا باید به آنها برسیم و آنها را درك کنیم. حقایقی که خدای تبارك و تعالی ما را برای درك آنها خلق کرده است و برای آن به این دنیا آمده‌ایم. این مدرسه با این وضعیت در به غفلت انداختن و انحراف بشر از این هدف در دوران محدود و ناچیز زندگی در این دنیا نقش مؤثری دارد. خواب غفلتی که بخاطر بودن در این محیط به انسان دست می‌دهد بالاترین خسارتها را به بشر زده است.^۱

(۱) باید دقت شود که نحوه آموزش مورد بحث است نه اصل آموزش و تعلیم که از واجبات است. درست مانند غذا خوردن که يك نفر غذا را بر روی زمین بریزد و پس از آلوده شدن آن را میل کند، کسی با غذا خوردن مخالف نیست بلکه این نحوه‌ی غذا خوردن مورد انتقاد و محل اشکال است.

همه ما خوب می‌دانیم که خواب چیست!

همه انسانها خواب را تجربه کرده‌اند و ما به خوبی می‌دانیم که خواب چیست. خواب حالتی است که فرد هیچ درک و احساسی از آنچه در اطراف او می‌گذرد ندارد. اگر بیدار شود و بفهمد ۳۰۰ سال از خواب رفتن او گذشته است هیچ درکی از وقایعی که در مدت آن چند صد سال در پیرامونش رخ داده است، ندارد. اما خواب گاهی اصطلاح می‌شود برای کسی که نسبت به يك موضوع و یا رویداد غافل است. حتی اگر غفلت او نسبت به يك امر جزئی و كوچك باشد. بسیار دیده‌ایم پشت چراغ قرمز راهنمایی و رانندگی وقتی چراغ سبز می‌شود و راننده خودرو جلویی دیر حرکت کند سرنشینهای خودروهای پشت آن

می‌گویند: راننده‌اش خواب است. منظور این است که او از اینکه چراغ سبز شده است غافل است و متوجه نیست که باید حرکت کند.

گاهی این غفلت و خواب رفتن نسبت به مسائل مهمتر است. مثلاً مسئولین يك مملکت نسبت به آنچه در داخل و خارج کشورشان می‌گذرد در خواب غفلت باشند و دشمنان آنها تمام ثروتشان را به یغما ببرند و آنگاه می‌گویند ما نفهمیدیم چگونه با این مشکلات روبرو شدیم.

این خواب غفلت می‌تواند فردی باشد و یا اجتماعی از انسانها نسبت به چیزی و یا موضوعی در خواب غفلت به سر ببرند.

گاهی فرد یا افرادی نسبت به موضوعی بیداری پیدا می‌کنند ولی اجتماعی که در آن به سر می‌برند نسبت به همان موضوع در خواب هستند.

مانند جامعه‌ای که اصحاب کهف در آن زندگی می‌کردند، تنها همان چند نفر بودند که بیدار شدند و به انحراف عمیق مردم زمان خود پی بردند.

هر چه مسائلی که انسانها باید به آن توجه داشته باشند
مهمتر باشد بی توجهی و غفلت نسبت به آنها می تواند عواقب و
خسارتهای بیشتری به دنبال داشته باشد.

حال آیا در زندگی بشر مسئله ای هست که اگر نسبت به آن
غافل شد تمام حیاتش برباد فنا برود و خسارتی بیند که از آن
بالا تر خسارتی وجود نداشته باشد؟

در واقع مهمترین مسئله برای انسان چیست که غفلت از آن
شدیدترین ضرر را به او خواهد زد که غفلت از غیر آن چنین
ضرری به او نتواند برساند؟

اگر از تك تك ما انسانها پرسند شاید اکثراً نتوانیم جواب
درستی به این سؤال بدهیم.

حال اگر کسی متوجه این مهمترین مسئله باشد او انسان
بیدار حقیقی است.

خواب غفلت به معنی واقعی چیست؟

تنها يك موضوع در جهان امروز هست که غفلت از آن و بی‌توجهی نسبت به آن بالاترین خسارتها را به بشر وارد کرده است. غفلت از این موضوع هم زیانهای جبران ناپذیری را برای فرد بشر به بار آورده است و هم جامعه بشری را با نابسامانی‌ها و از دست رفتن سرمایه‌های گزاف روبرو کرده است. چه بسیار افرادی بوده‌اند که مثل من و شما بر روی این کره خاکی آمدند و فرصت آنها تمام شد و رفتند و همین غفلت باعث شد تمام عمری را که آنها گذراندند مانند کسی باشد که در نهایت بدبختی، بیهودگی و در يك کلمه جهالت زندگی کند و بمیرد. چه کسی حاضر است به نحوی زندگی کند که هنگام به پایان رسیدن وقتش در این دنیا و لحظه‌ای که رفتن او از این دنیا فرا می‌رسد به او بگویند تو هیچ بهره‌ای از این دنیا نداری. چقدر لحظه سختی خواهد بود. چقدر عمرهایی که به همین حال هدر شدند. چه بسیار نابسامانی‌ها و گرفتاری‌هایی که جامعه بشر را به

خود مشغول نکرده است. این غفلت، اجتماع ما را دچار چه عقب ماندگی عظیمی که نکرده است. جامعه‌ای که سر سوزنی در آن ناراحتی نباید باشد، به اندازه مثقالی در آن ظلمی نباید باشد کجا و اجتماعی که در آن هستیم کجا!

چه سرمایه‌هایی که صرف جنگ افزارهای نظامی و امثال اینها شدند و می‌شوند.

چقدر کودکان بی‌گناهی که در جنگها از بین رفتند. چه بسیار زنان و مردانی که بیهوده و بی‌جهت در سراسر جهان مورد اذیت و آزار واقع شدند و در سکوت و بدون فریادرسی کشته شدند و یا کشته می‌شوند. آنها هم مثل ما انسان نبودند و نیستند؟

چقدر سرمایه‌ها که صرف امیال و خواسته‌های نابجای قدرتمندان ناشایست شدند، در حالی که بسیاری بودند که محتاج اندک امکاناتی برای فقط زنده ماندن خود بودند.

چه بسیار و چه بسیار اندوخته و سرمایه ملت‌هایی که توسط دولتهای ناشایست صرف امیال آنها نمی‌شود و یا برای حفظ پایه‌های حکومت باطل خود هزینه نمی‌شود در حالی که مردم همان دولتها در سختی و فشار روزها را به شب می‌رسانند.

چه سرمایه‌هایی که دولتها از ترس یکدیگر برای خرید و توسعه جنگ‌افزارهای خود نمی‌پردازند و همزمان چه استعدادهایی که در همان کشورها به دلیل فقر و شرایط نامناسب زندگی هدر نمی‌شود.

این غفلت که این همه مصیبت به سر ما آورده است چه از نظر فردی و چه از نظر اجتماعی میدانید چیست؟

همه این مصیبت‌ها از آنجاست که رهبری و اداره جوامع بشری به دست افرادی افتاده است که اصلاً لیاقت آن جایگاه را ندارند. آنها بر جایی تکیه زده‌اند که با آن هیچ تناسبی ندارند و جایی را تصاحب کرده‌اند که صاحبش وجود مقدس دیگری است.

در عالم فردی هست، وجود مقدّسی هست که تك تك انسانها با ایجاد ارتباط روحی با ایشان به کمال می‌رسند و زندگی رو به رشدی پیدا می‌کنند و از بعد اجتماعی هم جامعه بشری با سر سپردن به رهبری ایشان جامعه‌ای آرام و مترقّی خواهد بود نه جامعه‌ای که افراد آن به دلیل خیانتها و ندانم کاری‌های رهبران آن در حال از بین رفتن و فنا شدن هستند.

حضرت بقیة الله الأعظم امام عصر که جان تمام عالمیان فدای خاک مقدم ایشان باد، آن وجود مقدسی است که همه بشریت فطرتاً به دنبال ایشان است. انسان ذاتاً این ویژگی را دارد که به دنبال کمال و نحو است و الگوی کمال هم امام عصر علیه الصلوة والسلام هستند و تمام انسانها از درون به دنبال این شخصیت رفیع هستند و لو ایشان را شناسند.

برای بیداری از خواب غفلت راههای متعددی است:

مردن و دیدن مرگ دیگران و فکر درباره مرگ بسیار در بیداری انسان اثر دارد. و چقدر عجیب است که همه انسانها در طول زندگی خود مرگ انسانهای دیگر را دیده‌اند و مسئله مرگ برای هیچ کس ناملموس نیست. نشده است از کسی پرسم مرگ یکی از نزدیکانتان را دیده‌ای یا نه؟ و در جواب بگویند نه. حتی خود شما خواننده محترم آیا مرگ یکی از نزدیکانتان را دیده‌اید؟ وقتی او از دنیا رفت شما چه حالی داشتید؟ چرا این حالت روحی شما پس از مدت کوتاهی از بین رفت؟ گاهی اوقات هم هست که بعضی اثرات مرگ دیگران در زندگی افراد باقی می‌ماند. شنیده‌ایم که: از فوت پدرم به بعد من از آن عمل نادرست که انجام می‌دادم دست کشیدم و یا، از وقتی دوستم فوت کرده است من سعی کرده‌ام فلان کار خیر را انجام دهم و نمونه‌هایی از این قبیل، ولی آن بیداری و حالت روحی که از مرگ آن عزیز در ما ایجاد شده بود کم‌رنگ می‌شود.

گاهی در زندگی افراد يك اتفاق باعث بیداری و توجه انسان به حقیقت زندگی در دنیا می‌شود.

یکی از دوستان اهل کمال قضیه‌ای را برایم نقل کرد که بسیار تکان دهنده است و به مناسبت آنرا برای شما نیز نقل می‌کنم.

او اینگونه قضیه خود را بیان نمود: آن وقتها که با اتوبوس از تهران به قم می‌رفتیم و جاده قم و تهران هنوز آسفالت نشده بود تقریباً حدود دامنه کوههای حسن آباد راننده اتوبوس ماشین را نگه‌داشت و از مسافری اجازه گرفت که در وسط بیابان کنار جاده دو رکعت نماز با سرعت بخواند و به سوی ما برگردد و ما مسافری اگر چه می‌گفتیم حالا چه وقت نماز است ولی چون راننده خیلی اصرار داشت همه اجازه دادند که فوراً نمازش را بخواند و برگردد. وقتی به ماشین برگشت و پشت فرمان نشست من و اکثر اهل ماشین مایل بودیم که بدانیم او به چه جهت در اینجا نماز خوانده و اساساً این چه نمازی بوده که قبل از ظهر با آن همه اصرار لازم بوده که حتماً آن را در این مکان بخواند. لذا من گفتم: جناب آقای راننده ممکن است بفرمایید این چه نمازی بود که شما در اینجا خواندید و چرا از میان این جاده این محل

مخصوص را انتخاب فرمودید؟

او گفت: در این مکان خدایتعالی مرا از خواب غفلت بیدار کرده و من همیشه به شکرانه آن نعمت هر زمان به این محل می‌رسم، مقیدم دو رکعت نماز شکر بخوانم.

من پرسیدم: چگونه خدایتعالی شما را در اینجا از خواب غفلت بیدار کرده است؟! او اول غمی خواست قضیه‌اش را نقل کند ولی وقتی با اصرار من و سایرین مواجه شد و بخصوص وقتی که من به او گفتم شاید قضیه شما دیگران را هم از خواب غفلت بیدار کند گفت: من تا چند سال پیش يك آدم بی بند و بار و غافل و مردم آزار عجیبی بودم، هیچ چیز مرا به یاد خدا نمی‌انداخت تا آن که يك روز که اتفاقاً با ماشین سواری شخصی ولی تنها از اینجا عبور می‌کردم، به این مکان رسیدم. در اینجا سخت دچار فشار ادرار شدم لذا ماشین را در کنار جاده پارک کردم و در کنار مزرعه‌ای که محصول گندمش را جمع کرده بودند نشستم، ناگاه دیدم زنبور درشتی روی زمین نشست و دانه گندمی را که در آنجا افتاده بود و از مزرعه باقی مانده بود با دهان خود برداشت و به سوی سنگلاخهایی که تقریباً در دامنه آن کوه قرار

گرفته، حرکت کرد و رفت. من ناخودآگاه به فکر افتادم که زنبور با گندم چه ارتباطی دارد او گوشتخوار است و حتماً گندم را برای کار دیگری می‌خواهد لذا با خود گفتم لازم است که عقب او بروم و با سرعت عقب او رفتم. دیدم در میان آن سنگلاخها گنجشکی مرده و دو جوجه که تازه از تخم سر بیرون آورده بودند، به جای گذاشته که هر دوی آنها زنده هستند آنها وقتی صدای ویز ویز بال زنبور را شنیدند دهان خود را باز کردند و آن زنبور دانه گندم را به دهان آنها انداخت و رفت و چیزی نگذشت که دوباره همان زنبور همین عمل را تکرار کرد. مدتی در کنار آن جوجه‌ها نشستم و آن زنبور مکرراً می‌رفت و گندم و یا هر خوردنی دیگری را می‌آورد و شکم این جوجه‌های گرسنه بی‌مادر را سیر می‌کرد.

همه اینها فریادی بود که موجودیت محبوبم حضرت حق به سر من کشیده می‌شد و مرا از خواب غفلت بیدار می‌کرد من در آن هنگام اشک می‌ریختم و با گریه و فریاد بر سر خود می‌زدم که چرا من تا این حد از این خدای مهربان که زنبور را برای زنده نگهداشتن جوجه گنجشکها مأمور می‌کند غافل بودم.

کور باد چشمی که تو را نبیند و بدا به حال کسی که از محبت تو در دلش چیزی نباشد.

سپس دست به طرف آسمان دراز کردم و گفتم: ای محبوبم، عزیزم، خدای مهربانم، مرا ببخش و از گذشته‌ام صرف‌نظر فرما، تو که در گذشته بر من منت گذاشته‌ای و مرا همه چیز داده‌ای، توئی که به من نیکی کرده‌ای و مرا از بدبختیها نجات داده‌ای، خدایا از این ساعت مرا از خود جدا مفرما ای تو نعمت من و بهشت من، ای تو دنیای من و آخرت من، ای خدای مهربان یا الله.

بالاخره آنروز در کنار آن جوجه گنجشکها و حرکات آن زنبور که وجود خدا را کاملاً در آنجا حس می‌کردم به قدری نشستم و گریه کردم و سر به سجده گذاشتم و اشک ریختم و از محبوب تازه‌ام یعنی خدای مهربان عذرخواهی نمودم که قلبم روشن شد و دانستم دیگر از خواب غفلت بیدار شده‌ام و باید برای نزدیک شدن به پروردگار فعالیت کنم و حجابهای نورانی و ظلمانی را برطرف نمایم و به سوی کمالات روحی پرواز کنم لذا در آن روز به شکرانه این نعمت بزرگ دو رکعت نماز شکر خواندم و مقیدم که هر زمان از این محل عبور می‌کنم دو رکعت

نماز شکر بخوانم و از پروردگارم تشکر نمایم.^۱
چون پروردگار متعال تمامی بندگانش را دوست دارد مکرر
در زندگی تک تک ما انسانها زمینه‌های بیداری ما را فراهم
می‌نماید. همین قدرت تفکر که خالق توانای ما در نهاد ما قرار
داده است عامل بیدار کنندهای است که دائم در کنار ما و با
ماست.

فکر در خلقت جهان و اینکه ما چه هستیم و این دنیا
چیست و بسیاری پرسشهای دیگر همه اینها، انسان را به بیداری
و عدم غفلت از خدای متعال وا می‌دارد.

اما این بیداری از خواب غفلت می‌تواند انسان را دچار
انحرافات دیگری کند! ممکن است تعجب کنید ولی بسیار پیش
می‌آید و در شرح حال افراد بسیار دیده شده است که بعد از
بیداری از خواب غفلت حرکتی برای رسیدن به حقایق کرده‌اند
ولی به چنگال و دام مدعیان دروغین هدایت بشر! گرفتار شده‌اند
و این به این دلیل است که شیطان در کمین انسان نشسته است و
همین که می‌خواهد به سمت خدای متعال، خالق مهربان خود،

(۱) پایان نقل قول آن عالم فرهیخته که این قضیه را برایم نقل نمود.

حرکتی کند این شیطان زمینه‌های انحراف او را از راه دیگری مهیا می‌کند. البته اکثر این افراد که در راه رسیدن به حقایق جدی بوده‌اند در نهایت به منحرف بودن آن راههایی که به خطا رفته‌اند پی برده و به راه راست و هدایت صحیح موفق شده‌اند.

اینجاست که دست انسان بلافاصله بعد از بیداری باید در دست استادی از اولیاء خدا باشد تا در این لغزشگاهها او را متذکر شود.

از دیگر سو، چه بسیار انسانهایی که بیدار شده‌اند و به علت نرفتن به دنبال استادی پاک از اولیاء خدا دوباره به خواب رفته‌اند و یا به چنگال افراد منحرف از دشمنان ائمه اطهار علیهم‌السلام گرفتار شده‌اند و به سیاه چاله‌های دیگری از گمراهی کشیده شده‌اند. البته اینجا خطر بزرگتر است. چرا که انسان خواب مانند ماشینی است که در کنار جاده متوقف شده است، ولی کسی که دچار انحراف از دین شده و در مسیر دشمنان ائمه اطهار علیهم‌السلام در حرکت است همانند ماشینی است که در جاده‌ای به سرعت پیش میرود در حالی که راننده آن بیهوش است. این حالت بسیار خطرناکتر از ماشینی است که راننده آن بیهوش است

و در کنار جاده متوقف شده است.

بنابراین بیداری از غفلتها و دوری از خدای عزیز و مهربان با این عواملی که بیان شد احتمالاً دوباره به خواب رفتن و خصوصاً خطر افتادن در چنگال منحرفین از سیره ائمه اطهار علیهم السلام را می‌تواند به دنبال داشته باشد.

اما، برای این زمان و دورانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، در بین عوامل مختلفی که می‌توانند برای انسان بیدار کننده باشند، يك عامل هست که توجه به آن نه تنها انسانها را بیدار می‌کند بلکه آنها را از گمراهی بعد از بیداری و یا دوباره به خواب رفتنها (همانطور که در مرگ نزدیکان، چند روزی این حالت بیداری بیشتر طول نمی‌کشد) حفظ می‌کند و زندگی انسان را پر از امید و حرکت و شادابی می‌نماید.

این بیداری چیزی نیست جز بیداری حاصل از توجه به ساحت مقدس قلب عالم امکان، خلیفة الله الأعظم حضرت ولی عصر امام زمان روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء. آن امامی که تمام علوم نزد وجود مبارکشان به ودیعه گذاشته شده، آن امام عزیزی که همان نور حضرت علی بن ابی طالب و اجداد

طاهرینشان (علیهم السّلام) را دارند و پاک و منزّه از هر گونه پلیدی و جهل هستند.

آقا و سرور تمام انسانها، آن امامی که به واسطه اوست که دیگران روزی می گیرند و با تبعیّت از ایشان است که انسانها می توانند هدایت شوند و از هلاکت نجات یابند و به کمال برسند. با ظهور این وجود مقدّس است که امور بشریّت رو به اصلاح می گذارد و عالم، جان تازه می گیرد.

و از همه مهمتر ایشان از نوع بشر هستند و در بین ما زندگی می کنند و بالاتر از همه این وعده‌ای الهی است که حتماً روزی ظهور مبارکشان محقق خواهد شد.

آغاز تدریس:

شروع تدریس من همزمان با ایام پربرکت نیمه شعبان بود و سال تحصیلی با نام مقدس حجّت خدای متعال بر تمام بندگان، پیشوای همه مخلوقات، معصومی از سلاله معصومین، معدن رحمت الهی، بقیه الله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء آغاز شد.

اولین جلسه تدریس:

در اولین جلسه تدریس یکی از دانش‌آموزان بنا به مناسبت ایام که ولادت با سعادت حضرت بقیه‌الله‌الأعظم صلوات الله علیه بود، سؤالی پرسید که لازم دیدم يك سری مطالب در اثبات وجود مقدس ایشان از دیدگاه عقلی بیان کنم.

البته آنچه برای آن دانش‌آموزان گفتم مصاحبه‌ای بود که در سال ۷۸ در هتل استقلال تهران در حاشیه کنفرانس صدمین سالگرد ولادت امام خمینی (ره) با یکی از مهمانان دعوت شده به این کنفرانس انجام داده بودم.^۱

ایشان استاد دانشگاه و پروفیسور رشته حکومت^۲ از آمریکا بود.^۳ در آن ایام مشغول ضبط برنامه تلویزیونی "عصر دلتنگی" برای شبکه اول سیما بودیم و به همین منظور هم برای مصاحبه با تنی چند از اندیشمندان خارجی دعوت شده در این سمینار به همراه گروه ضبط برنامه به محل اقامت آنها در هتل استقلال رفتم و در ضمن آماده شدن گروه برای ضبط مصاحبه این صحبتها بین

(۱) در جواب آن دانش‌آموز خلاصه‌ای از این مطالب را بیان کردم و در اینجا آنرا به تفصیل می‌آورم.

(۲) Government

(۳) یکی از دوستان که به زبان انگلیسی مسلط بود مرا در این بحث کمک می‌نمود.

من و آن پروفیسور آمریکایی رد و بدل شد.
به ایشان گفتم: فرض کنید فردی باشد که این خصوصیات را
داشته باشد:

اول اینکه: از نظر علمی او در همه چیز علمش کامل باشد.



پروفیسور دانیل برامبرگ، جناب حسنی مقدم (کارگردان برنامه - نفر ایستاده) و اینجانب^۱

یعنی انسان را کامل بشناسد و تمام نیازهای او را بداند و لازم
نباشد مردم به صدا بیایند تا او تازه به فکر چاره بیافتد.
او راههای برآورده شدن این نیازها را نیز کاملاً بداند و از طرف

(۱) زمان تنظیم این نوشتار، در یادداشتهای آن مصاحبه نام پروفیسور را نیافتم. از اینرو به
مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) که میزبان آن سمینار بود مراجعه کردم. با همکاری
صمیمانه آن عزیزان خصوصاً معاونت بین‌الملل آن مؤسسه نام ایشان را یافتم. جا دارد در
اینجا از آن مؤسسه تشکر و قدردانی نمایم.

دیگر، مشکلاتی که انسانها با آن روبرو هستند و راه اصلاح این مشکلات را هم دقیقاً بداند.

نه تنها نسبت به انسانها علمش کامل است بلکه نسبت به سایر موجودات و عالم هستی نیز علم کاملی داشته باشد. او می‌داند چه جانورانی و با چه ویژگی‌هایی در کره زمین زندگی می‌کنند. او به تمام خصوصیات نقاط مختلف کره زمین آگاه است و بلکه تمام آنچه در آسمانها می‌گذرد را می‌داند و به تمام نیروها و قوانینی که در زمین و آسمان برقرار است آگاه است و بر همه آنها کاملاً واقف است. هر کاری که انجام می‌شود يك اثراتی در جهان اطراف بر جا می‌گذارد، او تمام اثراتی که يك کار می‌تواند در سایر نقاط دنیا بر جا بگذارد را می‌داند.

دوم اینکه: با توجه به این علم گسترده‌ای که دارد بتواند قانون جامع و بدون نقصی که تمام جهات زندگی انسانها را در بر بگیرد برای ما انسانها ارائه کند. قانونی که هر روز نیاز به بازنگری و اصلاح و یا تفسیر نداشته باشد، مانند آنچه که در جوامع امروز ما دچار آن هستیم نباشد.

سوّم: قدرت کافی برای اجرای این قوانین داشته باشد. او در اجرای قانون از هیچ کس یا گروهی هراس ندارد و سرسوزنی در اجرای قوانین سستی نمی‌کند. چون علم کامل هم دارد می‌تواند تمامی این دستورات را با قدرت علمی خود به اجرا بگذارد. او راه درست به اجرا گذاشتن این قوانین را می‌داند.

چهارم: پاک از هر گونه اخلاق زشت و صفات رذیله باشد. یعنی سرسوزنی حرص و طمع و مانند اینها نداشته باشد که اگر اینگونه باشد از علم و قدرت خود برای منافع شخصی بهره برداری می‌کند همانند رهبران ناپاکی که جوامع بشری از رهبری آنها ضررهای زیادی دیده‌اند و نه تنها از هر گونه پلیدی پاک است بلکه خود عامل پاکی و طهارت دیگر انسانها هم باشد و بلکه اصلاً هیچ گونه ناپاکی در او نتوان تصور کرد و يك ذاتِ پاکِ مطهرِ سالم نورانی باشد.

گفتم: يك چنین فردی را تصور کن، آیا حاضری رهبری چنین فردی را قبول کنی؟

او بدون درنگ گفت: البته من بدون چون و چرا سر اطاعت برای این رهبر فرو خواهم آورد و هر چه او بگوید می‌پذیرم و اطاعت می‌کنم. او چون خودش استاد مسائل مربوط به حکومت بود اهمیت وجود چهار خصوصیت گفته شده را برای رهبری جامعه و اداره جامعه بشری درک می‌کرد، لذا بدون تفسیر و توضیح آنرا پذیرفت.



من وقتی این جواب مثبت را از او گرفتم - که البته انتظاری جز این هم نداشتم، همانگونه که هر انسانی که کمی اهل فکر باشد همین جواب را خواهد داد - بحث را اینگونه ادامه دادم که:

اگر بخواهیم کاری به بهترین شکل ممکن انجام شود باید کسی به آن کار را انجام می‌دهد به نسبت آن کار یک سری خصوصیات و ویژگی‌هایی داشته باشد.

به عنوان مثال: کسی که در میدان جنگ می‌خواهد بجنگد باید شجاع باشد تا جنگیدن را به بهترین شکل و بدون نقص انجام دهد. اگر او ترسو باشد نه تنها نمی‌تواند خوب از وطنش دفاع کند بلکه ممکن است ترس او باعث شود کاری کند که منجر به شکست آنها هم بشود. بنابراین شجاعت شرط جنگیدن است. لی اگر آن سرباز سخاوت نداشت یا بخیل بود، این صفات اثر نندانی در جنگیدن او ندارند.

حال برای به عهده گرفتن رهبری اجتماع انسانها، این چهار خصوصیت لازم است آن هم در حد کمال آن.

چرا؟ زیرا اگر کسی که رهبری جامعه بشری را می‌خواهد به دست بگیرد علم کاملی به این انسان نداشته باشد به همان نسبت به علمش ناقص باشد جامعه را با مشکلات روبرو خواهد کرد.

طبیعی است وقتی که علمش کامل نبود قانون درستی هم نخواهد توانست برای اداره جامعه تدوین کند و وقتی قوانین با

اشکالات روبرو باشد هرج و مرج و نابسامانی به بار خواهد آورد.

در جوامع مختلف، حتی بسیاری موارد هست که اصلاً قانونی در مورد آنها وضع نشده است.

این دقیقاً همان چیزی است که ما امروز دچار آن هستیم. در مراکز قانون‌گذاری جهان دائماً قوانینی که تصویب شده است را تغییر می‌دهند و یا به آن تبصره و الحاقیه می‌زنند و هیچ قانون ثابتی می‌توان گفت که نداریم.

همین امر ما انسانها را به چه گرفتاریهایی که مبتلا نکرده است. در جامعه کافی است پای صحبت و درد دل مردم بنشیننی آنوقت است که داد آنها از این همه سردرگمی در قوانین حاکم را می‌شنویم که بلند می‌شود. چقدر از عمرهای ما که به دلیل قوانین دست و پاگیر و غلط حاکم بیهوده نگذشت.

نکته دیگر اینکه نسبت به يك موضوع واحد اگر تحقیق شود می‌بینیم که در جوامع مختلف قوانین حتی گاهی ضد یکدیگر هم هستند. مثلاً، در يك کشور حجاب برای زن امری شایسته است و قانون در آن کشور از آن حمایت می‌کند حال آنکه در کشور

دیگر همین حجاب خانمها ممنوع است و پیگرد قانونی دارد! از نظر اجراء قانون که مشکلات واضحتر و گستردهتر است. چه بسیار قوانینی هستند که دولتها توان اجرای آنها ندارند و این عدم توانایی به جهل آنها بر می‌گردد. چرا که انجام هر کار دانش آن کار را هم می‌خواهد و آنها نمی‌دانند از چه راهی وارد شوند تا مردم آن قوانین را بپذیرند و عمل کنند.

و خصوصیت چهارم که از همه مهمتر است، اگر کوچکترین انحراف فکری و یا اخلاقی در رهبر باشد همان اندک رذیله اخلاقی می‌تواند مشکل آفرین باشد. اگر رهبر ترسو باشد تبعاً در برابر دشمنان عکس‌العمل درستی نمی‌تواند داشته باشد. اگر بخیل باشد نمی‌گذارد مردم آن مملکت از نعمتها بهره‌مند باشند و اگر حریص باشد همه چیز را برای خود می‌خواهد و وقتی همه چیز را برای خود و طرفداران خود بخواد لازم است که حقوق مردم را پایمال کند که همین زمینه ظلم به حقوق مردم را فراهم می‌کند.

به او گفتم: در مجموع هر يك از چهار خصوصیت فوق اگر حتی سرسوزنی و یا به اندازه پَرِ کاهی و کمتر از آن حتی در

رهبر نقص داشته باشد چون در مقام بسیار بالایی قرار دارد همان باعث کج روی جامعه می‌شود و در نهایت اینکه، مردم به کمال و سعادت اجتماعی نمی‌رسند و دائماً در گرفتاریها و تنگناها و در سختی و عذاب زندگی را خواهند گذراند.

این نابسامانی‌هایی که در تمام جوامع بشری امروز شاهد آن هستیم همه از همین کاستی‌ها ناشی می‌شود. یا رهبران کنونی علمشان ناقص است - که بدون استثناء همه از علم بسیار محدود و ناچیزی نسبت به آن ایده‌آلی که گفتیم بر خوردارند - و چون علمشان کافی نیست طبیعی است که قوانین نادرستی هم وضع می‌کنند که به دلیل نادرستی ممکن است يك قسمت جامعه را درست کنند ولی در قسمت‌های دیگر جامعه مشکلاتی ایجاد کنند و یا توان و قدرت کافی برای اجرای همان قوانین ناقص هم ندارند و یا آنقدر پلید و ناپاکند که لحظه‌ای از ظلم به انسانها دست بر نمی‌دارند خواه دانسته یا ندانسته.^۱

(۱) زمانی که مشغول نوشتن این مطالب بودم، تقریباً اواسط آذرماه - اوایل دی‌سامبر بود که از رسانه‌ها شنیدم روز جهانی مبارزه با فساد است و سازمان ملل این روز را به این نام، نام گذاری کرده است. در آن روز اعلام شد در يك آمارگیری جهانی، ۶۹٪ مردم جهان حکومت‌های خود را فاسد و بی‌کفایت می‌دانند و تنها ۲۲٪ پرسش‌شوندگان، حکومت‌های خود را تأیید می‌کنند. باید اضافه شود: در این جا نظر آن ۲۲٪ قابل توجیه است و به

او باز هم کاملاً حرف مرا تأیید کرد.

به او گفتم: حاصل این صحبتها این می شود که:

از يك طرف، رهبر جامعه بشری باید چهار خصوصیت مذکور را در حد کمال داشته باشد و حتی کوچکترین نقصی در او وجود نداشته باشد در غیر این صورت جامعه دچار فساد می شود.

از طرف دیگر، در جامعه چنین رهبری را نمی توانیم بیابیم.

نتیجه این میشود که ما انسانها همیشه باید دچار گرفتاری باشیم و در سختیها، ظلمها و بدبختی زندگی کنیم، همانگونه که وضعیت جامعه امروز چنین است. این که در اجتماع بشر جنگ و قتل عام، فقر، بی عدالتی و ظلم وجود داشته باشد، امری است عادی و هیچ کاری هم نمی توان کرد!

از هر انسانی این سؤال را پرسیم با قاطعیت تمام می گوید: نه!

من نمی توانم قبول کنم که دنیا همیشه همین طور بماند. بلکه

نحوی جزء همان اکثریت قراردارند. چرا که ممکن است آنها خود از جیره خواران حکومتها بوده اند و یا در جوامع کوچک زندگی می کرده اند و یا از همه مهمتر نمی توانسته اند حکومت بهتر از آنچه در آن بوده اند را تصور کنند و به همان حکومت ناقص به ناچار خود را راضی کرده اند. این آمار جای بسی تفکر و تأمل برای هر انسان صاحب تفکر و عقلی است.

برعکس، باید عدالت و انسانیت و آرامش در بین انسانها برقرار باشد.

اینکه در جهان امروز، ما شاهد این همه نابسامانی و ستم هستیم این يك امر غیر عادی است و باید این سؤال را پرسید که چرا اینگونه است؟ اصل این است که جهانی پر از صلح و آسایش داشته باشیم.

آیا این نتیجه گیری را عقل می پذیرد؟!

در جواب باید اعتراف کرد که هرگز عقل این نتیجه را نمی پذیرد.

پس باید به سراغ صورت مسئله برویم و در صغری و کبری آن تجدید نظر کنیم.

در آنجا عقل حکم نمود که رهبر باید این ویژگیها را داشته باشد و هیچ گریزی از آن نیست لذا این مقدمه را نمی توانیم تغییر دهیم چون با راهنمایی خود عقل به آن رسیدیم و چیزی را که عقل خودش به آن حکم کرد را نمی تواند دوباره رد کند.

اما فرض دوم مسئله که انکار وجود چنین شخصیتی با داشتن این خصوصیات آن هم در حد کمال، چه؟ این فرض را باید

باره مورد حلاجی قرار دهیم. حاصل هم چیزی نمی‌شود جز
که بپذیریم این وجود مقدّس باید در اجتماع وجود داشته باشد
قطعاً روزی اداره جامعه را در دست خواهد گرفت.

همین که ما انسانها پیوسته به دنبال عدالت و دوستی هستیم
ترا می‌جوئیم دلیل بر این است که این نیاز بشر روزی در
ای بیرونی به حقیقت خواهد پیوست.

این غیر قابل پذیرش است که، جامعه بشری هرگز روی
ادب را نخواهد دید و بلکه همین است که هست و تا انسان
ت جنگها و بی‌گناه کشته شدن مردم به بهای منافع و امیال
تمندان ظالم و پایمال شدن حقوق انسانها هم با انسان هست.
تصوّر چنین جهانی که همیشه به این شکل باشد و بلکه
بتر را عقل سلیم نمی‌پذیرد.

باید آن رهبر تمام عیار و آن وجود پاک و مطهّر و مقدّس را
ای متعال برای اداره جامعه انسانها قرار داده باشد و هر کس
در این مورد فکر کند به این نکته می‌رسد که جهان نیاز به
ری دارد عالم و توانا و پاک و در يك كلمه الهی که جهان با

رهبری او رو به خوشی و سعادت خواهد گذاشت.

وجود این رهبر الهی و مقدّس همانند خورشیدی است که در

آسمان می‌بینیم و در وجودش نمی‌توانیم سرسوزنی شك کنیم^۱.

هر چند پروفیسور انتظار اینکه با او چنین مباحثی را پیشتر

بکشم نداشت و شاید برای اوّلین بار با این چنین مطالبی روبرو

می‌شد^۲ ولی پس از شنیدن این صحبتها حرف مرا تأیید کرد و

گفت: در انجیل خوانده‌ام که به آمدن این فرد الهی وعده داده شد

است.

(۱) هر چند این مباحث عقلی را در اوّلین جلسات تدریس برای دانش‌آموزان توضیح داد با این حال اثرات چشمگیری در اصلاح اعتقادات آنها برجای گذاشت و زمینه‌های فکری آنها را تغییر داد و در برخوردهایی که با بعضی از آنها برایم پیش می‌آید، مشاهده می‌شود که این اثرات همچنان باقی است. امید است برای شما خوانندگان محترم هم مفید و مؤثر بود باشد.

(۲) چرا که در محیطهای علمی و دانشگاهی با کمال تأسف سخن از اداره جامعه که می‌شود آنچه به اذهان خطور میکند مباحثی چون دموکراسی و لیبرالیسم و امثال این مقولات فکری است و کمتر به ارشادات عقلی توجه می‌شود.

بہ دنیاں رہبر صلح

وقتی به صحبت‌های رد و بدل شده با آن پروفیسور فکر می‌کردم و خصوصاً در آخر صحبت‌ها که او گفت: "در انجیل هم به وجود و ظهور چنین شخصیتی وعده داده شده است" و همچنین بشارتهایی که در سایر ادیان الهی و حتی مکاتب غیر الهی در مورد منجی آخرالزمان آمده است را مرور می‌کردم، مطلبی به ذهنم خطور کرد که پایه نگارش این بخش از کتاب که در پیش روست گردید و آن این بود:

در تمام ادیان اعم از اسلام، مسیحیت، یهود و زرتشت^۱ و حتی ادیان غیر الهی مانند بودا و حتی مکاتب بشری چون آیین هندو، با صراحت به ظهور شخصیتی اشاره شده است که با ظهورش مردم به سمت عدالت و انجام کارهای خوب سوق داده می‌شوند و دنیایی که از آن پس بشر در آن زندگی خواهد کرد، دنیای صلح، آرامش و رشد خواهد بود و دیگر از خونریزی و فساد در اجتماع خبری نخواهد بود.

(۱) بنا بر فتوای بعضی از فقها.

این هماهنگی و هم سخن بودن تمام این ادیان جای بسی تعجب و تأمل است. چرا که با دلایل روشن تمام این ادیان به جز اسلام دچار تحریفها و انحرافات گسترده شده‌اند ولی با این وجود این قسمت از اعتقادات - مربوط به آخرالزمان و ظهور رهبری پاک و صالح - دست نخورده باقی مانده است.

تنها توجیهی که برای این موضوع می‌توان ذکر کرد چیزی جز این نیست که: خدای متعال بوده است که این بخش از ادیان را از تحریف حفظ نموده تا همه مردمان يك پارچه و يك صدا او را بخوانند و همه انتظار ظهور مبارکش را داشته باشند و در زمان ظهور همه فوج فوج و گروه گروه به استقبال و پذیرش او بروند.

به راستی وقتی به بررسی ادیان می‌پردازیم، می‌بینیم اعتقاد به ظهور منجی در بین مردم جهان حتی از اعتقاد به توحید شایع‌تر و همه گیرتر است.

هستند کسانی که به خدای یکتا اعتقادی ندارند ولی با این وجود همان افراد معتقد به ظهور منجی آخرالزمان هستند.

خدای احد واحد را قبول ندارند ولی ظهور انسان کامل جهت رهبری و نجات بشر را باور دارند!!

کنسول فرهنگی چین در تهران:

در بعضی منابع خوانده بودم که در آیین بودا به آمدن منجی اشاره شده است، به همین منظور به سفارت چین در تهران رفتم تا این موضوع را دقیق‌تر بررسی کنم. کنسول فرهنگی چین آقای بود که به نسبت خوب فارسی صحبت می‌کرد.

او گفت: "بیشتر مردم چین پیرو تفکر کنفوسیوس هستند و درصد پیروان بودا در چین زیاد نیست ولی در مکتب کنفوسیوس نیز به ظهور منجی در آخرالزمان اشاره شده است و پیروان این مکتب معتقدند که چنین شخصیتی ظهور خواهد کرد و جهان پس از او روی صلح و عدالت را خواهد دید."

کنسول اوّل سفارت هند در تهران:

همچنین به سفارت هند رفتم و با کنسول اوّل فرهنگی هند در ایران ملاقات کردم. ایشان بسیار صمیمی برخورد کرد و وقتی از هدف من برای بررسی این اعتقاد در بین مکاتب و ادیان مختلف آگاه شد بسیار از این طرح استقبال کرد او درباره این اعتقاد بین پیروان آیین هندو چنین گفت:

" آیین هندو را نمی توان يك دين دانست بلکه تفکری است که دید انسان را نسبت به زندگی در دنیا نشان می دهد. پیروان هندو معتقدند که در گذشته یکی از پادشاهان بزرگ دو پسر داشته است که یکی از آنها کشته می شود و دیگری از انظار غائب می شود و او روزی باز خواهد گشت و جهان به رهبری او پر از صلح و عدل خواهد شد."

همانطور که مشاهده می شود پیروان آیین هندو هم به صراحت به آمدن منجی در آخرالزمان معتقدند.

واما ادیان الہی

زرتشت
یہودیت
سخت
اہل سنت

تحقیقاتی که در زمینه اعتقاد به ظهور منجی در ادیان مختلف انجام شده است، اغلب به بررسی این موضوع در منابع قدیمی آن ادیان پرداخته‌اند، بگونه‌ای که پیروان این ادیان امروزه هیچ آشنایی با آن منابع ندارند و خواننده نیز با مطالعه آن تصور می‌کند این مطالب مربوط به دوران قدیم است و امروزه کاربردی ندارد.

در حالی که آنچه پیش روست حاصل مصاحبه و ملاقاتهایی است که با شخصیت‌های معاصر این ادیان انجام داده‌ام و مطالعاتی که در منابع آنها انجام شده است را با آنها در میان گذاشته و آخرین دیدگاه‌های آنها را نسبت به این موضوع جمع‌آوری نموده‌ام.

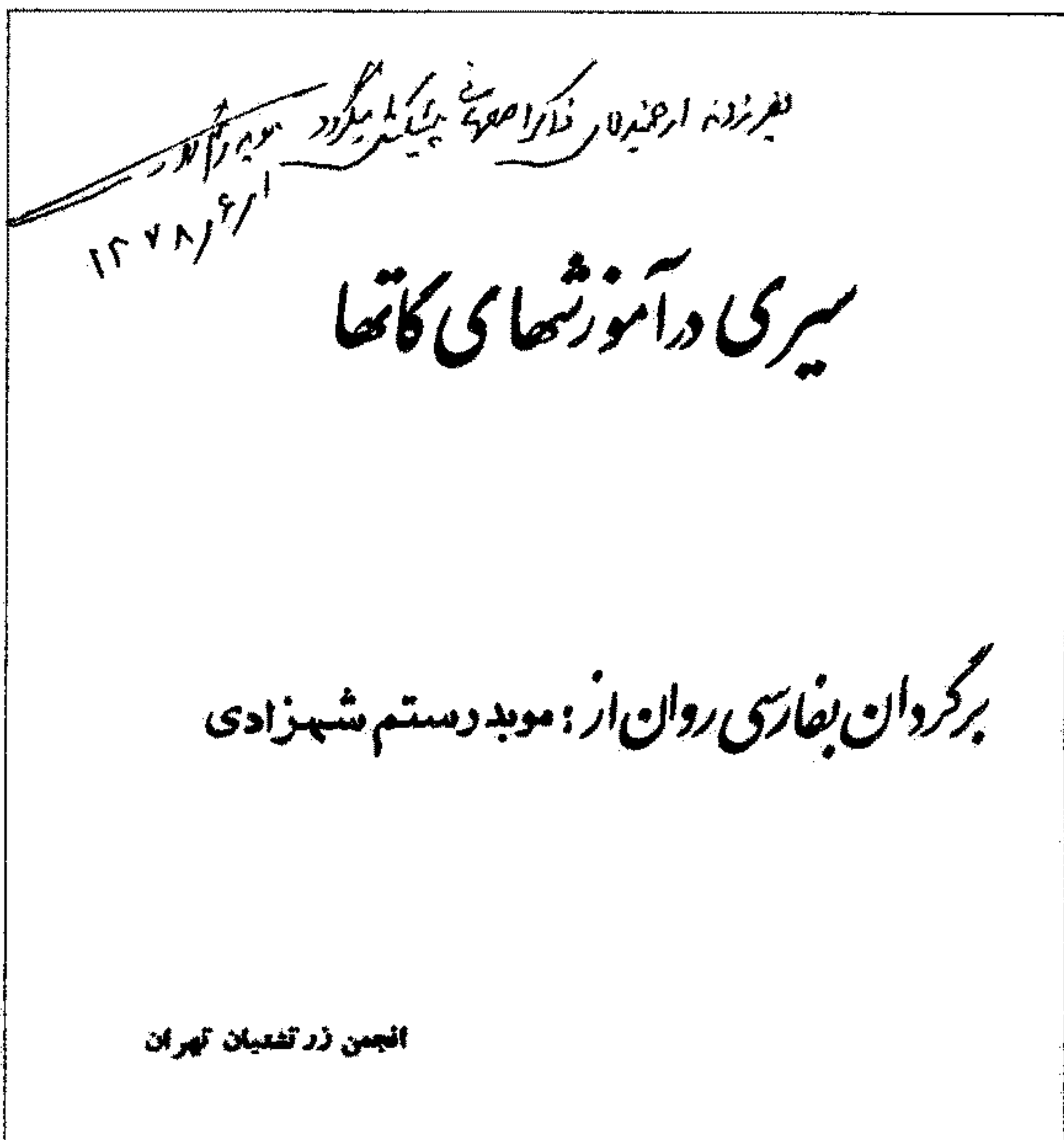
به صورتی که خواننده اعتقاد امروزی پیروان این ادیان نسبت به این حقیقت را به صورت يك تصوير زنده و واقعی در مقابل خود مجسم شده می‌بیند، نه این که خواننده با مطالعه آن چنین احساس کند که این مطالب تنها در قفسه کتابخانه‌ها و در لابه‌لای کتاب‌های خاک گرفته وجود دارد و در دنیای خارج واقعی ندارد.

آیین زرتشت و بشارت ظهور منجی:

روز اول شهریور ماه سال ۱۳۷۸ در ادامه ساخت برنامه تلویزیونی "عصر دلنگی"^۱ با هماهنگی‌هایی که با انجمن زرتشتیان تهران انجام دادم، همراه گروه تولید برنامه به محل انجمن رفتیم و با "جناب آقای موبد رستم شهزادی"^۲ که بزرگ و رهبر زرتشتیان آن زمان بودند مصاحبه‌ای ترتیب دادم. بعد از مصاحبه، ایشان دو جلد از کتابهایی که تألیف و ترجمه خود ایشان بود به من هدیه نمودند و با دست خط خود در ابتدای آن مطلبی را به رسم یادبود نوشتند.

(۱) این برنامه در مورد آینده جهان و حکومت حضرت ولی عصر ارواحنا فداء صحبت می‌کرد. قرار بود در ۲۶ قسمت تهیه شود و روزهای جمعه بعد از ظهر از شبکه اول سیما پخش شود. من در آن برنامه با گروه سازنده همکاری می‌کردم و برنامه ریزی، تحقیق و تهیه گزارشها به عهده اینجانب بود. با وجود ضبط تمام مصاحبه‌ها و حتی مونتاژ چند قسمت از آن ولی تا کنون پخش نشده است.

(۲) ایشان چند سالی است که دار فانی را وداع گفته‌اند و در زمان حیات رهبری زرتشتیان جهان را به عهده داشتند.



دستخط جناب آقای موبد رستم شهزادی در ابتدای کتابی که به اینجانب هدیه کردند.

یکی از این دو کتاب، کتاب "سیری در آموزشهای گاتها" بود.^۱ در این کتاب عباراتی به چشم می‌خورد که به صراحت بشارت دهنده آینده‌ای روشن و امید دهنده به جهانی پر از صلح

(۱) گاتها کهن‌ترین و مقدس‌ترین بخش اوستاست که از خود اشوزرتشت - پیامبر زرتشتیان - پیادگار مانده. گاتها جمع گات و به معنی سرود یا شعر و نظم است. کتاب: سیری در آموزش گاتها.

و صفا به رهبری فردی الهی می‌باشد.

در صفحه ۳ این کتاب برای بیان ارج و اهمیت گاتها مطلبی بیان می‌کند که در ضمن آن به خوبی اعتقاد به ظهور منجی را در آیین زرتشت نشان می‌دهد. این مطلب چنین آمده است:

”در یکی از کتابهای دینی بنام بگ‌ودگیتا که جزئی از مهابارت هندوان و بعد از گاتها‌های اشوزرتشت از باستانی‌ترین نوشته‌های دینی به شمار است، آمده: هنگامی که دین رو بزوال رفته و بی‌دینی در ترقی است، زمانی که نیکوکاران در عُسرتند و بدکاران در عسرت، آنگاه خداوند پیامبری را بر می‌انگیزد تا نیکان را پشت و پناه بوده و بر بدان شکست آورد.

گویا مفاد این گفتار از گاتها‌های اشوزرتشت گرفته شده که برابر بند يك یسنای ۲۹ می‌فرماید: هر وقت در جهان ظلم و ستم و خشم و زورگویی توانگران خودخواه و فرمانروایان مغرور، مردمان ناتوان و بینوا را بیش از حد بیازارد و نیکوکاران و پارسایان گرفتار رنج و آزار ناپاکان و دروغ‌پرستان گردند روان آفرینش به نمایندگی از سوی ستم‌دیده‌گان ناتوان در نزد پروردگار یکتا به دادخواهی برخاسته، گوید: ای اهورا مزدا من

به روان آفرینش (روح و وجدان عالمیان) هستم با دستهای
 رافراشته از تو درخواست می‌کنم که مبادا هرگز نیکوکاران دچار
 رنج و آزار شوند و به پارسایان و کارگران درستکار از سوی
 خواهان رنج و آسیب رسد یا بر آنها غالب گردند.

همچنین در صفحه ۱۴ این کتاب در یسنا ۳۰ بند ۸ آمده

است:

“هنگامی که کيفر اهورایی فرا رسد و بدان بکيفر زشت خود
 سند جهان را پاک‌منشی فرا خواهد گرفت و در پایان بدی به
 ست نیکی شکست خواهد خورد و دروغ به بند راستی در
 خواهد آمد.”

هر چند پیروان آیین زرتشت بسیار اندک هستند و بعد از
 مامبر ایشان از طرف خدای متعال و پروردگار مهربان پیامبرانی
 برای هدایت بشر مبعوث شده‌اند و طبیعی است که ادیان بعد از
 زرتشت برای هدایت کاملترند و این سیر ادامه داشت تا زمان
 ملام که اسلام کاملترین آنها است و دینی از آن کاملتر نخواهد
 بود ولی با این وجود می‌بینیم که در آیین زرتشت نیز امید به

جهانی سالم در سایه رهبری الهی وعده داده شده است.^۱

(۱) بنا بر شواهد تاریخی ایرانیان تنها مردمانی هستند که هرگز بت پرستیده‌اند و همیشه موحد بوده‌اند و این امر که همیشه خدای یکتا را می‌پرستیده‌اند نشانه اوج فهم و شعور این مردمان است. به عبارت دیگر ایرانیان تنها ملتی هستند که ننگ و ذلت بت پرستی در کارنامه تاریخ آنها وجود ندارد.

زمانی هم که دامنه اسلام به ایران رسید، ایرانیان بلافاصله اسلام را پذیرفتند چرا که با فهم و شعور بالای آنها همخوان بود و ولایت ائمه اطهار علیهم السلام را که مطابق دستورات عقل و کمال انسانی دیدند، در آغوش کشیدند.

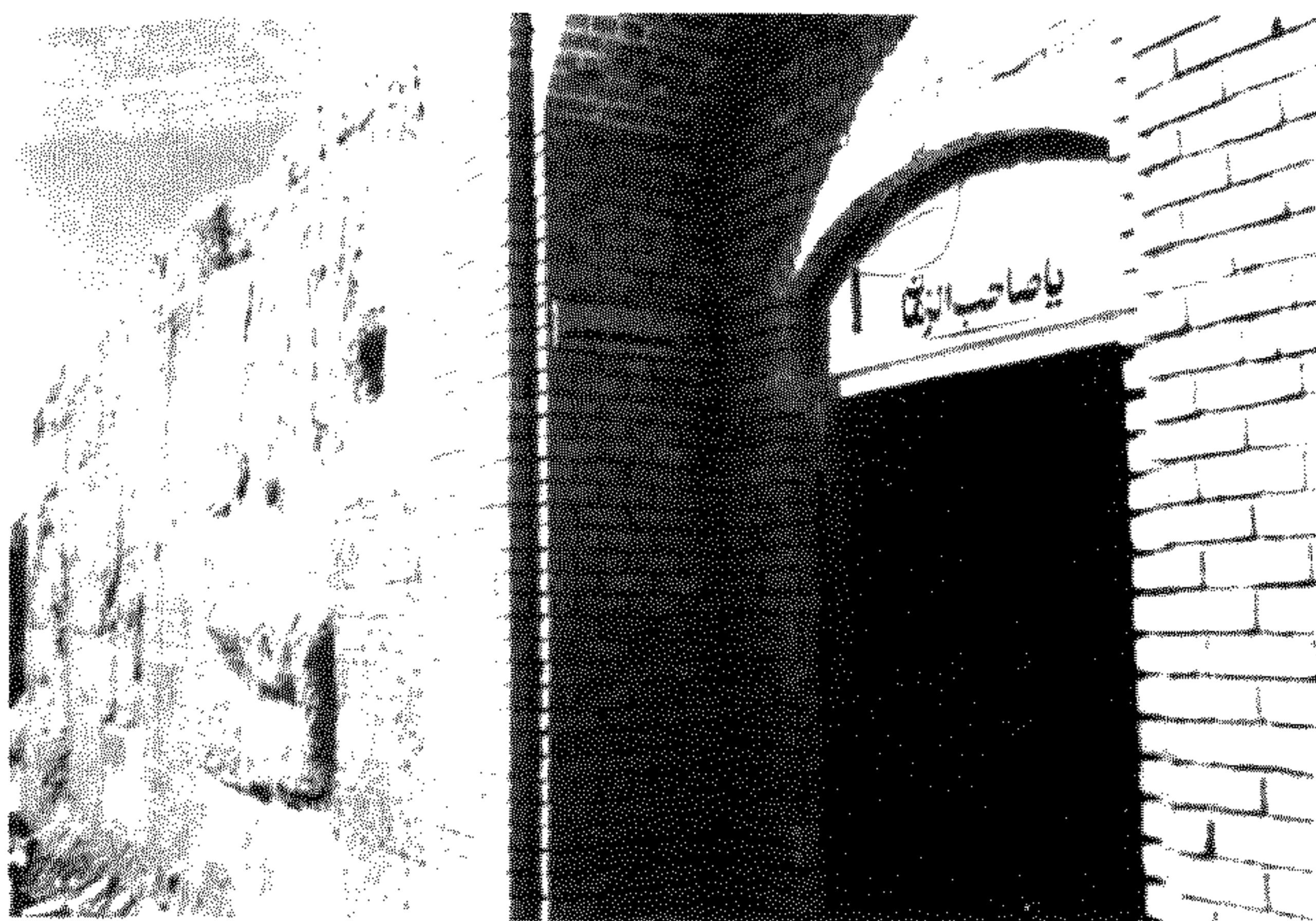
زرتشتیان هم که موحد و معتقد به خدای یکتا بودند به اسلام گرویدند.

در اینجا مناسب است یادی از مسجد صاحب الزمان علیه السلام در ارگ قدیم بم بنمایم. این مسجد در قلب ارگ قدیم بم قرار داشت و در ابتدا عبادتگاهی بوده که به زرتشتیان تعلق داشته است. بعد از ظهور و پذیرش اسلام زرتشتیان این عبادتگاه را به مسجدی با شکوه تبدیل می‌کنند.

سال ۱۳۷۹ دیداری از این مجموعه عظیم تاریخی و منحصر به فرد داشتم. این مسجد بسیار نورانی در قلب این مکان دیدنی جلب توجه مینمود. این مسجد به نام حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة و السلام نامگذاری و دارای چاه عریضه، محراب و شبستانهای بزرگی بود.

این مسجد بعد از زلزله سال ۱۳۸۲ و ویران شدن ارگ قدیم بم کمتر مورد توجه قرار گرفت.

اینجا فرصت خوبی است تا تصاویری که از آن مسجد تهیه کرده‌ام را برای همگان عرضه کنم باشد که یادی از آن مکان مقدس و نورانی شده باشد. مکانی که در دل دیدنی‌ترین مکان برای جهانگردان قرار گرفته بود و تصاویری که جهانگردان از آن مسجد تهیه می‌کردند با خود نام مقدس حضرت ولی عصر ارواح العالمین له الفداء را نیز به دورترین نقاط جهان می‌برد.



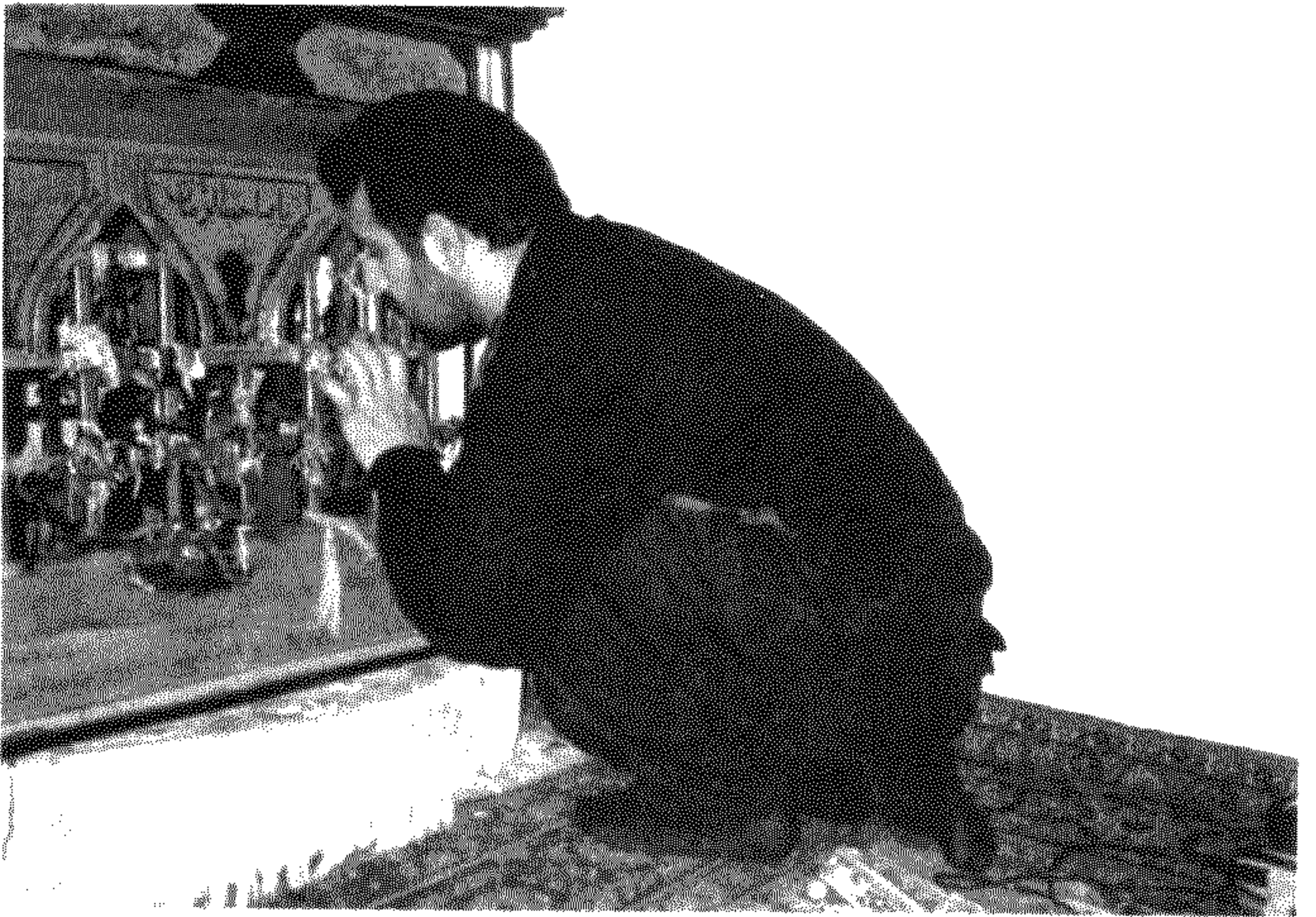
ورودی شرقی مسجد



صحن و شبستان مسجد



محراب مسجد



چاه عریضه، شمال شرقی مسجد

اعتقاد به ظهور منجی در آیین یهود:

"من یقین دارم، با ایمان کامل، که ماشیح خواهد آمد و گرچه این وقت زیاد طول بکشد، باز من هر روز انتظار آمدن او را می کشم."

اگر عبارت فوق را تحت عنوان "اعتقاد به ظهور منجی در آیین یهود" نمی آوردم، شاید اکثر شما خوانندگان محترم تصور نمی کردید که این سخن مربوط به آیین یهود باشد. در حالی که این عبارت یکی از اصول دین آیین یهودیت می باشد.

بلی، همانطور که انتظار می رفت در ادیان الهی همگی

صراحتاً به ظهور منجی در آخرالزمان اشاره کرده باشند، در دین یهودیت نیز مفصل به این موضوع پرداخته شده است که در ملاقات با جناب آقای دکتر یونس حمای لاله‌زار مشاور فرهنگی انجمن کلیمیان ایران در تهران آنچه در آیین یهود مطالعه کرده بودم را به بحث گذاشتم که حاصل آن نکات بسیار ارزنده‌ای است که قلب انسان را مملو از امید به ظهور امام عصر ارواحنا فداه می‌نماید و به خوبی همگانی بودن باور ظهور مبارکش را نشان می‌دهد.^۱

در این بخش حاصل آن گفتگو و مطالعات انجام شده را تقدیم می‌کنم و سیر مطالب را بگونه‌ای تنظیم نمودم تا خواننده بتدریج از مباحث مقدماتی به اصل این اعتقاد در آیین یهود وارد شود.

(۱) لازم به تذکر است آنچه در پی می‌آید بیان کننده اعتقاد پیروان آیین یهودیت است نسبت به موضوع آمدن شخصیتی الهی در آخرالزمان و هدایت و رهبری جامعه بشری به دست مبارک او به سمت کمال. از این رو بسیار قابل احترام است و برای سایر پیروان ادیان جنبه آشنایی و قوت ایمان آنها به موضوع منجی آخرالزمان و دلیلی بر همگانی بودن انتظار ظهور می‌باشد.

ماشیح کیست؟

در آیین یهود از منجی آخرالزمان به "ماشیح" نام برده شده است.

ماشیح یعنی "کسی که مسح شده است"^۲ و اشاره دارد به رسمی قدیمی که پادشاهان را وقتی که بر تخت حکومت می‌نشستند با روغن خاص مسح می‌کردند و ماشیح کسی است که مانند يك پادشاه در آخرالزمان بر تخت قدرت و حکومت بر تمام جهان خواهد نشست.

ماشیح يك قضاوت کننده بزرگ خواهد بود که حکم به حق خواهد کرد. او يك رهبر بسیار جذاب است که به دلیل جذابیتش دیگران را به پیروی از روش خود واخواهد داشت.^۳ از همه اینها بالاتر او از نوع بشر خواهد بود نه يك خدا و یا نیمه خدا و یا هر موجود ماوراء طبیعی دیگر.

(۱) MOSHIACH

(۲) The anointed one

(۳) ارمیای نبی ۳۳:۱۵ Jeremiah

اصول دین یهود:

در قرن ۱۲ میلادی یکی از علما یهود به نام "موسی بن میمون" دستورات دینی را که در تورات^۱ آمده بود دسته بندی و منظم نمود. هم اکنون کتب ایشان به عنوان کتب پایه مورد استفاده قرار می گیرد. از جمله اینکه ایشان با توجه به متون تورات ۱۳ اصل به عنوان اصول سیزده گانه آیین یهود را استخراج کرد.^۲ این ۱۳ اصل حداقل چیزی است که برای ایمان به آیین یهود لازم است، بگونه ای که اگر کسی منکر یکی از این اصول شود از دین یهود خارج است و این نشان دهنده جایگاه و اهمیت تک تک این اصول در این دین می باشد.

اصل دوازدهم اختصاص دارد به ایمان و اعتقاد راسخ به آمدن منجی آخرالزمان^۳. یعنی یکی از پایه های دین یهود این است که باید معتقد بود به آمدن منجی که همان حجّت و خلیفه

(۱) تورات یا کتاب عهد عتیق، کتاب دینی آیین یهود است.

(۲) RAMBAM's 13 principles of faith

(۳) The end of days

خدای متعال است برای ایجاد حکومت الهی در زمین. باید به این نکته دقت کافی داشت که این اعتقاد در ضمن سایر عقاید نیست بلکه خود مستقلاً رکنی از ارکان آیین یهود می‌باشد.

در کتاب حبقوق نبی فصل ۲ آیه ۳ چه زیبا و صریح آمده است که: "گرچه تأخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود."

در ادامه این اصل آمده است: انسان نباید برای آمدن او زمان مشخصی را تعیین کند و باید معتقد بود او برتری و افتخار خواهد داشت و پیروز خواهد بود و او از تمام حاکمانی که تاکنون وجود داشته‌اند بسیار در درجه بالاتری قرار خواهد گرفت همانطور که درباره او تمام پیامبران از حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) تا آخرین پیامبر پیشگویی کرده‌اند. هر کس درباره او شك کند و یا عظمت او را دست کم بگیرد تورات را که آشکارا به آمدن او شهادت می‌دهد انکار کرده است.

در کتاب تثنیه^۱ (جلد پنجم تورات) و در سفر اعداد فصل

۲۴ آیه ۷ آمده است:

" پادشاهی او از اگاگ (اجاج) (نام پادشاه دشمنان) بلندتر و مملکت او برافراشته خواهد شد، از اینرو هر کس با او مخالفت کند خدا و پیامبران او را انکار کرده است."

برای درك جایگاه انتظار ظهور منجی از طرف پروردگار در آیین یهود اشاره به این مطلب کافی است که در شبانه‌روز در دین یهود ۳ مرتبه نماز واجب خوانده می‌شود - نماز صبح، نماز ظهر و نماز عصر و به " شمونه عسره " ^۱ معروف است - در هر ۳ نماز يك قسمت مخصوص دعا برای مهیا شدن عوامل ظهور و آمدن منجی می‌باشد.

در این نمازها اینگونه برای آمدن منجی دعا می‌شود:

" (خدایا) نهال ماشیح بندهات را به زودی شکوفا نما و پرچم عزت او را با نجات خودت بلند مرتبه و افراشته نما زیرا تمام روز به نجات تو امیدواریم و برای آن انتظار می‌کشیم. تو ای خدای شکوفا کننده شاخه‌ی نجات مُتَبَارَك هستی."

(۱) به معنی هیجده گانه. Shemoneh Esrei.

دوران پس از ظهور مایشیح:

او دنیا را به کمال خواهد رساند، تمام بشریت را با وحدت کلمه به بندگی پروردگار رهبری خواهد نمود.



جناب آقای دکتر یونس هامی لاله‌زار، مشاور فرهنگی انجمن کلیمیان ایران در تهران
(احمت رانست).

تمام جهان به این واقعیت خواهد رسید که او تنها خداست و همه با هم تنها او را خواهند پرستید. دنیا به طور کامل در صلح و آرامش خواهد بود.

” پروردگارتان قلبهای شما و قلبهای فرزندان شما را در محبت

به خودش با تمام وجود و تمام روحتان که ممکن باشد معطوف خواهد کرد. شما به سمت خدایتان و شنیدن کلام او باز خواهید گشت و شما تمام دستورات او که من امروز به شما دستور می‌دهم را انجام خواهید داد. خدایتان در تمام کارهایتان به شما برکت و فراوانی می‌دهد، به فرزندان درون رحمایتان، در تولید مثل حیواناتان و به کشاورزی شما به خوبی.^۱

زمانی که ماشیح مأموریت خود را کامل می‌کند تمام بنی آدم خواهند فهمید که تنها خدای واقعی آنها "هَشِم" است و تمام بشریت بندگی او را با تمام وجودشان خواهند نمود. انسانها جنگ را رها خواهند کرد و در آرامش کامل بندگی "هَشِم" را خواهند نمود.

"ماشیح بین ملت‌ها قضاوت خواهد کرد و برای بسیاری از مردم حکم خواهد نمود و آنها شمشیرها و نیزه‌هایشان را کنار

(۱) تثنیه فصل ۳۰. ۳۰ Devarim

(۲) Hashem: به معنی "آن نام مقدس" است و جهت حفظ حرمت به جای نام جلاله پروردگار از این کلمه استفاده می‌شود.

خواهند گذاشت. ملّتی شمیر را علیه ملّت دیگر بلند نخواهد کرد و آنها هرگز جنگ را نخواهند آموخت.^۱

حسادت و جنگ به پایان خواهد رسید، تمام ملّتها در آرامش زندگی خواهند کرد.

اشعیای نبی در عبارت معروفی این موضوع را با بیان نشانه‌های آن زمان ابراز می‌فرماید:

”گرگ با گوسفند زندگی خواهد کرد و پلنگ در کنار کودک خواهد نشست و گوساله و شیر جوان و برّه با یکدیگر خواهند بود و کودکی آنها را خواهد چراند، گاو و خرس با هم تغذیه خواهند کرد. شیر مانند گاو گاه خواهد خورد و کودک شیرخوار بر لانه افعی بازی خواهد کرد و کودک نوپا دستش را درون لانه مار سمّی خواهد کرد، در تمام سرزمین الهی من آنها نه آسیبی خواهند دید و نه اذیتی و زمین مملوّ از علوم الهی خواهد شد همانطور که آنها زمین را می‌پوشانند.“^۲

(۱) اشعیای نبی فصل ۲.۲ Isaiah

(۲) اشعیای نبی فصل ۱۱. // Isaiah

هر چند که قانون طبیعت تغییر نخواهد کرد و مردم همچنان نیاز به غذا و پوشاک و تعمیر ماشین آلات معیوب خود خواهند داشت، با این وجود جهان مورد رحمت خاص قرار خواهد گرفت و هیچ انسانی از فقر رنج نخواهد برد.

چگونه می‌توان در ظهور ماشیح تعجیل نمود؟

"هَشِمٌ" به ما وعده نموده است که يك زمانی ماشیح خواهد آمد. ما نمی‌دانیم این زمان چه وقت خواهد بود. ما همچنین اجازه نداریم زمانی را که ماشیح خواهد آمد پیشگویی کنیم. هر چند ما باید آنچه را که می‌توانیم تا ماشیح زودتر بیاید، انجام دهیم. ما این کار را چگونه می‌توانیم انجام دهیم؟

موانع متعددی است که سبب محرومیت ما از وجود ماشیح شده است، در متون تورات نیز جهت تعجیل در ظهور ماشیح بر رفع همین موانع تأکید شده است.

برخی از این موارد عبارتند از:

- ۱- تنفّر بیجا: ما باید تلاش کنیم تا احساس محبت به تمام بنی بشر را در دها ایجاد کنیم و از تنفّر و دشمنی دوری کنیم.
- ۲- ظلم: ما باید تلاش نماییم تا به انسانها احترام گذاریم و تصویر خدا که در هر کس وجود دارد را مشاهده کنیم، حتی در جمعی کسی را شرمنده کردن مانند ظلم به اوست.
- ۳- الحاد و کفر: ما باید بدانیم و تشخیص دهیم که تنها "هَشِمٌ" است که منشاء هر امری است و هیچ کس نمی تواند به ما آسیبی و یا نفعی رساند مگر با اراده او. هیچ چیز دیگری در جهان قدرت واقعی ندارد. ما همچنین باید به توسعه ارتباط خود با "هَشِمٌ" توجه کنیم و باید به این حقیقت برسیم که او مراقب هر کس است و دعاهای ما را می شنود.
- ۴- فساد اخلاقی: ما باید به خود پیاموزیم، از شرایطی که ممکن است ما را به فساد اخلاقی بکشاند اجتناب کنیم.
- ۵- بی توجهی به کلام خدا: ما باید بدانیم که کلام خدا که بطور مستقیم به انبیاء وحی شده است و به ما رسیده است اساساً با سایر اشکال علمی متفاوت است. سایر علوم محصول علوم بشری و فکر است و تنها می توانند بخشی از حقیقت را بیان کنند.

برخی از علوم قدیم هم اثبات شده است که نادرست هستند. در حالی که کلام خدا از طرف خداست و خداوند همه چیز را می‌داند و کامل است، بنابراین کلام او نیز کامل است.

از کلام اوست که می‌فهمیم هدف ما در این جهان چیست و چگونه به آن هدف برسیم.

رفتار ما نسبت به کلام خدا باید بیانگر این فهم و رشد باشد، ما نباید با کلام خدا مانند سایر مطالب برخورد نماییم.

به امید آنکه سزاوار تعجیل در آمدن ماشیح در این دورانی که به سر می‌بریم باشیم^۱

(۱) پایان سخن با جناب دکتر حمای لاله زار، مشاور فرهنگی انجمن کلیمیان - تهران.

آیین مسیحیت و ظهور منجی آخرالزمان (علیه السلام):

در آیین مسیحیت کتاب تورات نیز که کتاب آسمانی یهودی‌ها است به عنوان کتابی آسمانی مورد قبول و پذیرش است و لذا آنچه که در تورات در مورد ظهور منجی آخرالزمان وارد شده است مورد استناد مسیحی‌ها هم هست هر چند در برداشتها و تفاسیر از آیات تورات با یکدیگر اندکی اختلاف دارند.

اما برای پیروان این دین علاوه بر تورات، انجیل که گردآوری شده کلمات حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) است نیز مورد استناد می‌باشد.

بنابراین در مسیحیت متون تورات و انجیل هر دو، مورد استفاده است و مؤمنین به این آیین به هر دو منبع اعتقاد دارند.

ظهور ثانوی حضرت مسیح:

مسیحی‌ها معتقدند که حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) یکبار برای هدایت مردم مبعوث شدند و سپس به آسمان رفتند و برای بار دوم به روی کره زمین باز خواهند گشت و این بار برای تحقق حکومت الهی و برقراری عدالت در بین مردم می‌باشد.

این اعتقاد با آنچه در اسلام توسط ائمه اطهار علیهم السلام در رابطه با ظهور حضرت ولی عصر روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء بیان شده است بسیار نزدیک است. چرا که در اسلام آمده است مقارن با ظهور امام عصر صلوات الله علیه، حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) نیز به کره زمین باز خواهند گشت و در نماز به حضرت بقیة الله ارواحنا فداء اقتدا خواهند نمود و وقتی پیروان مسیحیت از اقتدا کردن حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) مطلع می‌شوند آنها نیز با امام عصر صلوات الله علیه بیعت می‌کنند و به یکباره جمعیت کثیری

از مردم جهان از پیروان حضرت خواهند شد. باقی انسانها هم وقتی اکثریت عالم را از گروندگان به آقا حضرت بقیه الله علیه الصلوة و السلام می بینند طبیعی است که آنها هم با ایشان بیعت خواهند کرد.^۱

اما آنچه مسیحی ها معتقدند این است که آن منجی خود حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) هستند و بشارتهای زیادی که در تورات و انجیل به آمدن مصلح و منجی آخرالزمان داده شده است را به حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) نسبت می دهند. هر چند این اعتقاد با دلایل بسیار روشن و قوی که در اسلام بیان شده است قابل پذیرش نیست ولی مهم این است که آنها هم مانند سایر ادیان با کمال قاطعیت منتظر ظهور فرستاده ای از جانب خدای متعال هستند تا به ظلمی که عالم را فرا گرفته است پایان دهد و اصل این عقیده آن چیزی است که بسیار اهمیت دارد و سبب اشتراك همه ادیان شده است.

درباره خود شخصیت هیچ اختلافی نیست و صفاتی که ادیان

(۱) روایات زیادی در این خصوص وارد شده است از جمله: کتاب صراط مستقیم ج ۳ ص

برای این وجود مقدّس بیان می‌کنند عیناً مانند یکدیگرند و همه يك شخصیت را توصیف می‌کنند و تنها در نام با هم اختلاف دارند مانند هر چیزی که در زبانهای مختلف نامهای مختلف بر آن گذاشته‌اند ولی در وصف همه يك چیز را توصیف می‌کنند.

ظهور منجی آخرالزمان یکی از اصول دین تمام ادیان است، از این رو آنچه در این دوران غیبت مهم جلوه می‌کند این است که تلاش شود پیروان ادیان را بر این اصل دینیشان تذکر دهیم، تا همگان با در نظر گرفتن این نقطه اشتراك بسیار مهم، گرد یکدیگر جمع شوند و يك صدا او را بخوانند و بخواهند.

خصوصاً شیعیان همه يك دل و يك پارچه در طلب امام خود ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء اجتماع کنند تا همانگونه که همیشه با اقتدا به این رهبران راستین علیهم السلام در قلّه‌های شرافت و انسانیت بوده‌اند، در این خصوص نیز پرچمدار صلح طلبی و عدالت خواهی برای تمامی افراد بشر باشند.

سفر به مسکو:

سال ۱۳۷۸ در همان ایامی که برای ساخت مجموعه تلویزیونی "عصر دلتنگی" با گروه معارف شبکه اول سیما همکاری می‌کردم، به دعوت یکی از دوستان خوب امام زمان علیه السلام که ساکن شهر مسکو بود به آنجا سفر کردم.

در آن سفر فرصت را غنیمت شمردم و با معرفی نامه رسمی که سازمان صدا و سیما خطاب به سفارت ایران در مسکو به من داده بود در آنجا شروع به تحقیق و تهیه گزارش نمودم.

با اینکه سفر اوّلم بود و ۷ روز بیشتر آنجا نماندم ولی مصاحبه‌های بسیار خوبی تهیه شد.

میدان سرخ مسکو از مهمترین اماکن این شهر بزرگ و بلکه نماد کشور روسیه است. در گوشه این میدان بسیار بزرگ است که مومیایی لنین از رهبران نظام کمونیستی سابق این کشور پهناور نگهداری می‌شود.

شاید باورش سخت باشد ولی در همین میدان که روزی محل

قدرت‌نمایی کمونیستها بود به يك نفر لبنانی برخورد کردم و وقتی فهمیدم او عرب است از او پرسیدم: آیا حاضرید در يك مصاحبه شرکت کنید؟ او پذیرفت و من دوربین را آماده کردم و دوستم شروع به فیلمبرداری کرد^۱. در حالی که باور نمی‌کردم او چیزی در جواب سؤال بتواند بگوید از او پرسیدم؟ آیا در مورد امام مهدی علیه السلام چیزی شنیده‌اید؟ او با صراحت و قاطعیتی خاص، بدون درنگ و گویا این موضوع برایش از بدیهی‌ترین چیزهاست گفت:

"من می‌دانم که امام مهدی علیه السلام اکنون زنده است و نمی‌میرد و خدای تعالی آن کسی است که می‌داند او کجا و در چه مکانی است و علما می‌گویند او و حضرت مسیح علیه السلام در آخرالزمان ظهور خواهند کرد."

آنقدر ایشان در این مورد محکم صحبت کرد که نتوانستم او را رها کنم و چند دقیقه‌ای در همان میدان سرخ معروف روی يك سکو نشستیم و در این مورد صحبت کردیم.

(۱) فیلم این مصاحبه نزد اینجانب موجود است.

آمریکایی‌های مسیحی در مسکو:

روز دیگری همین طور که در يك پیاده رو پر رفت و آمد در حال راه رفتن بودم يك نفر جلو مرا گرفت و با ادب گفت: مایلید در مورد حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) برای شما صحبت کنم؟ من گفتم با کمال میل و اتفاقاً من چند سؤال مهم دارم که می‌خواستم آنها را از کسی که به آیین مسیحیت آشنا است بپرسم.

ایشان به پشت سر ما اشاره کرد و گفت: آنجا دوستان من هستند می‌توانند به شما کمک کنند. در آن چند روز کمتر کسی را دیده بودم که بتواند به زبان انگلیسی صحبت کند و حال آنکه او انگلیسی را بسیار عالی ادا می‌کرد لذا از او مآیشتش را پرسیدم گفت: ما آمریکایی هستیم!

من به عقب نگاه کردم با کمال تعجب دیدم چند نفر جوان مؤدب کنار پیاده رو به نحوی که مزاحم عبور مردم نشوند ایستاده‌اند و بر روی يك مقوا بزرگ تعدادی عکس حضرت

مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) را چسبانده‌اند و مشغول تبلیغ مسیحیت هستند و گویا من آنها را ندیده بودم.

به عقب برگشتم و جوانی آنجا بود که او به سؤالات پاسخ می‌داد. به او گفتم: سؤالاتم مهمتر از این است که سر پا آن هم در جای شلوغی مثل اینجا بخواهم آنها را بپرسم و اگر شما مکانی دارید که بشود در آنجا ملاقاتی داشته باشیم و مفصل بتوانیم صحبت کنیم من سپاس گذار خواهم بود. البته اجمالاً من در مورد منجی آخرالزمان در اعتقاد پیروان مسیحیت می‌خواهم سؤالاتی را بپرسم.

ایشان آدرسی را به من داد و گفت فردا ساعت ۱۰ صبح آنجا بروید.

وقتی از آنها جدا شدم به حال خودم افسوس خوردم که اینها چگونه برای دینشان تلاش می‌کنند و حتی به این صورت و با این شرایط و ما برای امام زمانان که حق مسلم هستند و حتماً ظهور مبارکشان انجام خواهد شد و ما خودمان را از شیعیان آن وجود همام و مقدس می‌دانیم در راه تبلیغ نام مقدسشان سستی می‌کنیم. حقیقتاً از خودم شرمنده شدم. با خودم گفتم اگر آقا

تشریف بیاورند ما چه داریم که به آقا عرض کنیم.

در هر حال با این افکار آن روز سپری شد و فردای آن روز سرساعت مقرر به آنجا رفتم، ساختمانی وسیع، در چندین طبقه بود که کلیسای بزرگی در طبقه دوم آن قرار داشت.

آنها همه آمریکایی بودند و در شهر مسکو به تبلیغ مسیحیت می پرداختند. در آنجا جوانی به استقبال من آمد و گفت: می توانم کمکتان کنم؟ جریان دیروز را برای او تعریف کردم و او گفت: آنهایی را که دیروز دیدید گروهی هستند که در مکانهای عمومی تبلیغ می کنند! و من اینجا در خدمت شما هستم.

به او گفتم: در مورد اعتقاد مسیحی ها به ظهور منجی در آخرالزمان می خواستم برایم صحبت کنید و از او اجازه خواستم که از این ملاقات فیلم هم بگیرم. ایشان گفت: برای فیلمبرداری در این مکان ما اجازه نداریم و بهتر است بعد از ظهر در فضای باز قرار بگذاریم تا من هم فرصتی پیدا کنم که در مورد آنچه شما می خواهید تحقیق کنم.

آقای پدوسکا:

آقای پدوسکا همان جوان ۲۲ ساله‌ای بود که در کلیسا دیده بودم و بعد از ظهر بار دیگر با هم ملاقات کردیم او با وجود اینکه جوان بود ولی اطلاعاتش خوب و مسلط به انجیل بود.^۱



آقای پدوسکا - جوان آمریکایی مبلغ مسیحیت در مسکو.

(۱) لازم به تذکر است در حین صحبت با ایشان گاهی بعضی مطالب بسیار مختصر و گذرا بیان شد که در این نوشتار آن نکته را به تفصیل آورده‌ام. به عنوان مثال ایشان به عبارتی از انجیل اشاره نموده است در حالی که کل آن عبارت اینجا نقل شده است. فیلم این مصاحبه را در فرصتی که دست داد برای دانش‌آموزان سالهای آخر دبیرستان نمایش دادم که با استقبال گرم آنها روبرو شد.

او اینگونه گفت که: " در مرتبه اوّلی که حضرت مسیح(علی نبینا و آله و علیه السلام) آمدند چون تمام آن اهدافی که از بعثت ایشان منظور بوده انجام نشده است بنابراین واضح است که يك بار دیگر ایشان باید بیایند تا آنها را کامل کنند. ظهور اوّلیه و ظهور ثانویه هر دو برای تکمیل برنامه هدایت انسانها و بندگی لازم هستند."

در انجیل متی فصل ۱۶ عبارت ۲۷ می گوید:

" پسر انسان با شکوه و جلال خواهد آمد و او هر کس را بر طبق اعمالش پاداش خواهد داد."

همچنین در فصل ۲۵ عبارتهای ۳۱ و ۳۲ از همان انجیل آمده است:

" وقتی که پسر انسان به همراه تمام فرشتگان مقدّس با جلال و شکوه می آید، او با عظمت بر تخت حکومت خواهد نشست و در مقابل او تمام ملتها جمع خواهند شد و او آنها را از یکدیگر جدا خواهد نمود همچنان که چوپان گوسفندهای خود را از بزها تمیز می دهد."

این عبارت به وضوح می‌فرماید که او بر تمام انسانها و ملت‌های جهان حکومت خواهد کرد و او يك رهبر جهانی است و همه ملت‌ها در مقابل او جمع خواهند شد به این معنی که همه به سمت او حرکت خواهند کرد و رهبری او را خواهند پذیرفت دون آنکه اجباری باشد.

نکته بسیار مهمی که باید در نظر داشت این است که، درباره مدن " پسر انسان " و یا " رهبر صالح جهانی " در کتب عهد نتيق و عهد جديد آیات و عبارات بسیاری وارد شده است به لوری که در کتب عهد جديد - انجیل - از هر ۳۰ آیه يك آیه و ر کتب عهد قدیم - تورات - بیست برابر آنچه که به آمدن اولیه حضرت مسیح اشاره دارد به ظهور منجی اشاره می‌کند.

یکی از مهمترین موضوعات در باره ظهور منجی این است ه او ناگهانی خواهد آمد.

در انجیل متی فصل ۲۴ آیات ۴۲ تا ۴۴ این گونه آمده است

:۴

" این يك حقیقت است وقتی حضرت مسیح فرمود: شما

نمی‌دانید که منجی شما چه وقت می‌آید بنابراین شما برای آن ساعتی که فکر نمی‌کنید در آن ساعت پسر انسان بیاید، باید آماده باشید.

در انجیل به صراحت به ناگهانی بودن ظهور اشاره شده است و این عبارت انجیل بسیار معروف است که: "کاملاً آگاه باشید که روز موعود مانند آمدن دزد در شب می‌باشد."

حضرت مسیح در سخنان خود به این ویژگی که آمدن مصلح آخرالزمان "ناگهانی و غیر منتظره" است بسیار اشاره کرده‌اند.

به او گفتم: آیا زمان ظهور تأخیر نیافتاده است و خیلی قبل‌تر آیا مصلح آخرالزمان نمی‌بایست ظهور می‌کرد؟

او گفت: در این زمانی که ما به سر می‌بریم شرایط ظهور کاملاً مهیا شده است و بیشتر از این احتمالاً نباید عقب بیفتاد.

او در يك جمله بسیار زیبا گفت: "آن روز موعود بسیار نزدیک است"

“THE DAY IS VERY SOON”

و اضافه کرد: در انجیل آمده است که قبل از ظهور منجی
علائم و بلاهایی در زمین رخ خواهد داد مانند: سیل، قحطی،
زلزله، جنگها و... و امروزه تمام آن علائم اتفاق افتاده‌اند. بنابراین:
" ما در روزهای پایانی انتظار هستیم."

"WE ARE IN FINAL DAYS"



او گفت: " من از این صحبتها که بسیار مفید بود خیلی
نوشحالم و این کاری که شما انجام می‌دهید (صحبت واحیاء

موضوع ظهور منجی و مصلح آخرالزمان) بسیار عالی است و اگر همه این هدف را داشته باشند ما همه یکی می‌شویم (و ظهور محقق می‌شود).

در ابتدای صحبت‌هایم به او گفته بودم در اسلام مصلح آخرالزمان به نام امام مهدی علیه السلام معرفی شده است و در بین صحبت‌هایم گاهی این کلمه را تکرار می‌کردم تا او هم و لو يك نفر پیش نبود ولی این نام را شنیده باشد. البته او هم این نام را یاد گرفته بود و سعی می‌کرد به جای عبارتهایی چون: مصلح آخرالزمان و یا منجی این عبارت را بکار برد. این امر شاید بخاطر این بود که من هم با کمال احترام نام مقدس حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) را به زبان می‌آوردم و یا باین دلیل بود که، این هم عقیده بودن در موضوع ظهور منجی صمیمیتی در ما ایجاد کرده بود که او هم همان نام مورد علاقه مرا بزبان می‌آورد.

حقیقتاً با اینکه او مسیحی و من شیعه مسلمان بودم و حتی از دو ملیت و دو کشور مختلف با آداب و زبان متفاوت بودیم، ولی صحبت در این باره چنان ما را به یکدیگر نزدیک کرده بود که

من اصلاً احساس دوتا بودن و جدایی نمی‌کردم و گویا ما از يك ملت بودیم و هر دو يك حرف و يك عقیده را دنبال می‌کردیم و این احساس را کاملاً در وجود ایشان هم می‌دیدم که او نیز گویا با کسی هم صحبت شده است که ساهاست می‌شناسد و با هم همنشین بوده‌اند. با اینکه ملاقات ما کمی پیش از يك ساعت طول کشید ولی حالتی در وجود ما ایجاد شده بود که اصلاً نمی‌خواستیم از هم جدا شویم و مسیری را با هم تا ایستگاه مترو قدم زدیم و در مورد اینکه این اشتراك عقیده چه زیبا ما را در کنار یکدیگر قرار داده است صحبت کردیم.

با امید ظهور مصلح آخرالزمان ارواحنا فداء و همچنین حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) که آغاز زندگی حقیقی بشر بر روی کره زمین با آسایش و آرامش و به دور از ظلمها و گرفتاریها خواهد بود از هم جدا شدیم.

دو اشکال بسیار مهم و رفع آن:

۱- آیاتی که در مورد ظهور ثانوی حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) در منابع مسیحیت آمده است و در بالا به بعضی از آنها اشاره شد به دو دسته آیات تقسیم می‌شوند، یک دسته از این آیات آنهایی هستند که به ظهور مجدد خود حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) اشاره دارند. مانند این عبارت که می‌فرماید:

" هنگامی که آنها به خاطر بالا رفتن او (حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام) به آسمان خیره شده بودند، دو مرد که با ردای سفید با آنها ایستاده بودند گفتند: شما ای مردم شهر جلیل، چرا ایستاده‌اید و به آسمان خیره شده‌اید؟ همین مسیح که از نزد شما به آسمان برده می‌شود با همان وضعیت که او را دیده‌اید به آسمان می‌رود، حتماً باز خواهد آمد."

استدلال مسیحی‌ها به این عبارتها مبنی بر این که در

آخرالزمان حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) تشریف خواهند آورد صحیح است و اعتقاد درستی است.

دسته دیگر آیاتی هستند که به ظهور منجی اشاره می‌کنند و اینها مخصوص حضرت ولی عصر علیه الصلوة و السلام هستند و در آنها اشاراتی هست که نمی‌توان به حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) نسبت داد.

مانند این عبارت انجیل متی فصل ۲۴ عبارتهای ۴۲-۴۴ که آمده است:

((حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) فرمودند: مراقب باشید که شما نمی‌دانید چه ساعتی "ولی" شما می‌آید. بنابراین، شما آماده باشید برای ساعتی که فکرش را نمی‌کنید که در آن ساعت "پسر انسان" بیاید.))

در این عبارت به صراحت حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) از ظهور شخصیتی غیر از خودشان خبر می‌دهند و پیروان خود را به آمادگی برای اطاعت و پذیرش رهبری او و عدم غفلت از او سفارش می‌کنند.

تعداد آیات دسته دوم که اختصاص به ظهور حضرت ولی عصر علیه الصلوة و السلام دارند بسیار است که جهات مختلف ظهور را بیان می‌کنند از جمله: بشارت ظهور مولایمان حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا له الفداء، بیان صفات آن وجود مقدس، نحوه ظهور و علائم قبل از ظهور ایشان. آن دسته از عبارات که به ظهور ثانوی خود حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) اشاره دارند بسیار اندک هستند.

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت و با دقت نظر آنرا بررسی کرد این است که، مسیحی‌ها معتقدند که مصلح کل و الهی همان حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) هستند و هر دو دسته از آیات که در بالا ذکر شد را به حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) تعبیر می‌کنند و نسبت می‌دهند که این مطلب محل اشکالی است که به آیین مسیحیت وارد است و همانگونه که بیان شد، باید بین ظهور مجدد حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) و ظهور منجی علیه السلام تفاوت قائل شد که در این صورت این مشکل مرتفع می‌شود.

همین کار که مسیحی‌ها بین این دو دسته آیات فرقی

نی گذارند - برخلاف ظاهر این دودسته آیات که به صراحت بیان می‌کنند که در خصوص دو شخصیت مستقل هستند - زمینه اختلاف مسیحی‌ها و یهودی‌ها شده است که در اشکال دوم به این مسئله می‌پردازیم.

۲- دومین اشکال که به اختلاف بین یهود و نصاری بر می‌گردد، این است که:

در کتاب تورات مکرر به ظهور ماشیح بشارت داده شده است (همانطور که در فصل گذشته مفصل به آن پرداختیم).

ماشیح هم کسی است که با ظهورش در جمع انسانها رهبری الهی آنها را به عهده خواهد گرفت و انسانها بعد از حکومت او روی کمال و سعادت و عدالت را خواهند دید و دیگر از جنگ و خونریزی و ظلم خبری نخواهد بود و بلکه همه در سایه صلح و آرامش زندگی خواهند کرد و جامعه بشری به سمت بندگی خدای متعال و طی کمالات روحی و انسانی، حرکت خواهد کرد.

حال از يك طرف مسیحی‌ها می‌گویند این ماشیح موعود در تورات همان حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام)

است.

از سوی دیگر یهود می‌گویند: چون حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) نتوانستند حکومت الهی را در زمین برقرار کنند و صلح و آرامش را در جامعه انسانها برای همیشه ایجاد کنند پس او نمی‌تواند ماشیح موعود در تورات باشد، چرا که ماشیح آن کسی است که این کار را به انجام خواهد رساند. از این رو حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) را از جمله ماشیح‌های دروغین می‌دانند و او را تکذیب نموده، به او ایمان نیاورده‌اند.

خصوصاً اینکه در طول تاریخ افراد زیادی هم به دروغ مدعی شده‌اند که ماشیح موعود در تورات هستند و از این رو یهودی‌ها می‌گویند حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) هم مانند آنها دروغین است و نبوت او را نپذیرفته‌اند.

در اینجا اسلام است که به زیبایی می‌تواند بین این دو دسته را جمع کند و به اختلاف آن دو پایان دهد.

به این ترتیب که یهودی‌ها درست می‌گویند که حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) ماشیح نیست همانطور که خود حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) در عبارتی به صراحت موعود الهی را شخصیتی غیر از خودشان معرفی فرمودند.

مسیحی‌ها هم درست می‌گویند که حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) فرستاده و نبی‌ای از انبیاء الهی است، درست مانند خود حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) که آن موعود الهی نبودند ولی خودشان زمینه‌ساز و مقدمه‌ای برای رشد و آمادگی مردم جهان برای حکومت حضرت بقیه الله الأعظم ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء بودند.

تنها اشکال از عدم درک این مطلب است که دوباره به زمین بازگشتن حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) جدای از ظهور مصلح آخرالزمان علیه السلام می‌باشد، هرچند که هم زمان با هم به وقوع خواهند پیوست، حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) آن موعود بشارت داده شده در تورات نیستند هر

چند خود از جمله پیامبران اولوالعزم بوده‌اند.

همچنین باید به این نکته توجه داشت که اگر این ماسیح موعود در تورات همان حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) باشند، چرا به دو مرحله‌ای بودن ظهور ایشان همانطور که در مورد حضرت مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام) پیروان مسیحیت این گونه اعتقاد دارند، اشاره‌ای نشده است و بلکه تنها به آمدن موعود علیه السلام با شرایط خاصی آن هم به طور ناگهانی اکتفا شده است.

حل این اختلاف به تعالیم اسلامی و معارفی بر می‌گردد که اسلام عزیز در اختیار ما گذاشته است و به واسطه این علوم است که می‌توانیم از این حیرتی که جمع زیادی از پیروان ادیان به آن دچار شده‌اند در امان باشیم.

اینجاست که بار دیگر حقایق اسلام عزیز جلوه‌گر می‌شود و پیروان ائمه اطهار علیهم السلام با تبعیت از تعالیم ایشان از هر گونه سردرگمی و تاریکی نجات می‌یابند.

به خوبی می‌توان دید، آنهایی که غیر از اسلام را به عنوان

دین خود و وسیله‌ای برای هدایت در این تاریکی‌های دنیا
انتخاب کرده‌اند خود را در چه تاریکی و سردرگمی دوچندانی
وارد نموده‌اند.

اگر پیروان این دو آیین (یهودیت و مسیحیت) با روحی سالم
بر آنچه که پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم الصلوٰة و السلام
فرموده‌اند، اندکی فکر کنند، خواهند دید که اسلام آن دین حق و
تنها آیینی است که قابلیت این را دارد که تبعیت شود.^۱
در سوره بقره خدای متعال چه زیبا می‌فرماید که:

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ
أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. (۱۱۱) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ
وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ (۱۱۲) وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ
النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ

۱) در هیچ يك از منابعی که به موضوع بشارتهای آمدن منجی در آیین یهود و مسیحیت
پرداخته‌اند، ندیدم که به این دو اشکال و رفع آن اشاره‌ای کرده باشند.
در فرصتهای مختلفی هم که در خدمت بعضی از فضلا بودم این مسئله را عنوان نمودم که
بسیار مورد توجه دوستان قرار می‌گرفت. لذا مناسب است محققین و اندیشمندیانی که در
زمینه گفتگوی ادیان فعالیت دارند با تجزیه و تحلیل این مسئله به رفع اختلافات بین ادیان و
بیان حقایق اسلام و هدایت قلوب انسانها به سمت حقیقت مبادرت ورزند.

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳).

و می‌گویند: جز یهود و نصاری کس دیگری هرگز به بهشت نخواهد رفت. این آرزوی آنهاست. بگو: برای این ادعا دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید (۱۱۱).

بله کسی که از همه جهت تسلیم خدا بوده و او نیکوکار باشد، پس برای او نزد پروردگارش اجرش محفوظ است و آنها نه ترسی دارند و نه آنها محزون می‌شوند (۱۱۲).

یهودی‌ها می‌گویند: که مذهب نصاری بر پایه‌ای استوار نیست و نصرانی‌ها می‌گویند: که دین یهود بر اساسی استوار نیست و حال آنکه آنها کتاب را می‌خوانند. این سخنان مثل کلمات کسانی است که چیزی نمی‌دانند، ولی خدا روز قیامت بین آنها درباره آنچه اختلاف کرده‌اند، حکم می‌کند (۱۱۳).

اهل سنت و وعده ظهور منجی و مصلح آخر الزمان:

آیا اهل سنت به امام مهدی علیه السلام و ظهور
مبارکشان اعتقادی دارند؟

در تمام کلاسهای درس من چند نفری از
دانش آموزان، اهل سنت بودند. از محتوای سؤالات
دانش آموزان شیعه که در اکثریت بودند، چنین برمی آمد
که تصور می کنند، تنها شیعیان هستند که به امام مهدی
علیه الصلوة و السلام و ظهور مبارکشان ایمان دارند.^۱

البته آنها حق داشتند که چنین فکری کنند، چرا که امامت

(۱) خصوصاً اینکه دانش آموزان اهل سنت نیز در این باره اطلاع چندانی نداشتند و در
صحبتهایی که پیش می آمد سخنی بیان نمی کردند، لذا این باور که این اعتقاد مربوط به
شیعیان است تقویت می شد. البته این دانش آموزان نبودند که این تصور را داشتند بلکه
غالب شیعیان و مردم دنیا اینطور فکر می کنند.

حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در امتداد ولایت و امامت اجداد طاهرینشان است^۱ و چون اهل سنت نسبت به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم و ولایتشان دچار ضعف شدید هستند و گاهی چنان بی‌مهری و حتی دشمنی نشان می‌دهند که گویا فراموش کرده‌اند ائمه اطهار علیهم السلام از نوادگان و فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند.

حداقل به عنوان ذریه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که خدای تعالی در قرآن کریم اجر رسالت را مودت به آنها قرار داده است^۲ باید به ایشان احترام بگذارند.

حتی دسته‌ای از اهل سنت مانند سنی‌های وهابی در اهانت به ائمه اطهار علیهم السلام و هتك حرمت ایشان کوتاهی‌ای نبوده است که روا نداده باشند. مقبره و بارگاه ائمه بقیع علیهم السلام را با بی‌احترامی کامل ویران نموده‌اند و با ایشان مانند سایر مردگان و بلکه بدتر برخورد می‌کنند آیا مقام ایشان همانند سایرین است؟ آیا خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است "قُلْ هَلْ يَسْتَوِي

(۱) زیارت جامعه کبیره: و تولیت آخرکم بما تولیت به اولکم.

(۲) سوره مبارکه شوری آیه ۲۳ - قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اجْرًا أَلَا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ^۱.

خدای تعالی در این آیه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) امر می‌کند که به این بشر " بگو که آیا کسانی که میدانند (و علم دارند) با کسانی که نمی‌دانند (و علمی ندارند) یکی هستند." خدای تعالی در این آیه تنها سؤالی را مطرح فرموده است بلکه با صیغه امر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید که این سؤال را بگو و آنها را به فکر وادار کن و آنها را که فطرتاً طالب علم هستند و عالم را دوست دارند و از جاهل نفرت دارند را تذکر بده و بیدار کن.

این از قول خدای تعالی و از طرف دیگر به اعتراف تمام صحابه ائمه اطهار علیهم السلام عالمترین انسانها بوده‌اند و هستند.

روزی در يك نمايشگاه كتاب در کشور امارات کتابی دیدم که برای کودکان نوشته شده بود و عنوان آن " فضایل حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام " بود (البته بنابر عقیده اهل

۱) زمر آیه ۹، ترجمه: " بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند با هم مساوی هستند؟

سنت به عنوان چهارمین خلیفه). همینطور که آن کتاب را ورق می‌زدیم دیدیم از قول خلیفه اول (به قول اهل سنت) سخنی آورده شده به این مضمون که "لو لا علیٌ لهلك عمر" یعنی: اگر علی (علیه السلام) نبود قطعاً عمر به هلاکت رسیده بود. این را به عنوان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام آورده بود.

بیش از ۲۰۰ روایت وجود دارد که در پی شماری از موقعیتهای او نمی‌توانست جوابی برای سؤالات جامعه مسلمانان آن زمان بدهد و کسی که خلیفه باشد و نتواند نیازهای مسلمانان را برطرف کند او مسلماً هلاک خواهد شد. در اینجا حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام به داد مسلمانان می‌رسیدند و آنها را از حیرت خارج می‌کردند و خلیفه از هلاکت جان به در می‌برد.

خود اهل سنت معترفند که علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام عالمترین بوده است حال چگونه است که عالمترین باید در ردیف چهارم قرار گیرد مشخص نیست و چگونه است که به آیه شریفه فوق الذکر عمل نمی‌شود، آیه‌ای که هیچ‌گونه شبهه‌ای در

آن نیست و به وضوح امر می‌کند که: ای بشر فکر و عقل خود را به کار بیاورد که آیا عالم با جاهل یکی است؟ و چگونه است که این امر عقلی و فطری متروک می‌ماند جای تأمل دارد.

از این رو هر کسی که این حالات اهل سنت را ببیند این تصور را پیدا می‌کند که حتماً آنها نسبت به حضرت حجّت بن الحسن العسگری صلوات الله و سلامه علیهما هم همین وضعیت را دارند.

آخر چگونه می‌شود امامت و خلافت پدران و آباء مطهر امام عصر علیه السلام را قبول نکنند و بلکه در مقابل آن جبهه بگیرند ولی خلافت و امامت امام عصر علیه السلام را قبول داشته باشند؟!

چگونه می‌شود امامت امام عصر علیه السلام که از انظار غائب هستند و در کتب روایت وعده به ظهورشان داده شده است را قبول داشته باشند، ولی ولایت علی بن ابیطالب و ائمه هدی علیهم السلام را که در بین مردم حاضر بوده‌اند و از خود صفات و ویژگی‌هایی نشان داده‌اند که همگان را وادار می‌کند سر بر آستان ولایتشان فرود آورند را قبول نداشته باشند!

اگر آنها قبول دارند که امام مهدی علیه السلام وصی و از فرزندان و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هستند - کما اینکه در ادامه بحث از قول بزرگان ایشان نقل خواهیم کرد - که این از اعتقادات مسلم اهل سنت است - و روزی با ظهور مبارکشان عدالت و حکومت الهی را در زمین برقرار خواهند نمود، پس چرا ولایت ائمه اطهار علیهم السلام قبل از ایشان را که با دلایل فراوان امامتشان بر همه ثابت شده است و در بین مردم ساها زندگی کرده‌اند را قبول ندارند؟!

شاید هم علت اینکه از امامت و ولایت ائمه هدی علیهم السلام سر باز زده‌اند ولی ظهور امام مهدی علیه السلام را باور دارند، این باشد که ولایت آباء مطهر ایشان نقد بوده و خود ائمه علیهم السلام حضور داشته‌اند و همین که حضور داشته‌اند خطر بالفعل برای حکومت‌های اموی و عباسی و سایر حکومتها بوده است لذا در مقابل آن دست به اذیت و آزار زده‌اند و در نهایت ایشان را به شهادت رساندند ولی در مورد حضرت ولی عصر ارواحنا فداه چیزی بوده که مربوط به آینده است و خطری برای حکومت‌های آنها به حساب نمی‌آمده است لذا در مورد آن دست

به تحریف اساسی نزده‌اند. (هر چند در بسیاری از جزئیات این اعتقاد تحریفاتی کرده‌اند.)

خوب هر انسان عاقلی این عملکرد اهل سنت را ببیند بدون تردید این فکر در ذهن او خطور می‌کند که حتماً آنها منکر امام مهدی علیه السلام نیز هستند.

از طرف دیگر این فکر در ذهن قوت می‌گیرد که اگر اهل سنت امامت امام عصر علیه السلام را قبول داشته باشند پس دچار يك تناقض بزرگ در اعتقادات خود شده‌اند.

شاید جای تعجب باشد ولی حقیقت غیر از این نیست و بخاطر همین موضوع يك دوگانگی شدید در اعتقادات ایشان به چشم می‌خورد که خود دلیلی بر انحرافشان از صراط مستقیم دین مبین اسلام است.

اینها همه ابهاماتی است که در ذهن نسبت به اهل سنت خطور می‌کند که البته در این مجال سخن بسیار است و اگر این موضوع را بخواهم مفصل صحبت کنم از اصل بحثمان خارج می‌شویم ولی آنچه در اینجا مقصود ماست بیان اعتقاد ایشان است نسبت به موضوع مهم مهدویت.

حضرت مهدی موعود علیه السلام در منابع اهل سنت:

در کتب و منابع حدیثی اهل سنت، احادیث و روایات زیادی در خصوص حضرت مهدی موعود ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء نقل شده است.

از ائمه مذاهب اهل سنت نیز به صراحت در مورد وجود مقدّسش صحبت نموده‌اند و در مسندها و کتابهای حدیث، احادیث و روایات بسیاری را ذکر کرده‌اند.

احمد بن حنبل که از علماء اهل سنت و پایه گذار مذهب حنبلی و متوفی سال ۲۴۱ هجری قمری است، یعنی تا زمان امامت امام عسگری صلوات الله و سلامه علیه در قید حیات بوده است، در مسند خود^۱ بیش از ۱۳۰ روایت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم درباره امام مهدی علیه السلام و صفات مبارکشان و علامات ظهور نقل کرده است.^۲

(۱) مسند احمد، دومین جامع حدیثی اهل سنت است که همواره مورد استناد و توجّه بوده است. کتاب علم حدیث، نوشته زین العابدین قربانی ص ۳۴۰.

(۲) کتاب: احادیث المهدی علیه السلام من مسند احمد بن حنبل، اعداد: السید محمد جواد الحسینی الجلالی، الطبع: مطبعة مؤسسة النشر الاسلامی، التاريخ: ۱۴۰۹ هـ ق.

محمد بن ادریس شافعی که امام و پایه گذار مذهب شافعی
اهل سنت است نیز نقل شده که گفته است:

" اخبار در مورد مهدی (علیه السلام) و اینکه او از اهل بیت
پیامبر (صلی الله علیه و آله) است به حد تواتر^۱ و استفاضه وارد
شده است. "^۲

اما از معاصرین از اهل سنت، آقای " شیخ عبدالمحسن العباد "
که از شخصیت‌های علمی عربستان سعودی و استاد و قائم مقام
ریاست دانشگاه اسلامی مدینه منوره است مقاله مفصلی با عنوان
" عقیده اهل سنت و اثر درباره مهدی منتظر " نوشته است که در
مجله رسمی دانشگاه اسلامی مدینه منوره نیز به چاپ رسیده
است.^۳

او این مقاله را در يك سخنرانی برای شخصیت‌های سرشناس
اهل سنت و با حضور " شیخ عبدالعزیز بن باز " ایراد کرده

(۱) اگر در سلسله راویان حدیث تا معصوم علیه السلام تعداد آنها به حدی زیاد باشد که
به طور عادی چنین جمعی نتوانند با هم توطئه کنند که حدیثی را به دورغ بسازند و لذا از
آنچه آنها نقل کرده‌اند علم و یقین بدست آید، آنرا حدیث متواتر گویند.

(۲) کتاب بشری البشر فی حقیقه المهدی المنتظر، ص ۲۶.

(۳) به نقل از کتاب " مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت ". نوشته: سید
هادی خسرو شاهی صفحه: ۱۰۰، چاپ دوم ۱۳۷۴.

(۴) او از علماء برجسته و معاصر عربستان سعودی و از وهابی‌های بسیار متعصب، تندرو و

است.

این مقاله بسیار مفصل، که به جوانب مختلف این عقیده در بین اهل سنت پرداخته است و به خصوص ارائه آن در جمع کثیری از علماء اهل سنت آن هم کسانی که نسبت به خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نهایت بی‌مهری هستند می‌تواند سند تمام عیار برای بیان اعتقاد ایشان در مورد حضرت ولی عصر ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء باشد که ما را از رجوع به هر منبع دیگر بی‌نیاز می‌نماید.^۱

او در مقدمه کلام خود چنین می‌گوید که:

" او - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله - هرگز از سر هوی سخن نمی‌گوید، سخن او گفتار الهی است."

از آنجایی که يك پایه مهم اعتقاد به ظهور امام عصر (صلوات الله علیه) احادیثی است که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

با نفوذ در حکومت این کشور بوده است که چندی پیش فوت کرد.
(۱) برای اینکه با بیان اصطلاحات علمی دور از فهم عموم و همچنین مفصل بودن این مقاله مخاطبین خسته نشوند، خلاصه این مقاله را بیان می‌کنم به نحوی که دربردارنده هدف و مقصود نویسنده از نگارش آن باشد. ان شاء الله. خوانندگان محترمی که مایلند متن کامل این مقاله را مطالعه کنند، می‌توانند به منبع ذکر شده مراجعه نمایند.

به ما رسیده است لذا ایشان در ابتدای کلامش به این نکته تذکر می‌دهد که کلام ایشان يك سخن عادی نیست بلکه گفتار الهی است و از این رو در ادامه مطلب اگر سخنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شود همان کلام خدای تعالی است که برای هدایت بشر به ایشان وحی شده است.^۱

ایشان ادامه می‌دهد:

" از میان مسائل مربوط به آینده - که در آخرالزمان هنگام نزول عیسی بن مریم علیه الصلوة و السلام از آسمان - به وقوع می‌پیوندد ظهور و قیام مردی از خاندان نبوت از فرزندان علی بن ابی طالب (رض) است که نام وی با نام پیامبر (ص) یکسان است و " مهدی " نامیده می‌شود که زمامداری مسلمانان را برعهده می‌گیرد و عیسی بن مریم پشت سر او نماز می‌گذارد.

این خبر در احادیث متواتر از پیامبر خدا (ص) مورد قبول

(۱) خدای تعالی در سوره مبارکه نجم در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید: " و ما ینطق عن الهوی - ۳ - إن هو آلا وحی یوحی - ۴ - علّمه شدید القوی - ۵ - یعنی: و (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم) از هوای نفس سخن نمی‌گوید ۳ - جز این نیست که سخن او وحی‌ای است که (به او از طرف خدا) وحی می‌شود. ۴ - کسی که دارای قدرت بزرگی است به او تعلیم داده است ۵ -)

تمام امت واقع گشته و اعتقاد بر حجّت آن جز از سوی - افرادی شاذ - محرز و قطعی گردیده است."

سپس در توضیح اینکه گفت: افرادی شاذ^۱ در این عقیده اختلاف کرده‌اند به تندی و شدت به ردّ قول آنها می‌پردازد.

در همین راستا نام بیست و شش نفر از اصحاب را که احادیث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند می‌آورد.

همچنین اسامی سی و هشت تن از محدّثین تراز اول اهل سنّت که احادیث و آثار وارده در این مورد را در کتابهای خود آورده‌اند نقل می‌کند.

البته این نکته را نیز تذکّر می‌دهد، افرادی که در بالا نام برده است آنهایی هستند که ایشان توانسته در مدت تحقیق خود به آنها دست پیدا کند و چه بسا بسیار بیشتر باشند.

سپس اسامی علمایی که به تألیف پیرامون مسأله امام مهدی

(۱) شاذ یعنی: نادر، بسیار کم، چیزی که بخاطر شدت کم بودن آن در حکم نبودن باشد.

(صلوة الله عليه) پرداخته‌اند با نام کتاب و به همراه خلاصه‌ای از نظر آنها را بیان می‌کند.

تعدادی از احادیث و روایات وارد شده در منابع حدیثی را نیز ذکر می‌کند و به تحلیل آنها می‌پردازد.

در سخن پایانی خود چنین نتیجه می‌گیرد که:

” احادیث فراوان درباره مهدی، که مؤلفان به تألیف درباره آن پرداخته‌اند و متواتر بودن آنرا گروهی بازگو کرده‌اند و وجوب آنرا اهل سنت و جماعت باور دارند، بی تردید بر واقعیتی ثابت دلالت دارد. با توجه به کثرت این احادیث و تعدد طرق و اثبات آن در نوشته‌های اهل سنت هرگز نمی‌توان گفت که مدلول آن احادیث حقیقت ندارد مگر از سوی افراد نادان یا مغرور یا کسی که در طرق و اسانید آن امعان نظر نکرده و به سخنان اهل علم که گفتارشان مورد اعتماد است واقف نبوده است، تصدیق این احادیث جزو اعتقاد به نبوت پیامبر خدا (ص) است، زیرا تصدیق آنچه او از آن خبر داده جزو ایمان به اوست و جزو ایمان به غیب است که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: **الْم ذَلِكَ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ.** ”

همانطور که مشاهده می‌شود ایشان با قاطعیّت ظهور امام

مهدی علیه السلام را جزئی از اعتقادات اهل سنت می‌داند و بلکه آنرا لازمه اعتقاد به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شمارد به نحوی که اگر کسی آنرا انکار کند مانند آن است که بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را منکر شده باشد.

در پایان، سخن خود را اینگونه خاتمه می‌دهد که:

"انکار حدیث مهدی و یا تردید رواداشتن درباره آن امری است خطیر که از خداوند مسئلت داریم تا لحظه مرگ ما را از آن مصون بدارد."

پس از پایان سخنرانی "شیخ عبدالمحسن العباد" قائم مقام ریاست دانشگاه اسلامی مدینه منوره "شیخ عبدالعزیز بن باز" اینگونه به تمجید از سخنان ایراد شده توسط وی می‌پردازد که بازگو کننده عقیده خود ایشان هم می‌تواند باشد:

"سپاس خدای را و سلام و درود بر پیامبر و خاندان و یارانش و هر کسی که راهش را پیمود و به راهنمایی‌اش هدایت گردید تا روز بازپسین. اما بعد ... ما از استاد فاضل ((شیخ

عبدالمحسن بن حمد العباد)) به خاطر این سخنرانی ارزشمند و مشروح تشکر می‌کنیم که در سخنان خود درباره مهدی منتظر، مهدی حق، حق مطلب را بخوبی ادا کرد. البته بر آنچه ایشان به تفصیل سخن گفت، چیزی نمی‌توان افزود، چرا که با توجه و دقت احادیث را بیان کرد و سخنان اهل علم را در این باره نقل نمود و به صواب دست یافت و به حق هدایت نمود، خداوند به خاطر این سخنرانی و تلاشی که او مبذول داشت، جزای خیر دهد و ثوابش را دوچندان کند و در راه تکمیل و اتمام رساله‌اش در این موضوع او را یاری دهد. ما این شاء الله پس از اتمام آنرا به چاپ خواهیم رساند زیرا که فایده آن سترگ و نیاز به آن فراوان است.

در ارزیابی این سخنرانی ارزشمند به طور اختصار می‌گوییم: حق و صواب همان است که شیخ عبدالمحسن در این سخنرانی آنرا اظهار کرد، همانطور که اهل علم هم تبیین کرده‌اند، بنابراین مسئله مهدی آشکار و روشن و احادیث درباره آن فراوان بلکه متواتر و مستحکم است و از اهل علم بسیار کسان ((تواتر)) آنرا بازگو کرده‌اند. هم چنان که استاد در این سخنرانی اظهار داشتند به علت کثرت طرق اختلاف مخارج، گویندگان، راویان و الفاظ، این

احادیث تواتر معنوی دارد، بنابراین به حق دلالت دارد که این شخص موعود، مسأله‌اش ثابت و خروجش حق است و او ((محمد بن عبد الله العلوی از ذریه‌ی حسن بن علی بن ابی طالب)) رضی الله عنه^۱ است. این امام که از الطاف خدای عزوجل به این امت در آخرالزمان است، ظهور می‌کند و داد و حق را بر پا می‌دارد و از ظلم و بیداد جلوگیری می‌کند و خدا به وسیله او سایه لوای حق را بر این امت در راه عدالت و هدایت و راهنمایی مردمان، می‌گستراند.

(۱) ایشان معتقد است که امام عصر ارواحنا له الفداء از ذریه‌ی امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام هستند.

و اما از جدیدترین تألیفات علما اهل سنت:

کشور امارات متحده عربی، شامل هفت امیر نشین است و مانند اکثر کشورهای عربی حکومت آن توسط اهل سنت اداره می‌شود. یکی از این امیرنشینها که شهری بسیار کوچک و دارای امکانات ضعیفی است، شهر رأس الخیمه است.

یکروز که برای دیدن یکی از دوستان به آن امیرنشین رفته بودم، در فرصتی که دست داد به يك مرکز خرید رفتم. در آنجا يك کتابفروشی به چشمم خورد. به ذهنم رسید به داخل آن بروم و از نوع کتابهایی که در آنجا به فروش می‌رسد، ببینم در يك چنین شهری چه نوع کتابهایی مورد پسند است.

همان ابتدای ورودم يك کتاب توجهم را به خودش جلب کرد.

اینکه در بالا به اختصار آن شهر را معرفی کردم به این دلیل بود که دیدن آن کتاب در آن شهر برایم غیر منتظره بود.

محور مطالب کتاب " اخبار آخرالزمان از کتاب و سنت " و

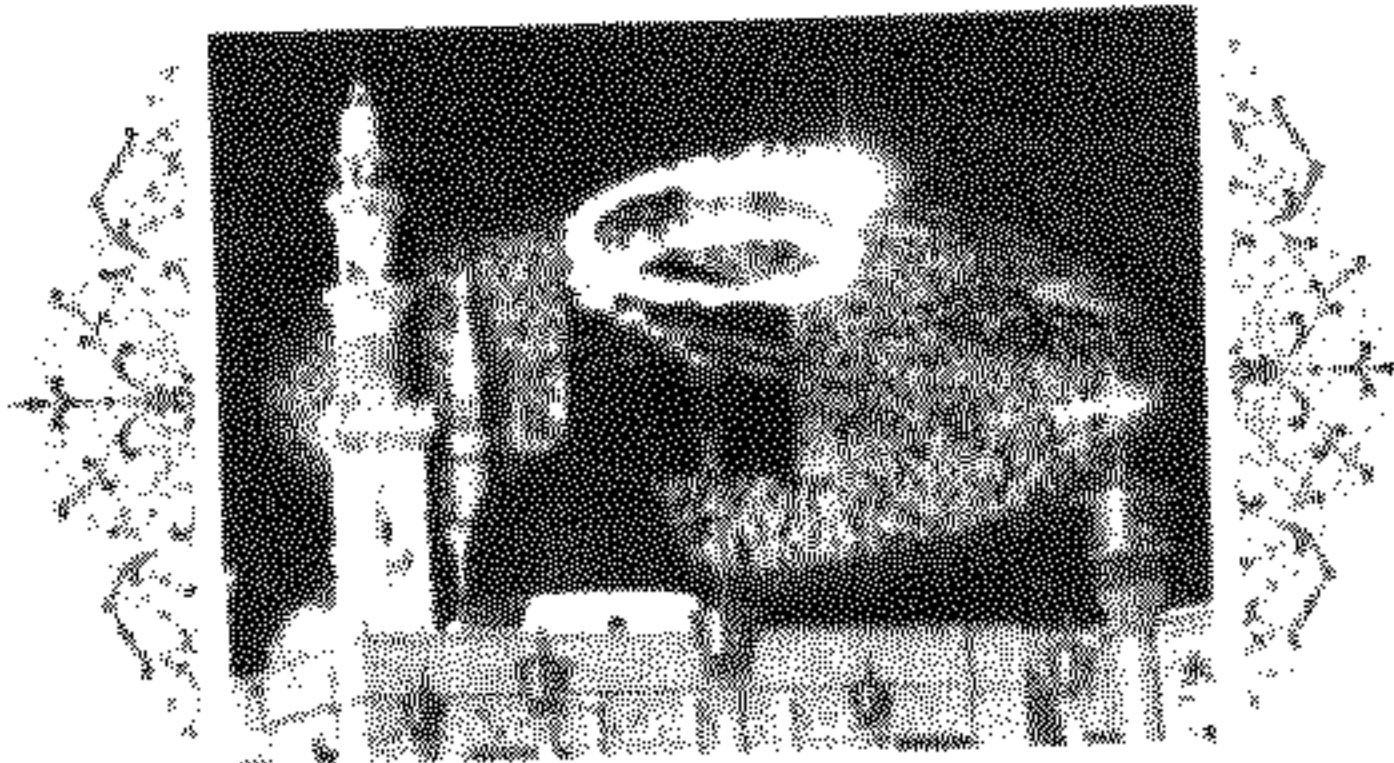
عنوان آن " بشارت برای بشر در حقیقت مهدی منتظر" ^۱ بود.



بشرى البشر فى حقيقة
المهدى المنتظر

بشرى البشر فى حقيقة

المهدى المنتظر



الشيخ: محمود الفرباوى

طرح روی جلد کتاب بشارت برای بشریت در حقیقت مهدی منتظر

از اینکه کتابی با نام مبارك آقا و مولايمان (روحى و ارواح
العالمين لتراب مقدمه الفداء) را می دیدم بسیار خوشحال شدم و

(۱) بشرى البشر فى حقيقة المهدى المنتظر.

آنچه مرا بیشتر خوشحال کرد آن بود که در این نقطه از عالم که تقریباً از نقاط دورافتاده است نیز، نام مقدّس آن وجود مبارك ارواحنا فداه پخش شده است.

این کتاب تألیف "شیخ محمود الغرباوی" مدیر اوقاف شهر جیزه^۱ در کشور مصر است. چاپ اوّل کتاب سال ۲۰۰۴ میلادی برابر با ۱۴۲۵ هجری قمری^۲ می باشد. ناشر این کتاب نیز از ناشران بزرگ و معروف عرب است که در سوریه و مصر دفاتری دارد و فعالیت می کند.

علاوه بر آنچه از مقاله استاد دانشگاه مدینه منوره نقل شد بیان اعتقاد اهل سنّت از این کتاب که در گوشه دیگری از کشورهای اهل سنّت نشین تألیف و چاپ شده است می تواند شاهد مناسب دیگری برای دست یافتن به واقعیت عقیده آنها در این موضوع باشد.

مؤلف "شیخ محمود الغرباوی" در فصل اوّل کتاب نام جمع زیادی از صحابه و محدّثین از اهل سنّت که احادیث مربوط به

(۱) این شهر نزدیک قاهره، پایتخت کشور مصر، قرار دارد و از شهرهای مهم این کشور است.

(۲) برابر با ۱۳۸۳ ه ش.

امام مهدی علیه الصلوة و السلام را نقل کرده و در کتب خود جمع آوری نموده‌اند را ذکر می‌کند.

و در ادامه می‌گوید: " احادیث وارد شده در مورد " مهدی " (علیه الصلوة و السلام) که می‌توان بر آنها وقوف کرد پنجاه حدیث می‌باشد و این احادیث بدون شك و شبهه متواتر هستند." پس از بیان اینکه احادیث وارد شده از جمله احادیثی هستند که در صحت آنها هیچ شکی نمی‌توان کرد به بررسی و ذکر تعدادی از آنها می‌پردازد.

از جمله این روایت را نقل می‌کند: از ابی سعید خدری نقل شده که گفت: " پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: قطعاً زمین پر از ظلم و جور می‌شود و زمانی که پر از ظلم و جور شود خدای تعالی مردی از (نسل) من را مبعوث می‌کند که اسمش اسم من است ... ". و در ادامه نام تعداد زیادی از علماء اهل سنت را می‌آورد که این حدیث را آنها نیز نقل کرده‌اند.^۱

در مورد نسب امام مهدی ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

(۱) همان کتاب ص: ۱۴

احادیثی را نقل می‌کند از جمله:

۱- ام سلمه گفت: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) است. ۳،۲،۱

۱) همان کتاب ص ۱۶ به نقل از کتاب عون المعبود ج ۱۱ ص ۳۷۳.
۲) این روایت در کتب و منابع حدیثی شیعه نیز آمده است، از جمله: در جلد ۳۶ بحارالانوار صفحه ۳۶۸ علامه مجلسی رحمه الله علیه آنرا عیناً نقل می‌کند.
۳) بلی جای تعجب است که کسی هم اعتقاد داشته باشد که حضرت مهدی علیه الصلوة و السلام از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها هستند و هم نسبت به حضرتش بزرگترین ظلمها را روا داده باشد.

آنچه در این روایت باید به آن توجه کرد کلمه "عترت" است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای بیان نسب حضرت ولی عصر ارواحنا فداء دو قید را ذکر می‌فرمایند، یکی اینکه حضرت ولی عصر ارواحنا فداء از "عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله" هستند. در کتاب لسان العرب از ابی سعید نقل می‌کند که گفت: عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیکان از اهل بیت ایشان هستند و آنها عبارتند از: فرزندان پیامبر و علی و اولاد ایشان علیهم السلام. بنابر این عترت نسل انسان را گویند و همچنین عترت بر اقربا و نزدیکان هم اطلاق می‌شود.

دومین قید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند حضرت ولی عصر ارواحنا فداء از عترت من و از "فرزندان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها" هستند و از اینرو احتمال اینکه حضرت ولی عصر ارواحنا فداء از اقوام و نزدیکان باشند را حذف می‌کند. بنابراین، حضرت ولی عصر ارواحنا فداء از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از فرزندان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها هستند.

حال از امام عصر ارواحنا فداء تا حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که واضح است همه از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند، چگونه شده است که همگی مورد اذیت و آزار خلفا جور و ظلم واقع شده‌اند و به شهادت رسیده‌اند؟ و یا مکرر در تاریخ نقل شده است که خلفا از ائمه اطهار علیهم السلام می‌پرسیده‌اند که ما به خلافت اولی‌تریم یا شما؟ آیا مگر جای شکی است که چه کسی اولی‌تر است؟

آنها علیهم السلام مورد قبول نبوده‌اند ولی یکباره امام مهدی علیه الصلوة و السلام مورد

قبول واقع می‌شوند که جای تأمل است.

به یکی از اهل سنت گفتم: بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلقاء به ساحت مقدّس حضرت فاطمه سلام الله علیها بسیار ظلم کردند و ایشان را به شهادت رساندند آنهم بلافاصله و در مدت زمان اندکی در حد چند ماه بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

او گفت: چه دلیلی هست که بیانگر این ظلمها باشد؟

به او گفتم: حضرت زهرا سلام الله علیها خودشان يك تابلو بزرگ و يك قرینه واضح بر این حقیقت قرار داده‌اند.

او گفت: چه علامت و چه قرینه‌ای؟

به او گفتم: قبر شریف حضرت خدیجه مادر بزرگوار حضرت زهرا سلام الله علیها مشخص است در حالی که قبل از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها رحلت فرموده‌اند و قبور خلفا نیز که بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها از دنیا رفته‌اند نیز معلوم است ولی قبر مبارك خود حضرت زهرا سلام الله علیها مشخص نیست، چرا؟

او گفت: خود ایشان گفته‌اند که محل دفنشان معلوم نباشد و از این رو مشخص نیست.

به او گفتم: دقیقاً همین آن علامتی است و آن تابلو بزرگی است که حضرت زهرا سلام الله علیها در مسیر حرکت کسانی که طالب حق هستند قرار داده‌اند تا راه را به خطا نروند.

اینکه مرا در شب دفن کنید و کسی را به تشییع من نخوانید و عمل به این وصیت که سبب شده است تا به امروز محل دفن مبارکشان دقیقاً معلوم نباشد، علامت چیست؟ هر کاری دلیلی دارد و برای منظوری انجام می‌شود. این فرمایش و وصیت حضرت زهرا سلام الله علیها به چه منظوری بوده است و دلیل این کار چه می‌تواند باشد؟

آیا این علامت چیزی غیر از بیان غربت و مظلومیت است، کسی که در شهر خود مورد احترام همه است چرا باید بگوید کسی برای دفن من حاضر نشود؟ این چیزی نیست جز بیان اینکه من در این شهر هیچ آشنایی و هیچ کسی را ندارم و ای شیعیان و ای جهانیان بدانید که در حق من جفا کرده‌اند و این وصیت من علامتی است برای کسانی که راه ما اهل بیت علیهم السلام را می‌خواهند پیمایند و مراقب باشید به راه منحرفین از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفتار نشوید.

بنابراین از يك طرف بگوئیم امام مهدی علیه الصلوة و السلام حق است و از فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها است و بر صحت آن کتابها بنویسند و دلیلها بیاورند و منکر آنرا منکر رسالت بدانند و از سوی دیگر به مادر گرامیشان چنان ظلم کنند که فرمودند: آنقدر به من ظلم کردند که اگر آن ظلمها بر روزها وارد شود و بر ایام بریزد روزها شب می‌شوند.

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبٌ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْآيَامَ صِرْنُ لَيَالِيَا (بحارالانوار ج ۷۹ ص ۱۰۶).

۲- روایت دیگری که نقل نموده این روایت بسیار زیباست

که:

از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: " به رسول خدا عرض کردم آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما است؟

در جواب فرمودند: نه (از غیر ما نیست)، بلکه از ماست. خدای تعالی دین را به توسط او به پایان می‌رساند همانگونه که به توسط ما شروع کرد."

مؤلف می‌گوید: سند این حدیث صحیح است و "حاکم" در کتاب مستدرک و "نعیم" در کتاب "الفتن" آنرا روایت کرده‌اند. ۳،۲،۱

(۱) همان کتاب ص ۱۸ به نقل از کتاب الفتن تألیف: نعیم بن حماد ص ۲۹۴.
(۲) این روایت عیناً در کتاب بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۸۴ و همچنین در کتاب کشف الغمّه ج ۲ ص ۴۸۳ باب ۱۱ نقل شده است.
(۳) حدیث بسیار پر محتوی و عمیقی است. در ذهن خود عبارتهای این حدیث را مرور کنید. حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته‌اند. دو بزرگ، دو برادر، دو حجّت خدا، در این بین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به حبیب خود عرض می‌کنند: آیا مهدی از ما آل محمد است یا از غیر ما است؟

نکته اول اینکه: قبل از بررسی این روایت این اصل را به یاد آوریم که: خدای تعالی در آیه ۶۱ سوره مبارکه آل عمران چنین می‌فرماید:

" فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و

نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فتجعل لعنت الله على الكاذبين." در ظاهر آیه شریفه و در تفسیر این آیه وجود مقدس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده‌اند حال حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام این سؤال را از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرسند و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم جواب می‌دهند. وقتی هر دو يك نفس هستند معلوم است که خود حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام جواب را می‌دانسته‌اند ولی برای اینکه در ضمن سؤال نکات دیگری را برای شنوندگان روشن کنند، این سؤال را پرسیده‌اند.

دوم: حضرت علی علیه الصلوة و السلام عرض می‌کنند " ما "، که خود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در يك صف و يك واحد بیان می‌کنند و همانطور که گفته شد بنا بر آیه شریفه مباحله نیز همین مطلب استفاده می‌شود.

سوم: بلافاصله بعد از " ما " این ما را توضیح می‌دهند و دامنه افرادی که شامل این " ما " می‌شوند را معین می‌فرمایند و با " آل محمد " آنرا بیان می‌کنند. عرض می‌کنند ما از آل شریف و گرانقدر شما هستیم تا همگان بدانند که چه کسی حق است و بدانند که حضرت علی بن ابی طالب و فرزندان مطهرشان صلوات الله علیهم اجمعین چگونه خاندانی هستند و تأکیدی باشد برای کسانی که راه حق را می‌خواهند پیدا کنند و بر آن قدم بردارند.

چهارم: حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌توانستند اینگونه سؤال کنند که: " آیا مهدی از ما آل محمد است؟ " بدون اینکه عبارت " یا از غیر ماست " آورده شود، ولی آوردن این عبارت این معنا را بدست می‌دهد که ما يك شخصیت‌های جدای از دیگران هستیم و خدای تعالی ما را حجج خود برای هدایت مردم بر روی کره زمین قرار داده است و غیر از ما در جمع ما راه ندارند و جدای از ما هستند و به عبارتی غیر از ما با ما سنخیت و همخوانی ندارند و همانطور که کلمه " غیر " معنی می‌دهد دیگران غیر هستند.

از همه مهمتر این است که عبارت فوق را تنها يك نفر در عالم می‌توانست خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بگوید و آن تنها حضرت علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام بود و هیچ بنی آدمی نبود که بتواند خود را در ردیف حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیاورد و بعلاوه خود را " آل محمد " هم ملقب کند. (و حضرت زهرا سلام الله علیها و امام مجتبی و حضرت سید الشهداء علیهما سلام نیز در آن زمان شامل این عبارت می‌شدند که همه نفس واحد هستند.) حال پس از شهادت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله شایسته آن نبود بلکه درست آن است که بگوییم " تنها راه آن نبود " که مردم به در خانه اهل بیت علیهم السلام بروند و تنها از همین خاندان، هدایت خود را بخواهند و سر بر ولایتشان فرود آورند که اگر چنین می‌کردند و دست به تفرقه و اختلاف نمی‌زدند و راهی را

۳- حدیث دیگری که این نویسنده مصری و استاد بزرگ اهل سنت در کتاب خود ذکر می‌کند این حدیث است:

در حدیثی که حاکم در کتاب "مستدرک" آن را علاوه بر آنچه "بخاری و مسلم" آورده‌اند ذکر نموده و گفته است: این حدیث از نظر سند صحیح است در حالی که آن دو (بخاری و مسلم) آنرا (در کتب صحاح خود) نیاورده‌اند، نقل شده از ابی سعید خدری که گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

"در آخر الزمان بر امت من از طرف سلطانانشان گرفتاری‌های شدیدی وارد می‌شود که بلایی شدیدتر از آن شنیده نشده است تا جایی که زمین با تمام وسعتش بر آنها تنگ می‌گردد و زمین پر از ظلم و ستم می‌شود و فرد مؤمن هیچ پناهگاهی که به آن از ظلم پناه برد نمی‌یابد. در این وضعیت خدای تعالی مردی از

که خدی متعال ترسیم کرده بود ادامه می‌دادند ما امروز دچار عقب افتادگی شدید و گرفتاریهایی که جهان امروز دچار آن شده است، نمی‌شدیم.

در نهایت همه اینها را کسانی در کتب خود می‌آورند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه را هم ردیف خلفای دیگر می‌دانند! به خدای تعالی پناه می‌بریم از اینکه حق در جلو چشمان ما باشد و آنرا نبینیم.

عترت مرا مبعوث می‌کند که او زمین را پر از عدل و داد می‌کند همانطور که پر از ظلم و ستم شده بود.

ساکنین آسمان و زمین از او راضی هستند و زمین چیزی از محصولات را در خود ذخیره نکرده است مگر آنرا بیرون می‌آورد و نه چیزی در بخشهای مختلف آسمان وجود دارد مگر آنکه خدای تعالی آنرا بر آنها همواره فرو ریزد...^{۲۰۱}

همانطور که بر می‌آید اعتقاد به ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء در مذهب اهل سنت نیز مانند ادیان دیگری چون یهود و مسیحیت امری مسلم و قطعی است.

اما با وجود صراحت به ظهور حضرت بقیه الله صلوات الله و سلامه علیه در مذهب اهل سنت که با آنچه در شیعه آمده است بسیار نزدیک است ولی عموم مردم اهل سنت و حتی اکثر علمای

(۱) همان کتاب ص: ۴۱.

(۲) این روایت در کتب روایی شیعه نیز آمده است از جمله در: کتاب بشارة المصطفی ص ۲۵۰ نیز عیناً آمده است.

ایشان نسبت به این مسئله بسیار مهم در جهل و غفلت به سر می‌برند.

عموم مردم اهل سنت نسبت به این موضوع چنان در غفلت و عقب ماندگی علمی و معرفتی قرار دارند که ممکن است در طول عمرشان هم پیش نیاید که در خصوص این موضوع حرفی بزنند و یا قدری فکر کنند.

این غفلت می‌تواند به این دلیل بوده باشد که علمای ایشان با وجود اینکه در کتب مرجع آنها تصریح به این موضوع شده است ولی در مجامع عمومی آنرا نقل نمی‌کنند.

من در امارات مکرّر نمازهای جمعه اهل سنت را که بصورت زنده از تلویزیون پخش می‌شود را شنیده و دیده‌ام و نه تنها امارات بلکه اکثر کشورهای عربی و اسلامی که از شبکه‌های ماهواره‌ای و مستقیم از محل نماز جمعه پخش می‌شود را دیده و شنیده‌ام ولی حتی يك بار ندیدم که کوچکترین اشاره‌ای به این موضوع کنند و حتی در دعاهای بعد از نمازها و در ماه مبارك رمضان خصوصاً در مکه مکرمه مشاهده نشده که برای قیام امام مهدی ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء دعایی کنند.

و این غفلت می‌تواند به این دلیل باشد که استعمارگران و کسانی که از وحدت نظر درباره این موضوع بیم داشته‌اند آنطور جلوه داده‌اند که گویا این موضوع منحصر در شیعه است و اعتقاد به این موضوع را خاص شیعیان نشان داده‌اند و عموم اهل سنت را از داشتن چنین عقیده‌ای که نتیجه‌اش نزدیک شدن به شیعیان خواهد بود ترسانده‌اند.

آنقدر این موضوع متأسفانه، در بین اهل سنت محجور و فراموش شده است که یاد امام عصر ارواحنا فداه در عمل منحصر شده است به شیعیان ایشان و اینکه يك فرد اهل سنت هم به این موضوع معتقد باشد به نظر عجیب و دور از ذهن می‌باشد.

این در حالی است که روایات صریح و بدون شك و شبهه‌ای از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در منابع اهل سنت همانطور که شواهد زیادی برای آن نقل کردیم آمده است که هیچ چاره‌ای جز اعتقاد به ظهور حضرت ولی عصر عجل الله و تعالی فرجه الشریف برای آنها باقی نمی‌گذارد.

علت مهم دیگر این بی‌توجهی ایشان شاید این باشد که به

واسطه اعتقاداتی که در مورد خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دارند برایشان سخت است که به این موضوع که صراحتاً به خلافت یکی از ذرّیه‌ی آن وجود مقدّس اشاره دارد بپردازند و از آنجایی که آنها را به دست اندازهای شدید اعتقادی می‌کشاند لذا از بحث و سخن درباره آن طفره می‌روند و این خصلت بشر ضعیف است که از چیزی که می‌ترسد و نمی‌تواند برایش راهی پیدا کند سعی می‌کند آنرا به دست فراموشی بسپارد و خود را نسبت به آن به غفلت پیاندازد.

چنین عقیده‌ای برابر است با پذیرش خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام^۱ از این رو به نظر می‌رسد عامداً به این موضوع نمی‌پردازند چرا که آنها را دچار دردسر بزرگی خواهد کرد خصوصاً برای عامّه مردم که چون ممکن است تعصّب کمتری داشته باشند بیشتر در شك و خروج از اهل سنّت بیافتند لذا در عموم هم از آن سخنی به زبان آورده نمی‌شود.

اگر مباحث گفته شده در دو فصل گذشته که در آنها به

(۱) در زیارت شریف جامعه کبیره عرض می‌کنیم که: آمنت بکم وتولیت آخرکم بما تولیت به اولکم. به شما ایمان آورده‌ام و پیرو با محبّت آخرین شما هستم آنچنان که پیرو اولین شما هستم.

اعتقاد یهود و نصاری در مورد ظهور منجی پرداخته شد را با این فصل کنار یکدیگر بگذاریم باید اقرار کرد، آنقدر که یهودی‌ها و مسیحی‌ها به مسئله انتظار توجه دارند در اهل سنت این توجه وجود ندارد.

یک روایت

در این بخش قصد داشتم اعتقاد شیعه را درباره حضرت ولی عصر روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء بیان کنم ولی از آنجایی که تمام ماهیت وجودی شیعه یعنی ولایت حضرت حجّت ابن الحسن العسکری علیهما السلام و شیعه بدون این ولایت یک وجود بی معنی است و به عبارت دیگر تمام حقیقت موضوع ظهور منجی آخرالزمان علیه السلام در مذهب تشیع قرار دارد و دیگران که سخنی در این خصوص بزبان آورده‌اند اصلش نزد شیعه است، لذا مناسب ندیدم بیان اعتقادات شیعه را در کنار آنچه سایر ادیان گفته‌اند بیاورم و تنها به ذکر روایتی پربار که در بردارنده مطالب علمی بسیاری در علوم مختلف همچون: فقه، اخلاق، امام‌شناسی، تربیت، اعتقادات و تفسیر و سایر علوم است، اکتفا نمایم.

همچنین چند تشرّف از سعادتمندانی که موفق به زیارت

آن وجود همام شده‌اند را ذکر می‌کنم، باشد که سبب بیداری
عقول و هدایت به سوی حقیقت گردد.

در کتاب شریف و گرانقدر "مکیال المکارم" تألیف: عالم فقید
سید محمد تقی موسوی اصفهانی (رحمة الله علیه)، در باب اثبات
امامت حضرت حجة بن الحسن العسگری علیه الصلوة و السلام
بنابر آنچه در نقل آمده است، روایت بسیار زیبایی را نقل می‌کند
که ما هم آنرا بدون شرح و تفصیلی بیان می‌کنیم باشد که
خوانندگان روشن فکر و فهیم از این دریای معرفت خود بهره
کافی ببرند.^۱

متن روایت به نقل از کتاب "مکیال المکارم":

((شیخ ثقه جلیل احمد بن ابیطالب طبری در کتاب احتجاج
این حدیث را آورده است هر چند که طولانی است ولی فوائد
بسیار و امور مهم دارد. در این حدیث امامت مولای ما عجل الله

(۱) ج ۱، صفحه ۴۲ ترجمه: سید مهدی حائری قزوینی، در این بخش، قسمتی از این روایت
مفصل که در ارتباط با فصول گذشته این کتاب است را نقل می‌کنم و عزیزان خواننده جهت
متن کامل آن روایت می‌توانند به منبع ذکر شده مراجعه نمایند.

فرجه با نص و معجزه اثبات شده است که امت را نشاید برای خود امامی اختیار کند^۱، پس تعجبی ندارد که تمام این حدیث را بیاوریم و از خداوند می‌خواهیم که ما را اهل پذیرش این حدیث قرار دهد.

شیخ طبرسی رحمه‌الله تعالی علیه (در تحت عنوان زیر) چنین گفته‌اند:

احتجاج حضرت حجّت قائم منتظر صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه.

سعد بن عبدالله قمی اشعری گفته است:

به يك نفر ناصبی که از همه ناصبی‌ها در مجادله قویتر بود دچار شدم. روزی هنگام مناظره به من گفتم: مرگ بر تو و هم مسلکانت باد، شما رافضی‌ها مهاجرین و انصار را مورد طعن قرار می‌دهید و محبت پیغمبر را نسبت به آنان انکار می‌کنید و حال آنکه ابوبکر بالاترین افراد اصحاب است که به اسلام سبقت جسته. مگر نمی‌دانید که رسول الله او را شب هجرت با خود به

(۱) اختیار انتخاب امام در دست مردم نیست بلکه خدای متعال است که امام را برای هدایت بشر قرار می‌دهد و مبعوث می‌فرماید.

غار برد از ترس بر جان او چنانکه بر جان خود ترسناک بود. برای اینکه می دانست که او خلیفه و جانشین آن حضرت خواهد شد لذا خواست که جان او را مانند جان خود حفظ کند تا مبادا وضع دین بعد از خودش مختل شود. در همان حال علی را در رختخواب خود قرار داد چون که می دانست اگر او کشته شود وضع اسلام مختل نمی گردد، زیرا که از اصحاب بودند کسانی که جای او را بگیرند لذا خیلی به کشته شدنش اهمیت نمی داد.

سعد می گوید من جوابش را دادم ولی جوابها دندان شکن نبود. سپس گفت: شما رافضیان می گوئید: اوّلی و دومی منافق بوده اند و به ماجرای لیلۃ العقبه استدلال می کنید. سپس گفت: بگو ببینم آیا مسلمان شدن آنها از روی خواست و رغبت بود یا اکراه و اجباری در کار بود؟

من در اینجا از جواب خودداری کردم چون که با خود اندیشیدم اگر بگویم از روی اجبار و اکراه، که در آن هنگام هنوز اسلام نیرومند نشده بود تا احتمالاً این معنی داده شود، و اگر بگویم از روی خواست و رغبت که ایمان آنها از روی نفاق نخواهد بود.

از این مناظره با دلی پردرد بازگشتم کاغذی برداشتم و چهل و چند مسئله‌ای که حل آنها برایم دشوار بود نوشتم و با خود چنین گفتم: این نامه را به نماینده مولی ابو محمد حسن بن علی عسگری علیه السلام تسلیم کنم (یعنی احمد بن اسحاق که ساکن قم بود) ولی وقتی سراغ او رفتم دیدم سفر کرده است. بدنبال او مسافرت کردم تا اینکه او را یافتم و جریان را با او در میان گذاشتم.

احمد بن اسحاق به من گفت: بیا با هم به سر من رأی (سامراء) برویم تا از مولایمان حسن بن علی علیه السلام در این باره سؤال کنیم. پس با او به سر من رأی رفتیم. تا به در خانه مولایمان رسیدیم و اجازه ورود خواستیم اجازه داده شد، داخل خانه شدیم.

احمد بن اسحاق انبانی (کوله باری) داشت که با عبای طبری آنرا پوشانده بود که در آن شصت کیسه از پوله‌های طلا و نقره بود و بر هر يك از آنها مهر صاحبش بود. چون چشمان به جمال حضرت ابو محمد الحسن بن علی علیهما السلام افتاد دیدیم که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشد و بر روی رانش

کودکی بود که در حسن و جمال مانند ستاره مشتری بود. دو گیسو بر سر داشت و در پیشاپیش آن حضرت انار زرّینی بود که با جواهرات و نگینهای قیمتی زینت شده بود. انار را یکی از رؤسای بصره اهدا کرده بود. در دست امام علیه السلام قلمی بود که با آن روی کاغذ چیزی می نوشت. پس هرگاه کودک دستش را می گرفت آن انار را می افکند تا آن کودک برود و آنرا بیاورد و در این فرصت هر چه می خواست می نوشت.

پس احمد بن اسحاق عبا و انبان را بنزد حضرت هادی علیه السلام (یکی از القاب امام عسگری علیه السلام است) گشود. پس آن حضرت نظری به کودک افکند و گفت: مهر از هدایای شیعیان و دوستانت برگیر. عرضه داشت ای مولای من، آیا جایز است دست پاک به سوی هدایای نجس و اموال پلیدی دراز شود؟ آن حضرت به احمد بن اسحاق فرمود آنچه در انبان هست بیرون آور تا حرام و حلال از هم جدا شود. پس او کیسه‌ای را بیرون آورد، کودک گفت: این مربوط به فلان بن فلان از محله فلان قم است که شصت و دو دینار دارد، از پول منزلی که فروخته و ارث از پدرش چهل و پنج دینار است و از پول هفت

پیراهن چهارده دینار و اجرت سه دگن سه دینار. مولای ما فرمود: راست گفתי فرزندم، حرام از آنرا بیان کن. كودك گفت: در این کیسه دیناری است که در فلان سال در ری سگّه زده شده، نیمی از نقشش رفته و سه قطعه مقرّاض شده که وزن آنها يك دائق و نیم است. حرام در این اموال همین مقدار است که صاحب این کیسه در فلان سال، فلان ماه نزد نسّاجی که همسایه‌اش بود يك من و ربع (پشم) ریسیده شده داشت که مدّت زیادی بر آن گذشته بود پس آنرا سارقی دزدید. نسّاج به او ابلاغ کرد ولی او سخن نسّاج را نپذیرفت و بجای آن بمقدار يك من و نیم پشم نرم‌تر از مال خودش که به سرقت رفته بود تاوان گرفت و سپس سفارش داد تا برایش پیراهنی از آن بافتند. این دینار و آن مقرّاض شده‌ها از پول آن پیراهن است. احمد بن اسحاق گره از کیسه گشود. دینار و مقرّاض شده‌ها را همانطور که خبر داده بود در آن دید، سپس کیسه دیگری بیرون آورد.

آن كودك فرمود: این مال فلان بن فلان است از فلان محله قم. پنجاه دینار در آن هست. شایسته نیست برای ما که به آنها دست بزنیم. احمد بن اسحاق گفت: چرا؟ فرمود: بخاطر اینکه این

دینارها از پول گندمی است که صاحب این پول با کشاورزانش قرارداد داشت ولی قسمت خودش را با پیمانانه کامل برداشت و قسمت آنها را با پیمانانه ناقص داد.

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: راست گفתי فرزندانم. سپس گفت: ای ابن اسحاق این کیسه را بردار و به صاحبش گوشزد کن و آنها را سفارش کن که به صاحبان اصلی (کشاورزان) برسانند که ما به آن نیازی نداریم.

آنگاه فرمود: پیراهن آن پیرزن را بیاور. احمد بن اسحاق گفت: آنرا که در ساکی بوده فراموش کرده‌ام. آنگاه رفت تا آنرا بیاورد که در این هنگام مولایمان حضرت ابو محمد هادی علیه السلام بمن نظر افکند و فرمود چه عجب اینجا آمدی؟ عرضه داشتم احمد بن اسحاق مرا تشویق کرد که بدیدار شما بیایم. فرمود: پس سؤالاتی که داشتی چه شد؟ عرضه داشتم به همان حال است ای مولای من. فرمود: از نور چشمم هر چه می‌خواهی بپرس و به کودک اشاره کرد. عرضه داشتم ای مولا و مولی زاده ما، برای ما روایت شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طلاق همسران خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار کرده بود

بطوریکه روز جَمَل به عائشه پیغام داد که تو بر اسلام و اهل سلام هلاک وارد ساختی (و از مقامت سوء استفاده کردی) و فرزندان را از روی جهل به نابودی کشاندی. اگر از کارهایت دست برداری تو را طلاق خواهم داد. ای مولای من بفرمائید که معنی طلاق در اینجا چیست که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) حکم آنرا به امیرالمؤمنین واگذار کرده بود؟

فرمود: خداوند تقدس إسمه مقام همسران پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بزرگ قرارداد و آنها را بشرافت (مادران مؤمنین بودن) افتخار بخشید، پس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: یا ابا الحسن، این شرافت تا وقتی برای آنها باقی است که بر اطاعت خداوند استوار بمانند. پس هر کدامشان خدای را معصیت کرد بعد از من به اینکه علیه تو خروج نمود او را از همسری بیرون ساز و افتخار مادر مؤمنین بودن را از او بگیر.

سپس گفتم ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم): از قول خدای عزّ و جلّ به پیغمبرش موسی علیه السلام خبر داده که می فرماید:

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى.^۱

فقهای فریقین چنین پندارند که نعلین‌های حضرت موسی علیه السلام از پوست مردار بوده؟

فرمود: هر کس این حرف را بزند بر حضرت موسی (علیه السلام) افترا بسته او را در نبوتش جاهل پنداشته است. زیرا که از دو حال خارج نبود که هر دو خطاست. یا اینکه نمازش با آن جایز بوده یا نبوده. اگر نمازش جایز بوده پس در آن بقعه (جایگاه) نیز جایز بود که آنرا پوشیده باشد هر چند که پاکیزه است و اگر نمازش جایز نبوده پس حضرت موسی باید حرام و حلال را نشناخته باشد و ندانسته باشد که با چه چیز می‌شود نماز خواند و با چه چیز نمی‌شود و این کفر است.

عرض کردم: پس ای مولای من تاویل این آیه را برایم بیان بفرما؟ فرمود: حضرت موسی در وادی مقدّس بود که عرضه داشت پروردگارا من محبّتم را نسبت به تو خالص ساختم و دلم را از غیر تو شستشو دادم ولی موسی نسبت به خانواده‌اش سخت علاقه‌مند بود. پس خداوند متعال فرمود: فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ.

(۱) آیه ۱۲، سوره مبارکه طه.

یعنی اگر محبت تو نسبت به من خالص و دلت از میل غیر من خالی است پس محبت خانواده‌ات را از قلبت بیرون کن.

عرضه داشتم بفرمائید، تأویل (کهیصص) چیست؟^۱

فرمود: این حروف از خبرهای غیبی است که خداوند بنده‌اش زکریا را بر آن مطلع ساخت، سپس بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آنرا حکایت فرمود و آن این بود که چون زکریا از پروردگار خواست که نامهای پنج تن را به او تعلیم کند، خداوند جبرئیل را بر او نازل فرمود و به او نام آنان را آموخت. پس هرگاه زکریا محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد می‌کرد هم و غم و اندوه از او دور می‌شد ولی هر وقت حسین علیه السلام را یاد می‌کرد بغض گلویش را می‌فشرد و از این حالت بهتش می‌گرفت. پس يك روز به پیشگاه خداوند عرضه داشت:

الها، چگونه است که وقتی نام چهار تن از اینان را یاد می‌کنم تسلی خاطر می‌یابم و چون حسین را یاد می‌کنم دیده‌ام گریان و

(۱) آیه ۱، سوره مبارکه مریم.

نالهام بلند می‌شود؟

خداوند جریان او را به اطلاع زکریا رسانید و فرمود:
(کهیص) پس کاف نام کربلا است و هاء هلاکت عترت پیغمبر و
یا یزید است که ستم کننده بر حسین علیه السلام می‌باشد و عین
عطش حسین علیه السلام و صاد صبر اوست.

پس هنگامی که زکریا این مطلب را شنید تا سه روز
مسجدش را ترك نکرد و مردم را از ملاقات با خود ممنوع
ساخت و به گریه و زاری پرداخت. بر حسین می‌گریست و
می‌گفت: خدایا، آیا بهترین خلایق را به سوگ فرزندش خواهی
نشانند؟ پروردگارا، آیا این مصیبت بزرگ را بر او وارد خواهی
نمود؟ الهی، آیا جامه عزا بر تن علی و فاطمه خواهی پوشانند؟
آیا غم این مصیبت را به ساحت آنها خواهی رساند؟

سپس می‌گفت: به من فرزندی روزی کن که چشمم در سن
پیری به او روشن و محبتش در دلم فتنه انگیزد. سپس مرا نیز
در غم از دست دادنش بنشان چنان که محمد حبیب خود را در
سوگ فرزندش خواهی نشانند. پس خداوند یحیی را به او داد و
سپس شهادت او سوگوارش ساخت و مدت حمل یحیی شش ماه

بود مانند مدت حمل حسین علیه السلام.

سپس عرض کردم: ای مولای من بفرما علت چیست که مردم نمی‌توانند امام برای خودشان برگزینند؟^۱

فرمود: امام مصلح یا مفسد؟

عرضه داشتم: مصلح.

فرمود: آیا امکان دارد که فاسدی را انتخاب کنند در حالی که ندانند که در اندیشه او چه می‌گذرد، فکر اصلاح دارد یا افساد؟

گفتم: آری.

فرمود: همین است علت که با دلیل عقلی برای تو بیان می‌کنم.

عرض کردم، بفرمایید.

(۱) امام علیه السلام در اینجا با بیانی علمی عقلی و بسیار ساده چه زیبا این معضل بشری را پاسخ می‌فرمایند. امید است پرده‌ای ضخیم که در این دوران غیبت بر عقول بشر کشیده شده است کنار زده شود و جان از دست رفته جامعه بشریت از حقایق جانی دوباره یابد و از علوم الهی سیراب شود. لازم است به نحوه پاسخ امام علیه السلام و نکاتی که امام علیه السلام در پاسخ خود به آن اشاره می‌فرمایند توجه کامل شود تا حقیقت امر درک شود. آیا لذت واقعی برای انسان در چیزی جز کشف حقایق نهفته است؟

فرمود: بگو ببینم پیامبرانی که خداوند آنان را برگزیده و کتابهای آسمانی بر آنها نازل کرده و آنان را با وحی و عصمت تائید فرموده و پیشوایان امم بوده‌اند از جمله موسی و عیسی با علم و اندیشه برجسته‌ای که داشتند، امکان دارد منافقی را انتخاب کنند در حالی که گمان داشته باشند که مؤمنند؟
گفتم: خیر.

فرمود: پس حضرت موسی کلیم الله چگونه شد که با آن همه عقل و علم و نزول وحی بر او هفتاد نفر از بزرگان قوم و وجوه لشگریانش کسانی که در ایمانشان و اخلاصشان تردید نداشت انتخاب نمود، ولی در واقع منافقین را انتخاب کرده بود. خدای متعال می‌فرماید:

وَاخْتَارَ مُوسَىٰ مِنْ قَوْمِهِ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا ...^۱

ما که می‌بینیم کسی که خداوند او را به نبوت برگزیده

(۱) سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۵۵- یعنی: و موسی از میان قومش هفتاد نفر از مردان را برای میعادگاه ما انتخاب کرد و وقتی که زمین لرزه آنها را گرفت، گفت: پروردگار من، اگر می‌خواستی آنها و مرا قبل از این به هلاکت می‌رساندی. آیا ما را به کاری که ابلهان انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟ این جز امتحان تو چیز دیگری نیست. هر کس را بخواهی به وسیله آن گمراه می‌کنی و هر کس را بخواهی، هدایت می‌کنی. تو ولی ما هستی پس ما را پیامرز و بر ما رحم کن که تو بهترین آمرزندگان.

(حضرت موسی علیه السلام) به جای اصلح، افسد را انتخاب می‌کند. می‌فهمیم که انتخاب کردن جایز نیست جز برای کسی که اسرار نهان و اندیشه‌های پنهان همه را می‌داند.

نیز می‌فهمیم که انتخاب مهاجرین و انصار ارزشی ندارد، بعد از آنکه پیغمبران که می‌خواستند اهل صلاح را برگزینند بر اهل فساد واقع شد.

سپس فرمود: ای سعد، خصم تو ادعا می‌کند پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، کسی را که این امت انتخاب کرده‌اند^۱ با خود به غار برد چون که بر جان او می‌ترسید، همانطوری که بر جان خودش می‌ترسید. زیرا می‌دانست خلیفه بر امت بعد از خودش اوست، چون لازمه مخفی شدن جز این نبود که او را با خود ببرد. اما علی را در جای خود خوابانید چون می‌دانست خللی که با کشته شدن ابوبکر وارد می‌شود با کشته شدن علی نیست، چون افرادی هستند که بتوانند جای او را پرکنند. چنین پاسخ بده که مگر نه اینکه شما معتقدید که پیغمبر

(۱) (یعنی ابوبکر)

(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بعد از من خلافت سی سال است و خلافت را بر مدت این چهار تن ابوبکر، عمر، عثمان و علی (علیه السلام) مخصوص گردانید؟

خشم به ناچار جواب دهد: بلی. به او بگو اگر این مطلب درست است، پس چرا با يك خلیفه (فقط ابوبکر) به غار رفت و آن سه نفر دیگر را نبرد؟ با این حساب معلوم می شود که پیغمبر آنها را سبک شمرده چون لازم بود که با آنها همانطور رفتار می کرد که با ابوبکر رفتار کرد.

پس چون این کار را نکرد در حقوق آنها سهل انگاری نموده و مهربانی از آنها دریغ داشته با اینکه واجب بود بترتیب خلافتشان با آنها هم مثل ابوبکر رفتار می کرد.^۱

و اما اینکه خصم به تو گفت: که آن دو نفر^۲ آیا از روی خواست و رغبت مسلمان شدند یا از روی اکراه؟

(۱) بنابراین، اینکه آن ناصبی برای بیان فضیلت ابوبکر به غار بردن او را توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ملاک قرار داده است امر بی جایی است و با این بیان شیوای امام علیه السلام این استدلال غلط و بلکه توهین به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خواهد بود. البته این عمل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) که ایشان را با خود به غار بردند دلیل دیگری دارد غیر از آنچه آن ناصبی ادعا می کرد.

(۲) منظور خلیفه اول و دوم.

چرا نگفتی: بلکه از روی طمع، زیرا آنان با یهود معاشرت داشتند و از خروج و پیروزی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بر عرب با خبر بودند. یهود از روی کتابهای گذشته و تورات و ملاحم آنان را از نشانه‌های جریان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آگاه می‌کردند و به ایشان می‌گفتند که تسلط او بر عرب نظیر تسلط بُحْت النَّصْر است بر بنی اسرائیل. با این فرق که او ادعای پیغمبری نیز می‌کند ولی پیغمبر نیست^۱.

پس هنگامی که امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهر گشت با او کمک کردند بر شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله، به طمع اینکه وقتی اوضاع خوب شد و امور منظم گردید فرمانداری و ولایت جایی هم به آنها برسد. چون از رسیدن به ریاست به دست آن حضرت مأیوس شدند با بعضی از همفکران ایشان همراه شدند تا در شب عقبه شتر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را رم بدهند و شتر در آن گردنه هولناک حضرت را بیافکند و کشته شود. صورتشان را پوشاندند مثل

(۱) این حرف از قول یهودی‌ها است که به دیگران می‌گفته‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعای پیامبری می‌کنند در حالی که پیامبر نیستند.

دیگران ولی خداوند پیغمبرش را از نیرنگ آنان در امان قرار داد و حفظ کرد و نتوانستند آسیبی برسانند.

آن دو حالشان نظیر طلحه و زبیر است که آمدند و با علی علیه السلام بیعت کردند به طمع اینکه هر کدامشان فرماندار يك استان بشوند ولی وقتی مایوس شدند بیعت را شکستند و علیه آن حضرت قیام کردند تا اینکه عاقبت کارشان بدانجا کشید که عاقبت کار افرادی است که بیعت را بشکنند.

سخن که به اینجا رسید مولایمان امام حسن بن علی علیهما السلام برای نماز برخواست، قائم علیه السلام نیز با او برخواست و من از خدمتشان بازگشتم و به جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم که دیدم گریان به نزد آمد. گفتم: چرا معطل شدی؟ و چرا گریه می‌کنی؟ گفتم: پیراهنی که مولایم مطالبه فرمود نیافتم. گفتم: ناراحت مباش برو به حضرت خبر ده. پس بر حضرت داخل شد و برگشت در حالی که با تبسم بر محمد و آل محمد درود می‌فرستاد. گفتم: چه خبر است؟ گفتم: دیدم پیراهن زیر پای مولایم پهن است. پس حمد الهی را بجای آوردیم و پس از آن

روز، چند روزی هم به خانه مولایمان می‌رفتیم ولی آن کودک را نزد حضرت نمی‌دیدیم. چون روز وداع و خداحافظی رسید من و احمد بن اسحاق و کهلان همشهری من بر آن حضرت وارد شدیم. احمد بن اسحاق در خدمتش ایستاد و عرضه داشت: ای فرزند پیغمبر خدا، رفتن نزدیک و غصه‌مان زیاد است، از درگاه خداوند می‌خواهیم که درود خود را بر جدّت محمد مصطفی و پدرت مرتضی و مادرت سیده النساء و دو سرور جوانان بهشت عمو و پدرت و امامان پاکیزه بعد از ایشان از پدران بفرستد و نیز درود و صلوات خود را بر شما و فرزندان قرار دهد و می‌خواهیم که آستانه‌ات بلند و دشمنانتان پست گردیده و خدا نکند که این آخرین دیدارمان با شما باشد. چون سخن احمد بن اسحاق به اینجا رسید حضرت متأثر شد بطوری که اشک از دیدگانش جاری شد و سپس فرمود:

ای ابن اسحاق در دعای خود باطل نخواه که تو در این سفر خدای را ملاقات خواهی کرد.

احمد بن اسحاق تا این سخن را شنید بیهوش افتاد. چون بیهوش آمد عرضه داشت تو را به خدا و حرمت جدّت قسم

می‌دهم که به پارچه‌ای مفتخرم نمایی تا آنرا کفن قرار دهم.
مولای ما دست زیر مسند (تکیه گاه - پشتی) خود برد و
سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و غیر از این را
برای خودت مصرف نکن و آنچه خواستی محروم نخواهی شد البته
خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

سعد ادامه می‌دهد: چون برگشتیم در بین راه سه فرسنگ به
حلوان مانده احمد بن اسحاق تب کرد و بیماری سختی گرفت که
از زندگی دست شست و هنگامی که وارد حلوان شدیم در یکی
از کاروانسراهای آن فرود آمدیم. احمد بن اسحاق یکی از
همشهریانش را که مقیم حلوان بود به نزد خود خواند و سپس به
ما گفت: امشب از نزد من بیرون روید و مرا تنها بگذارید. هر
کدام از ما به خوابگاه خود رفت. نزدیک صبح فکری به سرم زد.
چون چشم گشودم، کافور خادم مولایم ابو محمد (امام عسگری)
علیه السلام را دیدم که می‌گفت: خداوند اجر شما را در این
مصیبت زیاد کند و برایتان این فاجعه را جبران نماید. ما از غسل
و کفن رفیق شما فراغت یافتیم شما برای دفن او برخیزید، زیرا که

او مقامش نزد آقای شما گرامی تر است. سپس از چشم ما غائب شد. ما با گریه و ناله بر جنازه احمد بن اسحاق حاضر شده و حق او را ادا کردیم و مراسم او را به پایان رساندیم. خدا رحمتش کند.))^۱

(۱) این روایت را مرحوم سید محمد تقی اصفهانی (ره) از جلد دوم کتاب احتجاج شیخ طبرسی نقل نموده است. علاوه بر منبع مذکور این روایت با اندکی اختلاف در کتب زیر نیز نقل شده است. جلد ۵۲ بحار الانوار، ص: ۷۸ الخرائج و الجرائح جلد ۱، ص ۴۸۱ منتخب الانوار المضيئة ص ۱۴۵ و کتاب کمال الدین جلد ۲، ص ۴۵۴، حدیث ۲۱.

تشرّفات:

شرح حال و قضایای افرادی که سعادت دیدار حضرت ولی عصر روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء برای آنها روی داده است بسیار است و کتابهای زیادی توسط علمای اعلام در این باره به رشته تحریر در آمده است. همیشه مطالعه حالات و سرگذشت این رستگاران، نورانی بخش دلهای پر از محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است. در مطالعه این قضایا فوائد بسیار مهمی نهفته است که هر مؤمنی با خواندن آن در جان خود اثرات آنرا به وضوح می یابد. چنان این داستانها انسان را از غفلتهای این دنیا بیدار می کند که ذکر حالات کسانی که با خواندن این حکایتها بیدار شده اند و به کمالاتی رسیده اند

خود حکایتی است.

یکی از این کتب بسیار با ارزش و گرانقدر، کتاب "العبقری الحسان فی احوالات مولانا صاحب العصر والزمان (علیه السلام)" تألیف "حضرت آیه الله علامه حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (رحمة الله علیه)" می باشد. این کتاب خود، دائرة المعارفی کامل در باب اعتقاد به ظهور حضرت ولی عصر علیه الصلوة و السلام و علوم مربوط به آن بشمار می رود.

مرحوم مؤلف، این کتاب را در دو جلد تنظیم نموده و شرح حال و حکایات زیادی از افرادی که به انحاء مختلف خدمت حضرت بقیه الله ارواحنا فداء مشرف شده اند را گردآوری کرده است. این قضایا در بردارنده کسانی هستند که در حال تشریف امام علیه السلام را شناخته اند و همچنین شامل حکایتهایی است که مشرف شدگان بعد از تشریف از قرینه های موجود پی برده اند که ن وجود مقدس هنگام تشریف جز حضرت ولی عصر ارواحنا تراب مقدمه الفداء شخص دیگری نمی تواند باشد.

اکثر تشریفات نقل شده در این کتاب خود از کتب علمای دیگر جمع آوری شده اند. لذا، مجموعه ای است که جمع کثیری از

علمای اعلام بر آن مهر تأیید زده‌اند. از این کتاب گهربار، چند تشرّف را جهت تیمّن و تبرک نقل می‌کنیم، باشد که در راه رشد و کمال روحی و معنوی دستگیر ما باشد.^۱

(۱) این کتاب با عبارتهای فارسی قدیم نوشته شده است لذا در نقل حکایتها با حفظ کامل مفهوم، بعضی از عبارتها را به عبارتهای معادل امروزی آن برگرداندم تا فهم آن برای خوانندگان محترم آسان گردد.

اول: تشرّف سید بحر العلوم در حین نماز جماعت:

علّامه نوری (ره) در نجم الثاقب از عالم ربّانی و مؤیّد آسمانی
آخوند ملاّ زین العابدین سلماسی (ره) نقل نموده است که فرمود:
ما با جناب سیّد بحر العلوم در حرم امام هادی و امام عسگری
علیهما السلام در حال نماز بودیم. زمانی که ایشان بعد از تشهد
رکعت دوم خواست برخیزد، حالتی برای ایشان پیش آمد که
اندکی توقف کردند و سپس برخاستند. بعد از اتمام نماز همه ما
تعجب کردیم و علّت آن توقف را نمی دانستیم و کسی از ما هم
جرات نمی کرد که علّت را بپرسد.

بعد از نماز به منزل رفتیم و هنگام صرف غذا یکی از سادات
حاضر در مجلس به من اشاره کرد که علّت را از آن جناب جویا
شوم. من گفتم: نه، تو از ما نزدیک تری. در این حال خود جناب
سیّد رو به من فرمودند و گفتند: درباره چه گفتگو می کنید؟ من
که از همه جسارتم بیشتر بود عرض کردم: دوستان می خواهند
سرّ آن حالتی که برای شما در نماز روی داد را بدانند.

ایشان فرمودند: حضرت حجّت علیه السلام برای سلام کردن بر پدر بزرگوار خود وارد حرم شدند که آن حالت برای من پیش آمد و بر آن حال بودم تا آنکه از حرم مطهر خارج شدند.^۱

(۱) جلد دوم، الیاقوت الأحمر، ص ۶۸، یاقوت ۱۰. در این تشرّف مرحوم سید بحر العلوم حضرت ولی عصر صلوات الله علیه را هنگام تشرّف شناخته‌اند.

دوم: تشرّف شیخ انصاری:

در این تشرّف استاد عظیم الشان و عالم ربّانی شیخ مرتضی انصاری (ره)^۱ آن حضرت را در غیبت کبری می‌بینند در حالی که آن وجود مقدّس را در حین ملاقات شناخته‌اند.

یکی از برترین شاگردان مرحوم شیخ انصاری به نام آقا میرزا حسن آشتیانی نقل نموده است که: با گروهی از طلباب در خدمت شیخ بزرگوار به سمت حرم حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام مشرف می‌شدیم که اتفاقاً بعد از ورود به صحن مطهر شخصی به ما برخورد و بر شیخ سلام کرد و برای بوسیدن دست شیخ و مصافحه جلو آمد.

بعضی از همراهان برای معرفی آن شخص به شیخ عرض کردند: این شخص فلان نام را دارد و در جفر و یا رمل ماهر است و ضمیر افراد را هم می‌تواند بگوید (در فکر دیگران چه می‌گذرد را می‌تواند بفهمد).

(۱) صاحب کتب ذی قیمتی چون فرائد الأصول و مکاسب که سالهاست طلباب علوم دینی بهره‌های فراوان از این دو کتاب می‌برند.

استاد چون این را شنیدند تبسمی نمودند و برای امتحان به او فرمودند: من در ضمیرم چیزی را گذراندم، اگر ضمیر افراد را می‌دانی بگو که من در ضمیرم چه گذراندم؟

آن شخص بعد از اندکی تأمل عرض کرد: شما در فکر خود گذراندی که آیا حضرت صاحب الأمر علیه السلام را دیده‌ام یا ندیده‌ام!

شیخ انصاری (ره) زمانی که این کلام را شنید حالت تعجب در ایشان ظاهر گردید اگر چه او را صریحاً تصدیق فرمودند.

آن شخص عرض کرد: آیا در ضمیر شما همین نبود که گفتم؟
شیخ انصاری (ره) چیزی در جواب فرمودند.^۱

آن شخص برای گرفتن جواب اصرار نمود. شیخ (ره) در مقام اقرار فرمود: خوب، بگو ببینم آیا دیده‌ام یا ندیده‌ام؟

آن شخص عرض کرد: آری، دوبار به خدمت آن حضرت شرفیاب شده‌اید يك دفعه در سرداب مطهر و بار دوّم در جای دیگر.

(۱) شاید علت اینکه شیخ با صراحت جواب فرمودند این بوده باشد که تعلیم رمل و یا جفر به فتوای اکثر علما حرام است و شیخ نمی‌خواستند با عکس العمل خود کار او را تأیید نمایند.

شیخ انصاری (ره) چون این کلام را از وی شنید مانند کسی
که نخواهد موضوع بیشتر از آن ظاهر گردد حرکت کردند.^۱

(۱) جلد دوم، الیاقوت الأحمر، ص: ۷۳، یاقوت ۱۴.

سوم: تشرّف سید بحر العلوم (ره) و ارزش گریه بر حضرت سید الشهداء علیه السلام:

نقل شده است که روزی مرحوم سید بحر العلوم در حال حرکت به سمت سامرا، درباره گریه بر امام حسین علیه السلام که گناهان را می‌آمرزد در فکر بوده‌اند. در این هنگام در مقابل خود با عربی که بر اسبی سوار بوده است، روبرو می‌شود.

اسب سوار سلام می‌کند و می‌پرسد: جناب سید شما را متفکر می‌بینم، در چه فکری هستید؟ اگر مسئله علمی هست سخن بگویید تا شاید من در آن مورد جوابی داشته باشم.

جناب بحر العلوم می‌گوید: در این خصوص فکر می‌کردم که چگونه می‌شود که خدای متعال این همه ثواب بزرگترین و گریه‌کنندگان بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌دهد که در هر قدم که زائر بر می‌دارد ثواب يك حج و يك عمره در نامه عملش نوشته می‌شود و برای يك قطره اشک تمام گناهان كوچك و بزرگ او آمرزیده می‌شود؟

آن سوار عرب می‌فرماید: تعجب نکن، من برای شما مثلی

می‌زنم تا مشکل شما را حل کند. زمانی سلطانی از غلامان خود در شکارگاهش دور می‌افتد و در صحرا به خیمه بادیه نشینی وارد می‌شود. در آن سیاه چادر پیر زنی دید کهن سال به همراه پسری و در گوشه خیمه، آن دو يك بز شیرده داشتند که با دوشیدن شیرش زندگی خود را سپری می‌کردند.

آن دو، بز را برای سلطان کشتند و غذایی حاضر کردند و این تمام چیزی بود که داشتند و این در حالی بود که نمی‌دانستند او سلطان است و فقط محض اکرام میهمان این کار را انجام دادند.

شب را سلطان آنجا ماند و روز بعد در دربار کیفیت جریان روز قبل را برای اطرفیان نقل نمود. سلطان چنین نقل کرد: زمانی که از غلامان دور افتادم تشنه و گرسنه بودم و در شدت گرمی هوا در بیابان به خیمه پیرزنی که همراه پسرش بود وارد شدم. آنها مرا نمی‌شناختند ولی تمام دارایی خود را که يك بز بود و از آن گذران زندگی می‌کردند کشتند و برای من کباب کردند. حال در عوض چه کنم که تلافی محبت این زن و پسرش شود؟ یکی گفت: صد گوسفند به او بدهید. دیگری از وزرا گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید. دیگری گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید.

سلطان گفت: هر چه بدهم کم است چرا که اگر سلطنت و تاج و تختم را هم بدهم آن وقت برابر کار آنها را کرده‌ام چرا که آنها هر چه را که داشتند بمن دادند. من هم هر چه را که دارم باید بایشان بدهم تا با عمل آنها برابر شوم. آن سوار عرب در ادامه فرمود: حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه داشت از مال و منال و اهل و عیال و برادر و دختر و خواهر و سر و پیکر در راه خدا داد. پس اگر خداوند بزائرین و گریه‌کنندگان بر آن جناب آن همه اجر و ثواب دهد نباید تعجب نمود.^۱ ایشان این را فرمود و از نظر غائب گردید.^۲

(۱) البته هر انسان عاقلی می‌فهمد که این بخشش گناهان بواسطه گریه بر حضرت سید الشهداء علیه السلام به این معنی نیست که فرد در طول سال هر گناه و معصیتی که می‌خواهد انجام دهد و در ماه محرم با اشک ریختن بر مصیبت‌های حضرت سیدالشهداء علیه السلام گناهانش پاک شود و دوباره از فردای آن روز دست به هر گناهی بزند. بلکه این گریستن گناهانی را که انسان سهواً و یا از روی خطا مرتکب شده است، پاک می‌کند و لو به اندازه ریگ بیابانها باشد و یا این گریستن آن گناهانی را پاک می‌کند که انسان از آن معاصی توبه کند و تصمیم داشته باشد که هرگز به سمت گناهان گذشته باز نگردد و بر مصائب امام حسین علیه السلام گریه کند مسلماً گناهانش بخشوده و نامه اعمالش پاک می‌گردد. به عبارت دیگر گریه بر مصائب حضرت سیدالشهداء علیه السلام در صورتی مایه غفران گناهان می‌شود که مانع مهمتر دیگری برای آن شخص در راه آمرزش گناهانش نباشد، مثلاً کسی که نماز نمی‌خواند و تارک الصلاة است و یا زکات نمی‌پردازد و امثال اینها موانعی هستند که او هر چند هم بر مصائب امام حسین علیه السلام گریه کند گناهانش آمرزیده نخواهد شد.

(۲) جلد اول، المسک الأذفر، ص ۱۱۹، مسکة ۵۴.

چهارم: تشرّف تاجر اصفهانی:

از صاحب کتاب مستطاب روضات الجنّات مرحوم حاج میرزا محمد باقر مشهور به چهار سوقی که قبر شریف ایشان در قبرستان تخت فولاد اصفهان قرار دارد (قبرستانی که گنجینه‌ای از قبور و ارواح طیّبه‌ی اولیاء خداست) نقل شده است که:

ایشان در حال حیات خود تأکید و توصیه می‌فرمودند که بعد از فوت در این زمین مرا دفن کنید. در جواب سؤال یکی از اعلام از علمای آن زمان که با ایشان همنشین بوده است، علّت این سفارشات را چنین فرمودند که: اینجا محل دفن یکی از اولیاء الهی است و شرح آنرا اینگونه بیان کردند.

حاجی تاجری از آشنایان من که از شدّت حسن احوال و صلاح، با او همنشینی و الفت کاملی داشتم و حتّی من از احدی وصیّت او را در مورد اموالش قبول نمی‌کردم اما بر حسب کمال و صالح بودنش امر وصیّت او را پذیرفته بودم او بعد از بازگشت از سفر حج برای من نقل کرد که:

برای هزینه‌های سفر حج از اصفهان پولی برای من به نجف اشرف نزد کسی حواله شده بود. برای وصول آن پول که رفتم طول کشید تا وقت مغرب، زمانی که برگشتم قافله‌ای که بنا بود با آن به مکه مکرمه حرکت کنم و رفقا و اسباب من هم در آن قافله بود از نجف بیرون رفته بود. وقتی به دنبال آن خواستم بروم دروازه نجف را بسته بودند و من هر اندازه اصرار و پافشاری و التماس کردم نگهبان در را باز نکرد. به ناچار پشت دروازه تا صبح ماندم تا اینکه در را باز کردند و من بیرون رفتم. تا ظهر هنگام، راه رفتم ولی هیچ اثری از قافله نیافتم. ترسیدم که اگر بیش از این تنها بروم باعث هلاکت شود، از اینرو دومرتبه رو به نجف کرده بازگشتم تا شاید با قافله دیگری حرکت کنم. وقتی به دروازه نجف رسیدم شب شده بود و باز در بسته بود. به ناچار پشت دروازه تا نزدیک صبح ماندم که شخصی در لباس کشیکچی‌های اصفهان پیدا شد با لباس نمدی که مرسوم لباس آنها بود. بطور تندی بمن گفت: چرا شما عجمها نماز شب نمی‌خوانید از دیشب تا حال اینجا بودی می‌خواستی نماز شب را بخوانی. اکنون برخیز بدنبال من بیا. در پی او روانه شدم تا اینکه

مرا برد در مقامی خدمت آقای بزرگواری. چون رسیدم به آن شخص فرمودند که او را به مکه برسان و بعد از نظرغائب شدند. آن شخص با من ساعت معینی را وعده کرد که در مکانی حاضر شوم. چون آن وقت حاضر شدم فرمود: پای خود را در راه رفتن در جای پای من بگذار. من همانطور عمل کردم. طولی نکشید که تقریباً ده قدم یا قدری بیشتر حرکت کردیم خود را در مکه دیدم و آثار مکه را مشاهده کردم.

آن شخص وقتی که خواست از من جدا شود، من به او عرض کردم درخواستی دارم و آن اینکه مرحمت را تمام نمایید و در بازگشت از مکه هم در مصاحبت با شما باشم. فرمود قبول می‌کنم بشرط آنکه من هم درخواستی دارم که تو برای من انجام بدهی، من قبول کردم. ایشان مکانی را محل وعده قرار داد تا بعد از فارغ شدن از اعمال حج آنجا حاضر شوم. بعد از اتمام اعمال حج آنجا حاضر شدم و به همان نحو مرا به نجف بازگرداند.

زمان مفارقت از ایشان پرسیدم: آن کاری که فرمودید من انجام دهم چیست؟ فرمود در اصفهان می‌گویم. بعد از آنکه من به اصفهان بازگشتم ایشان نزد من آمدند به همان صورت

کشیکی‌های اصفهان. فرمود: آن کاری که داشتم این است که من در فلان روز و فلان ساعت از دنیا می‌روم و تو آن وقت بیا و مرا دفن کن و مکان دفن خود را در این مکان (در تخت فولاد) معین فرمود. پس در همان وقت معین که من به منزل او رفتم دیدم از دنیا رفته است و برحسب دستوری که ایشان داده بودند او را دفن کردم.^۱

(۱) جلد دوم، الیاقوت الأحمر، ص: ۱۰۴، یاقوتة: ۳۰.

**پنجم: تشرّف حاج شیخ علی مهدی دُجیلی در مسیر زیارتگاه
جناب حرّ به کربلا:**

دُجیل شهری است حدود پنجاه کیلومتری سامرا. صاحب این تشرّف از فضلا و افراد مورد وثوق و متدین این شهر است. این قضیه را خود ایشان برای مؤلف کتاب "عبری الحسان" که ما این ملاقاتها را از آن کتاب نقل می‌کنیم، نوشته است.

اولین سفری که برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف شدم تصمیم گرفتم به زیارت جناب حرّ نیز بروم. چهارپایی اجاره کردم برای رفت و برگشت و مکاری (کسی که چهارپا را می‌راند) همراه من نیامد. بعد از زیارت جناب حرّ هیچ زائری آنجا نمانده بود و آفتاب نزدیک غروب بود. رو به سمت شهر روانه شدم. به خط آهن نزدیک حرم جناب حرّ که رسیدم چون تنها بودم و آفتاب رو به غروب کردن بود ترس مرا گرفت. در همین هنگام گلوله‌ای از نزدیک سر من گذشت و همینطور گلوله دوّم و سوّم و چهارم و پنجم. یقین کردم که دزدان هستند و قصد مرا کرده‌اند. متوسّل به حضرت ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه

الشریف شدم و عرض کردم ای سرور من، من زائر جدّ شما (علیه السلام) هستم و این اولین سفر زیارت من است آیا شما راضی می‌شوید که من در این ولایت غربت مورد تعرّض قرار گیرم.

ناگاه ترس و وحشت از من رفت و قلبم آرام گرفت و فراموش کردم که به آن حضرت متوسّل شده‌ام. سیدی که عمّامه سیاهی داشت و حدود چهل ساله بود و به ظاهر از طلبّان می‌نمود ولی من ندانستم که از طلبّان سامرا است یا کربلای معلّی و یا جای دیگر، از کوچه باغها پیدا شد و سلام کرد و فرمود: سامرا چگونه است؟ گفتم: بحمدالله بخیر است.

سپس از حال حجّت الاسلام جناب آقا میرزا محمّد تهرانی سؤال فرمود. در جواب گفتم: خوب است.

از حال ثقة الاسلام جناب آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی سؤال پرسیدند. عرض کردم: در احسن حال است.

ایشان گفتند: حال شما طلبّان چگونه است؟ گفتم: خوب است. فرمودند: وضع معیشت و زندگی شما چطور است؟ گفتم: از برکت حضرت صاحب الزّمان علیه السلام خوب است.

ایشان را تعارف کردم سوار شوند، ایّا نمودند. پیاده شدم و با

اصرار، ایشان کمی سوار شدند و سپس پیاده شدند و من سوار بر چهار پا شدم. ناگاه خود را نزد قهوه‌خانه‌ای که در حاشیه نهر حسینیّه است و ابتدای شهر است، یافتم.

ایشان وداع نمود و به یکی از کوچه باغها رفت. بعد از جدا شدن از ایشان به فکر فرو رفتم که من الآن در خط راه آهن بودم که آفتاب غروب کرد و بفاصله پانزده دقیقه خود را در شهرمان می‌بینم و صدای اذان بلند است در حالی که این مسافت بیش از يك فرسخ است.

این سید که بود که از اهل سامرا سؤال نمود؟ چگونه دانست که من از اهالی سامرا هستم؟ من به چه کسی توسّل نموده بودم؟ یقین کردم که آن آقا حضرت ولیّ عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بوده‌اند خصوصاً اینکه در راه نام مبارکشان را پرسیدم، فرمودند: سید مهدی.

بدون معطلی برگشتم که بینم کجا تشریف بردند، حال آنکه آنجا نه در باغی بود و نه راه دیگری بود غیر از راهی که از آن آمده بودیم.^۱

(۱) جلد اول، المسک الأذفر، ص: ۱۱۸، مسکة: ۵۰.

پایان سخن:

حال که دانستیم، همگان در انتظار شخصیتی هستند که جهان را بزودی از فلاکت و بدبختی با علم و قدرت الهی خود نجات می‌دهد، با دانستن این حقیقت که عن قریب است در کالبد بیمار و بی‌جان جهان روح تازه‌ای دمیده شود، آیا انسان باز هم می‌تواند در غفلت از پروردگار مهربان خود بسر برد؟ حال که خدا می‌خواهد حکومت خود را بر زمین حاکم نماید آیا باز هم جای پیروی از خرافات و غیر خدا باقی می‌ماند؟ غفلت و پوچ زندگی کردن تا کی؟ در گناهان و معاصی غوطه‌ور بودن تا چه زمان؟

من که دانستم این وجود مقدس منتظر اندک حرکت من است،

نمی توانم آرام بگیرم. می خواهم فریاد زخم با تمام وجودم از اعماق جانم، با توان تك تك سلولهای بدنم، که تو را می خواهم، که اگر تشریف بیاورید دیگر تمام نیازهایم برطرف خواهد شد، همه نیازهایم تا این نیازم بر طرف نشود به حال خود باقی خواهند بود.

هر چه کمبود، هر چه گرفتاری، درد، انحراف، دهره، خونریزی، ظلم، فقر، گرسنگی، بی داد، مرض، بی خانمانی، ذلت، بی کسی، سرگردانی، احساس پوچی، جدایی ها، عمرهای بیهوده گذشته و هدر شده و ... همه از دوری شماست.

کی می شود ما بدور شما حلقه زنیم و آماده اجرای اوامر شما باشیم.

ای آقا، در این دنیا هرکسی بدنبال گروه و دسته ای روانه شده، ولی من فهمیده ام که تنها و تنها در این دنیا این شما هستید که باید از او پیروی کنم.

شما بفرمایید من در دوران غیبت تا وقت معلوم چه کاری انجام دهم؟

حضرت حجّت بن الحسن العسگری (روحی و ارواح العالمین

لتراب مقدمه الفداء) در توقیعات و نامه‌های خود، خطاب به شیعیان دستوراتی چند برای دوران غیبت صادر نموده‌اند. از جمله چنین فرموده‌اند:

علّامه مجلسی در کتاب "بحار الأنوار" جلد ۵۳ ص ۱۸۰ در باب نامه‌های صادره از حضرت بقیة الله الأعظم علیه الصلوة و السلام روایتی را نقل نموده^۱ که مضمون آن چنین است:

اسحاق بن یعقوب می‌گوید: از محمّد بن عثمان عمری^۲ درخواست نمودم تا جواب نامه‌ام که شامل مسائل دشواری بود را از طرف حضرت ولیّ عصر علیه السلام به من برساند. در توقیعی حضرت صاحب الأمر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، به خط خود جواب سؤالاتم را مرقوم نمودند. پس از پایان جوابهای سؤالات آن شخص، در آخرین عبارت این نامه حضرت چنین فرموده‌اند:

و أَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.

(۱) علاوه بر بحار الانوار در کتب دیگری نیز این روایت آورده شده است. از جمله: احتجاج، الخرائج والجرائح، غیبت شیخ طوسی.

(۲) دومین نائب از چهار نوّاب خاص حضرت در دوران غیبت صغری که شیخ صدوق هم عصر ایشان بوده‌اند.

توضیح اینکه، این عبارت هرچند بسیار کوتاه است ولی مانند کلیدی است که در رفع تمام مشکلات و نیازهای جامعه انسانی با آن باز می‌شود.

ممکن است به خاطر کوتاه بودن این جمله به سادگی از کنار این عبارت عبور کنیم ولی حقیقتی مهم در آن نهفته است. در این جمله حضرت ولی عصر علیه السلام با صیغه‌ی امر می‌فرمایند که:

((دعا برای جلو افتادن فرج را زیاد کنید که همانا گشایش برای خود شما در این کار است.))

دقت شود حضرت روحی له الفداء نمی‌فرمایند: زیاد دعا کنید، بلکه می‌فرمایند این دعا کردن را زیادش کنید.

اینکه دعا برای فرج را زیاد کنید چگونه پیاده می‌شود؟ حالتی که برای زیاد کردن این دعا قابل فهم است این می‌تواند باشد که: در همه حال و در همه جا و در هر شرایطی انسانها برای ظهور آقای خود دست به دعا بردارند که اگر این دعایشان مستجاب شود سایر نیازهایشان نیز مرتفع و مشکلاتشان حل خواهد شد.

روزی در مجلسی که همه از طلاب بودند، یکی از طلاب کلامش به اینجا رسید که در ماه محرم و شب عاشورا دیده شده که بعضی از وعظ و سخنرانان بر منبرها از امام عصر صلوات الله علیه سخن می‌گویند که به نظر من این صحیح نیست و جای این صحبتها در همان ماه شعبان و ولادت امام زمان علیه السلام است و در ماه محرم باید از امام حسین علیه السلام صحبت کرد.

چند تن از طلاب از جمله اینجانب از حرف این شخص تعجب کردیم و هر کس در جواب او استدلالی کرد. من گفتم: تمام اسلام امروز در دست آقا امام زمان (ارواح العالمین له الفداء) است. قضیه‌ی کربلا جزئی از آن اسلامی است که تمام آن اسلام در وجود مقدس ایشان معنی پیدا می‌کند.

تمام قرآن کریم از بَاءِ "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" اول آن تا سِنِ "مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ" آخر آن بدون ولایت ایشان فایده‌ای نخواهد داشت.

مگر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سفارش فرمودند به قرآن و اهل بیت خود که بعد از من مادامیکه انسان به این دو رکن تمسک جوید از انحراف در امان خواهد بود؟ حال

امروز، عترت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کیست که انسان با يك دست قرآن و با دست دیگر ولایت او را باید نگهدارد؟

به علاوه مفهوم این عبارت که خود حضرت روحی له الفداء فرموده‌اند:

و أَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.

این زیاد کردن دعا آیا غیر از این معنی پیدا می‌کند که در همه جا و همه حال برای ظهور مولای خود دعا کنید و از خدا بخواهید که ظهور عقب‌تر نیافتد؟ در شب عاشورا باشد یا شب عید فطر یا در گرفتاری مالی یا در بیماری و یا در موقّعیّت و یا در هر موقّعیّت دیگری.

در پایان ایشان پذیرفت که باید انسان در هر وضعیتی که هست برای تعجیل فرج دعا کند که این سبب گشایش کار خود او خواهد بود.^۱

(۱) البته از ظاهر خود عبارت اینگونه نیز می‌توان استفاده نمود که خود همین دعا کردن برای تعجیل در امر فرج، سبب گشایش در کار دعاکننده خواهد بود نه اینکه ظهور حضرت صاحب الأمر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، سبب فرج و گشایش در کار ما هم باشد.

عبرتی از قصه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام:

در کتاب ارزشمند "کمال الدین و تمام النعمة" تألیف شیخ صدوق حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که چگونگی غیبت حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) را بیان فرموده‌اند.^۱

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این حدیث می‌فرمایند:^۲

"زمانی که احتضار و وقت وفات حضرت یوسف علیه السلام نزدیک شد، ایشان شیعیان و اهل بیت خود را جمع کردند و حمد و ثنای الهی را بجا آوردند، سپس برای آنها از شدت بلا یابی که به آنها خواهد رسید صحبت کردند. مردان کشته خواهند شد، شکم زنان باردار پاره می‌شود و کودکانشان ذبح می‌گردند تا اینکه خدای تعالی حق را توسط قیام کننده از فرزندان "لاوی بن یعقوب" ظاهر می‌کند و سایر صفات او را برای آنها گفتند. آنها

(۱) کتاب: کمال الدین و تمام النعمة، تألیف: شیخ صدوق، جلد: اول، صفحه: ۱۴۵، باب: ۶.
(۲) این حدیث مفصل است و در اینجا خلاصه‌ای از آن آمده است.

سخنان حضرت یوسف علیه السلام را در نظر داشتند تا اینکه بنی اسرائیل دچار دوران غیبت و گرفتاری شدند.

آنها برای قیام آن قیام کننده موعود چهارصد سال انتظار کشیدند تا اینکه بشارت ولادت او به آنها رسید و علامات ظهورش را دیدند. شدت بلا بر آنها سخت شد. آنها بدنبال فقیهی که در سختی‌ها سخنان او مایه‌ی آرامش آنها می‌شد فرستادند چرا که او در میان مردم نبود. به او گفتند: ما در سختی‌ها با سخنان آرامش می‌گرفتیم.

پس آن فقیه به همراه آنها به بیابانی رفتند و برای آنها درباره حدیث قائم و صفات او و نزدیکی زمان ظهورش سخن گفت. آن شب، شبی بود که ماه در آسمان بود. در همان حال موسی علیه السلام بر آنها نمایان گشت. حضرت موسی علیه السلام در آن وقت جوان بود و از بارگاه فرعون برای تفریح خارج شده بود. حضرت موسی علیه السلام از مرکب خود پیاده شد و به سمت آنها رفت. همین که آن فقیه او را دید از صفاتش او را شناخت و پیا خاست و بر پاهای حضرت موسی علیه السلام افتاد و آنها را بوسید و گفت: سپاس خدای را که مرا از دنیا نبرد تا اینکه تو را

به من نشان داد.

شیعیان هم که این صحنه را دیدند دانستند که او صاحبشان است پس آنها هم سر بر زمین گذاشتند و شکر خدای متعال را بجا آوردند.

حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) خطاب به آن جمع فرمودند: امیدوارم خدای متعال گشایش امر شما را جلو بیاورد، و چیزی جز این دعا فرمودند و رفتند و غائب شدند. حضرت موسی علیه السلام بعد از این جریان بود که به شهر مدین رفتند و خدمت حضرت شعیب ماندند.

این غیبت دوم از غیبت اول برای بنی اسرائیل بسیار سخت تر بود و مدت آن بیش از پنجاه سال بود. بلوی و گرفتاری بر آنها بالا گرفت. آن فقیه هم پنهان شده بود پس به دنبال همان فقیه فرستادند که ما طاقت بر دوری شما را نداریم. او با آنها به بیابانی رفت و برای آنها دعا کرد و نفوس آنها را پاك نمود و به آنها گفت: همانا خدای عز وجل به من وحی نمود که بعد از چهل سال گشایش امر آنها را خواهد نمود.

آنها همگی گفتند: الحمد لله.

پس خدای تعالی به او وحی نمود، به آنها بگو: بخاطر اینکه گفتند: ((الحمد لله)) آن مدت را سی سال قرار دادم. آنها گفتند: ((كُلُّ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ)) یعنی: تمام نعمتها از "الله" است.

پس خدای تعالی به او وحی نمود، به آنها بگو: همانا آنرا بیست سال قرار دادم.

پس گفتند: ((لَا يَأْتِي بِالْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ)) یعنی: هیچ کس نمی تواند خیر را بیاورد مگر "الله".

پس خدای تعالی به او وحی نمود، به آنها بگو: همانا آنرا ده سال قرار دادم.

آنها گفتند: ((لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللَّهُ)) هیچ کس نمی تواند سوء و بد را برطرف کند مگر "الله".

پس خدای تعالی به او وحی نمود، به آنها بگو: همانا هم اکنون فرج امر شما را اجازه دادم.

آنها در همان حال بودند که حضرت موسی علیه السلام در حالی که سوار بر چهارپایی بود بر آنها وارد شد. حضرت موسی علیه السلام آمدند تا نزد آنها ایستادند و بر آنها سلام کردند.

آن فقیه به حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: نام شما چیست؟ فرمود: موسی.

پرسید: فرزند چه کسی؟ فرمود: ابن عمران.

سؤال کرد: او فرزند چه کسی بود؟ فرمود: ابن قاهت بن لاوی بن یعقوب.

هدف از آمدن شما چیست؟ آمدم با رسالت از طرف خدای عزوجل.

پس بلند شد و دستش را بوسید و حضرت موسی علیه السلام بین آنها نشست و نفوس آنها را پاک نمود و امر خود را به آنها فرمود و سپس آنها را متفرق نمود، پس بین این وقت تا فرج آنها به غرق شدن فرعون چهل سال بود.

این روایت گویا زبان حال ما انسانهای این زمان است. آنچه برای ما عبرت است چند چیز است:

اول: اینها همه وعده‌های الهی است و شیعیان حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) همه به این وعده الهی برای ظهور قائم و نجات دهنده‌ای از طرف خدای تعالی ایمان داشتند. چون پیامبری مثل حضرت یوسف (علی نبینا و آله و علیه السلام) از

طرف خدای عز و جل این نوید را به آنها داده بود لذا در اینکه حتماً قیام کننده موعود خواهد آمد شکی به خود راه ندادند و برای خلاصی از مصیبتها و بلایایی که به آنها رسیده بود به دنبال این و آن و غیر خدا نرفتند بلکه از همان خدایی که قدرت نجات آنها را دارد و خودش هم وعده داده که آنها را نجات خواهد داد، یاری خواستند و او هم آنها را یاری نمود.

همانطور که حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام به آمدن حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام مژده داده بودند پیامبر اکرم (صلی الله و علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار علیهم السلام نیز مکرراً با دلایل روشن به ظهور حضرت بقیة الله الأعظم (ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء) بشارت داده‌اند^۱ و قطعاً روزی ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء محقق خواهد شد و ما هم باید برای رفع این همه بلا و انحراف و مصیبت که چون باران بر سر اهل این عالم فرو می‌ریزد، از همان

(۱) همان‌طور که در ابتدای این مباحث بیان شد اعتقاد به ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از پشتوانه عمیق و قوی عقلی برخوردار است و جدای از قرآن و روایات، عقل مستقلاً به وجود مقدس حضرت بقیة الله الاعظم ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء معترف است و بر آن مهر تأیید می‌زند.

خدای مهربان و توانا که همه چیز در دست اوست برای نجات از این همه بلوی و سختی کمک بخواهیم و یقین داشته باشیم که این وعده‌ای الهی است و حتماً اجرا می‌شود.

دوّم: آنها در آن صحرا روح خود را پاك نمودند و سپس دعا کردند و با قلبی پاك از خدا نیاز حقیقیشان را خواستند و او هم استجاب نمود. همه برای تعجیل دعا کردند و این دعا بود که باعث شد ظهور برایشان نزدیک شود.

سوّم: حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) در دیدار اوّل خود به پیروان خود فرمودند: امیدارم خدای تعالی فرج شما را جلو بیاورد.

باید دانست که ظهور برای خود ماست و به خدای تعالی و یا حضرت موسی علیه السلام هیچ فایده‌ای نمی‌رسد و فایده‌اش تماماً برای خود ماست. از طرف دیگر تعجیل در فرج دست خدای تعالی است و بس و اینکه از زبان بعضی از مدّاحان و سخنرانان شنیده می‌شود که: یا صاحب الزمان عجل علی ظهورك

(یعنی ای صاحب الزمان در ظهورتان عجله نمایید)، نمی‌تواند صحیح باشد و تا خدای تعالی نخواهد ظهور انجام خواهد شد. پس باید چنین دعا کرد: اللهم عجل لوليك الفرج. (یعنی خداوند، در ظهور ولایت تعجیل فرما و آن را جلو بیاورد).

چهارم: قوم حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) همه با هم حرکت کردند و به بیرون شهر رفتند. این بیرون شهر رفتن علامت این است که آنها واقعاً او را می‌خواستند و چون همگی بپا خاستند حتماً در بین آنها مغازه دار، طبیب، صنعتگر و سایر حرفه‌ها بوده است و حتماً کسانی که به نحوی کار شخصی هم داشته‌اند در بین آنها بوده است. همه آنقدر آن مسئله برایشان مهم بوده که دست از کار کشیدند و مخصوص این موضوع حرکت کردند.

ما هم باید به درجه‌ای از رشد عقلی و فکری برسیم که بفهمیم مسئله ظهور حضرت بقیه الله الأعظم (صلوات الله و سلامه علیه) بزرگترین و با اهمیت‌ترین موضوع حیات بشری است که تحقق آن می‌تواند بزرگترین تغییرات را در عالم خلقت ایجاد کند.

ما هم باید با درك اهمیّت این رویداد بسیار بزرگ برای بدست آوردن آن حرکتی کنیم و البته اگر میزان اهمیّت آنرا درك کردیم ناخودآگاه حرکت هم در پی آن خواهد آمد.

واقعاً مایه‌ی تأسّف است که هر روز برای بدست آوردن کوچکترین امور مادّی و دنیوی خود با تمام نیرو از خانه خارج می‌شویم ولی هنوز به آن رشدی که بتوانیم نیازهای واقعی خود را تشخیص دهیم، نرسیده باشیم. چرا که اگر به آن رشد لازم رسیده بودیم مانند همان امور ناچیزی که توان فهم آنرا داریم و با تمام قوای خود برای آن عمری را صرف می‌کنیم، برای این امر مهم هم لااقل همانطور قیام می‌کردیم.

در حاشیه‌ی شهر دبی در کشور امارات متحده عربی مسجدی بزرگ و نورانی به نام "مسجد امام المنتظر علیه السلام" بنا شده است و هر روز جمعی از شیعیان این شهر برای ادای فرائض به این مسجد می‌روند. روزی به این مسجد رفتم و پس از شرکت در نماز جماعت دیدم نه در قنوت نماز و نه در دعای بعد از نمازها و نه هیچ جای دیگر حتی يك دعای كوچك برای آقا امام زمان علیه السلام نشد. من که توقع داشتم اینجا حداقل در صدر

دعاهایی که از خدای متعال می‌خواهند دعا برای امام عصر علیه السلام باشد، بسیار تعجب کردم.

نزد امام جماعت رفتم و گله کردم که اینجا که به نام آقا امام زمان علیه السلام است چرا يك دعا هم برای ایشان (که در واقع دعا برای خود ماست) نشد. ایشان در جواب گفت: نه، ما اینجا در این رابطه شب و روز جمعه زیاد دعا می‌کنیم.

من که تعجبم زیادتر شد به ایشان عرض کردم: مگر در بسیاری از روایات و در تفسیر و تأویل آیاتی از قرآن کریم^۱ بیان نشده است که ظهور "بغته" یعنی "ناگهانی" خواهد بود؟ ایشان گفت: همینطور است. پس وقتی ظهور ناگهانی است آیا می‌شود دعا برای ظهور را مخصوص يك روز و يا يك شب خاص دانست؟^۲

(۱) در کتاب بصائر الدرجات ص ۷۸ در ذیل آیه شریفه ۴۴ از سوره مبارکه انعام و همچنین در کتاب تأویل الآیات الظاهره ص ۵۵۲ در ذیل آیه ۶۶ سوره مبارکه زخرف در بیان کلمه "بغته" فرموده‌اند: منظور زمان قیام حضرت ولی عصر علیه السلام می‌باشد.

(۲) در زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام در روز جمعه عرض می‌کنیم: *الْمُتَوَقَّعُ فِيهِ ظُهُورِكِ*. یعنی: روز جمعه روزی است که توقع ظهور شما را در آن روز داریم. این یعنی احتمال ظهور در روز جمعه بیشتر است. این سبب شبهه‌ای شده است که بخصوص در رسانه‌ها شب و روز جمعه سخنی از این موضوع از آنها شنیده می‌شود و در سایر روزها

همچنین برای ایشان مثالی زدم که مؤثر واقع شد. به او گفتم: اگر يك چك به کسی داده باشی و سر رسید آن نزدیک باشد و تو هم پول آنرا نداشته باشی آیا در همه حال خدا خدای تو بلند نیست که این پول برای تو مهیا شود؟ آیا در آن حال شنبه و یکشنبه و جمعه و شب و روز و ماه و اینها برای تو فرقی دارد؟ تو هیچ وقت در آن حال می‌گویی که من فلان وقت خاص برای این نیاز مالی ام دعا می‌کنم؟ اصلاً بی معنی است.

حال مسئله‌ی ظهور حضرت امام مهدی صلوات الله و سلامه علیه آیا زمان بردار است که بگوییم فلان روز و شب برای آن دعا کنیم؟ گفتم این بخاطر این است که ما هنوز از این همه درد و رنجی که جامعه بشری امروز دچار آن است، بیدار نشده‌ایم و قساوت و سنگدلی ما را فراگرفته است. کافی است پیچ رادیو را بچرخانی و یا تلویزیون را روشن کنی و یا روزنامه‌ای را گذرا ورق بزنی، می‌بینی که سراسر درد است و بی‌عدالتی و ظلم يك عده معدود از ستمگران که حقوق اکثریت انسانها را پایمال می‌کنند. می‌کشند و جنایت می‌کنند و ما هم نظاره گریم. حتی

هیچ خبری به گوش نمی‌رسد.

اگر يك روز خبر كشتار عده‌ای از انسانها را نشنويم كسل می‌شویم. وای به حال بد ما. آیا وعده‌ای كه خدای متعال داده است مبنی بر اینکه پایان اینها همه، تنها بدست حضرت بقیة الله الأعظم صلوة الله و سلامه علیه خواهد بود راست نیست؟ ایشان متذکر شد و پذیرفت. بعد از آن هر وقت به آن مسجد رفتیم اگر او امام جماعت بود می‌دیدم كه در دعاهاى خود دعا برای حضرت صاحب‌الأمر علیه السلام را هم منظور نموده است.

پنجم: شیعیان و پیروان حضرت موسى علیه السلام همه با هم يكدل و يكصدا او را خواستند.

این اجتماع قلوب برای خواستن قیام‌كننده به حق آن رمزی است كه حضرت بقیة الله الأعظم علیه الصلوة و السلام در توقيح و نامه دیگری خطاب به شیعیان فرموده‌اند:

” وَ لَوْ اَنْ اَشِيَاعَنَا وَ فَقَّهُمُ اللّٰهُ لِيَطَاعَتِهِ عَلٰى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَاخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلٰى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَ ... ”

حضرت ولی عصر ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء چنین می‌فرمایند:

"اگر چنین بود که شیعیان ما - خداوند آنها را بر اطاعتش موفق نماید - در وفای به عهدی که با ما دارند همدل و یکپارچه می‌شدند، میمنت دیدار ما از آنها به تأخیر نمی‌افتاد و در سعادت مشاهده ما آن هم از روی معرفت حقیقی برای آنها تعجیل می‌شد."

تنها شرط ملاقات با معرفت و تعجیل در مشاهده را (که این مشاهده، منظور مشاهده‌ی بعد از ظهور آن وجود مقدس علیه السلام است) این فرموده‌اند که شیعیان (نه همه مردم دنیا) بلکه تنها شیعیان در وفای به عهدی که در ولایت ائمه اطهار علیهم السلام و تبعاً امام عصر علیه السلام دارند يك دل شوند و اجتماع قلوب کنند.

بیاید کمی فکر کنیم آیا این سخن حقیقت دارد یا نه؟ اگر بگوییم نه که معلوم است منافقی در میان شیعیان هستیم و هنوز امام خود را نشناخته‌ایم.

و اگر حقیقت دارد که قطعاً همینطور است تنها شرطی که

برای ظهور وجود دارد همین کار بسیار ساده است هرچند پیاده شدن آن به بیداری و معرفت همگانی بستگی دارد. بیاییم و با جدیت این مسئله را باور کنیم و این عمل ساده را انجام دهیم تا از بدبختی رها شویم و به سعادت دنیا و آخرت دست یابیم.

يك روز همه با هم حرکت کنیم و آن روز هر روزی می تواند باشد نه اینکه باز سستی کنیم و بگوییم باشد نیمه شعبان بعدی این حرکت همگانی را انجام خواهیم داد. حرکتی کنیم و راهپیمایی با شکوهی به راه بیاندازیم و در آن حرکت عظیم، علما و صالحین با سخنان خود از کلمات ائمه هدی علیهم السلام دهای همه را پاك کنند و آن هنگام با قلبی پاك و دهایی شکسته از درگاه خدای مهربان بخواهیم که ظهور مولی و آقای ما حضرت بقیةالله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء را هرچه زودتر محقق نماید و یقین داشته باشیم که این عمل ما حتماً در تحقق وعدهی الهی مؤثر خواهد بود.

باشد تا سایر مردم دنیا نیز که همیشه از خیر وجود شیعیان مورد الطاف خدای متعال بوده‌اند، این بار نیز بواسطه این حرکت شیعیان و تعجیل در ظهور، آنها هم از بندهای اسارت و بدبختی

خارج شوند و همه انسانها در جهانی آباد و آرام در کنار هم طی کمالات کنند.

اوائل اسفند سال ۱۳۸۴ در ماه محرم الحرام ۱۴۲۷ فاجعه و جنایت تخریب حرم شریف امام هادی و امام عسگری صلوات الله علیهما بدست پلیدترین موجودات عالم روی داد. در این واقعه هولناک قلوب شیعیان همه شکست و تکان شدیدی بود باشد که ما بخودمان بیاییم.



آنچه در این رویداد قابل توجه بود، یکدلی و هماهنگی

شیعیان عالم در عرض تسلیت به ساحت مقدس حضرت صاحب الامر (ارواح العالمین له الفداء) بود. این رویداد قلوب شیعیان عالم را در توجّه به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام با یکدیگر متحد نمود.

در رسانه‌ها هر کجا شیعیان را در اعتراض به این جنایت به تصویر می‌کشیدند با فریادها، شعارها و پارچه نوشته‌های تسلیت به مقام حضرت ولی عصر علیه السلام مشاهده می‌شدند.



آری از کشورهای آسیای جنوب شرقی از اندونزی و مالزی

گرفته تا آمریکا و کشورهای آمریکای لاتین هر کجا شیعه‌ای را می‌دیدند در حال عرض تسلیت و احترام به مقام حضرت حضرت بقیه الله الأعظم علیه الصلوة و السلام بود.

امید است با تفکر و تعقل بدون اینکه چنین وقایعی ما را بخود بیاورد، خودمان با کمال بلوغ فکری و رشد انسانی در بارگاه الهی حاضر شویم و آن مایه‌ی حیات و تسلی عالم را طلب کنیم باشد که درگاه مهربان احدیت بر ما رحمی نماید و جامعه‌ی بشری را نیز چون قوم حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) نجات عطا فرماید.

والسلام علی من اتبع الهدی.

عید سعید غدیر خم - ۱۴۲۷

۱۸ / ۱۰ / ۱۳۸۵ - مشهد مقدس.

فهرست منابع:

- قرآن کریم
- تورات
- انجیل
- سیری در آموزشهای گاتها، ترجمه: جناب موبد رستم شهزادی
- احادیث المهدي عليه السلام من مسند احمد بن حنبل، السيد محمد جواد الحسيني الجلالی
- مصلح جهانی و مهدی موعود از دیدگاه اهل سنت، سید هادی خسرو شاهی
- بشری البشر فی حقیقه المهدی المنتظر، شیخ محمود الغریاوی
- بحار الانوار، علامه مجلسی رحمه الله علیه
- الفتن، نعیم بن حماد

کام آخر

- مکيال المکارم ، سيد محمد تقى موسى اصفهانى (رحمة الله عليه) /
ترجمه: سيد مهدي حائرى قزوینى
- احتجاج ، شيخ طبرسى
- کمال الدين و تمام النعمة ، شيخ صدوق
- العبقري الحسان فى احوالات مولانا صاحب العصر والزمان عليه السلام ،
علامة حاج شيخ على اكبر نهاوندى (رحمة الله عليه)
- غيب ، شيخ طوسى
- كتاب علم حديث ، زين العابدين قربانى
- بصائر الدرجات ، الصفار
- تأويل الآيات الظاهرة ، الاسترآبادى
- صراط مستقيم ، النباطى
- كشف الغمة ، الإربلى
- بشارة المصطفى ، عماد الطبرى
- الخرائج و الجرائح ، الراوندى
- منتخب الانوار المضيئة ، النبلى النجفى

فهرست مطالب:

۶.....	پیشگفتار
۱۴.....	محیط مدرسه:
۱۹.....	همه ما خوب می‌دانیم که خواب چیست!
۲۲.....	خواب غفلت به معنی واقعی چیست؟
۲۶.....	برای بیداری از خواب غفلت راههای متعددی است:
۳۵.....	آغاز تدریس:
۳۶.....	اولین جلسه تدریس:
۴۹.....	به دنبال رهبر صالح
۵۳.....	کنسول فرهنگی چین در تهران:
۵۴.....	کنسول اول سفارت هند در تهران:
۵۵.....	و اما ادیان الهی
۵۸.....	آیین زرتشت و بشارت ظهور منجی:
۶۶.....	اعتقاد به ظهور منجی در آیین یهود:
۶۸.....	ماشیح کیست؟
۶۹.....	اصول دین یهود:
۷۲.....	دوران پس از ظهور ماشیح:

- ۷۵..... چگونه می توان در ظهور ماشیح تعجیل نمود؟
- ۷۸..... آیین مسیحیت و ظهور منجی آخر الزمان (علیه السلام):
- ۷۹..... ظهور ثانوی حضرت مسیح:
- ۸۲..... سفر به مسکو:
- ۸۴..... آمریکایی های مسیحی در مسکو:
- ۸۷..... آقای بدوسکا:
- ۹۴..... دو اشکال بسیار مهم و رفع آن:
- ۱۰۳..... اهل سنت و وعده ظهور منجی و مصلح آخر الزمان:
- ۱۱۰..... حضرت مهدی موعود علیه السلام در منابع اهل سنت:
- ۱۱۹..... و اما از جدیدترین تألیفات علما اهل سنت:
- ۱۳۳..... **یک روایت**
- ۱۵۶..... **تشریفات:**
- ۱۵۹..... اول: تشریف سید بحر العلوم در حین نماز جماعت:
- ۱۶۱..... دوم: تشریف شیخ انصاری:
- ۱۶۴..... سوم: تشریف سید بحر العلوم (ره) و ارزش گریه بر حضرت سید الشهداء علیه السلام:
- ۱۶۷..... چهارم: تشریف تاجر اصفهانی:
- ۱۷۱..... پنجم: تشریف حاج شیخ علی مهدی دجیلی در مسیر زیارتگاه جناب حرّ به کربلا:
- ۱۷۴..... **پایان سخن:**
- ۱۸۰..... عبرتی از قصه حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام:
- ۱۹۹..... **فهرست مطالب:**